



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مجموعه آثار شهید سید ابوالحسن علی حسینی (عج) و خانواده اش

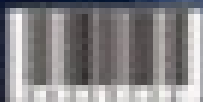
موسکول

شماره ۱۵

ماهنامه



هر آرزوی ما در روز بیستم سال آغاز اعانت حضرت ابن الحسن العسکری (عج)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۱۵

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۱۵ - مرداد و شهریور ۱۳۷۸
۷	مشخصات کتاب
۸	این جامع الکلمه علی التقوی...
۱۱	حضرت زهرا، سلام الله علیها؛ فریاد رسا بر سر بدعتها
۱۶	در رثای حضرت زهرا، سلام الله علیها
۱۷	عمر با برکت
۲۴	یک سبو عطش
۲۸	بوی یار
۲۹	متن غایب زندگی
۳۰	در مطبوعات
۳۵	چشم به راه «حجت در آرزوی «منجی»
۴۱	تاریخ نگارش در موضوع «غیبت
۴۷	سایه معشوق
۴۹	شعر و ادب
۵۲	... و منتهم من یمنتظر
۵۷	حاصل دعا
۶۳	تکلیف عاشقان
۶۴	با دعای ندبه در پگاه جمعه
۷۶	بر تربت مشتاقان
۸۰	مظلوم هستی
۸۲	میزگرد جهان آینده و آینده جهان
۹۳	مرگ شیطان
۹۶	هر کس به زبانی

۹۸	مهدی در حدیث
۱۰۴	نگرشی به زیارت آل یاسین
۱۰۶	شهید سیدمحمد صدر و موسوعه الامام المهدی
۱۱۳	شهر آرزو
۱۱۶	همه را بیازمودم...
۱۱۸	گفتگو درباره امام مهدی، علیه السلام قدس سره
۱۲۱	آوارگان
۱۲۵	تپش قلم
۱۲۶	دیدار یار غایب
۱۲۸	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۷۸

عنوان و نام پدیدآور: شماره ۱۵ - مرداد و شهریور ۱۳۷۸ / ماهنامه موعود

ناشر چاپی: ماهنامه موعود

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

ص: ۱

طی یکی دو ماه اخیر و به مناسبت‌های مختلف از جمله میلاد حضرت نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، و سالگرد ارتحال امام خمینی، قدس سره، همایشها و گردهماییهای فراوانی با حضور سران و اندیشمندان کشورهای اسلامی در ایران تشکیل شد. از فحوای کلام و اهداف مذکور در بولتنها و خبرنامه‌ها برمی آید که جملگی برگزارکنندگان بر ضرورت دستیابی به نوعی وحدت و هماهنگی میان ملل مسلمان و بسط همدلی در میان ساکنان این وطن بزرگ اسلامی تاکید و بیم خود را از بروز تفرقه و آینده مسلمین و آنچه که در قرن آینده فراروی آنهاست اعلام داشتند که متأسفانه علی رغم صرف هزینه‌های کلان عاری از تلاش برای در افکندن طرحی نو و برنامه‌ای مدون بود. برنامه‌هایی که می‌توانست مسلمین را در وقت رویارویی با بحرانها و دستیابی به نظامنامه‌ای برای اداره سرزمینهای اسلامی (در عصر غیبت) و طراحی طرحی برای آینده (مبتنی بر تعالیم دینی) یاری دهد. آنچه که در این همایشها دل را می‌آزارد سکوت و غفلت درباره موضوعی است که نه تنها از استعداد لازم برای ایجاد وحدت میان همه فرق مسلمان برخوردار است بلکه به دلیل داشتن انرژی و توانایی متراکم و بالقوه، امکان در افکندن طرحی نو برای اداره جهان آینده و گفتگو از آینده جهان را داراست. این سکوت نشانگر غفلت گردانندگان این گونه همایشها و دست‌اندرکاران امور فرهنگی کشور از دو موضوع مهم است: اول، غفلت از «استراتژی و طرحهای استراتژیک» در وقت گفتگو از نحوه اداره سرزمینها و ملت‌هاست و دوم، غفلت از موضوع مهم «مهدویت و منجی‌گرایی» که تمامی مسلمین بر سر آن اتفاق نظر دارند و می‌تواند باب گفتگویی جدی درباره «آینده جهان و جهان آینده» را بگشاید و بستر مناسب برای طراحی «طرحی استراتژیک» را فراهم آورد. غفلت از این دو

موضوع موجب بوده تا طی ۲۰۰ سال اخیر مسلمین هیچ گاه قادر به حفظ استقلال فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود و خروج از موضع انفعالی و تاثیرپذیر در برابر استکبار نشوند و به عنوان ملت‌هایی حاشیه نشین در کنار فرهنگ و تمدن غربی به سر برند. وضعیت کنونی سیاسی و اجتماعی ایران نیز حکایت از این دو غفلت دارد از سوی دیگر همین امر موجب بوده تا تصویر «آینده در اذهان جوان تاریک جلوه کند و بروز نوعی انفعال و واماندگی در میان مناسبات اجتماعی و اقتصادی را سبب شود. مگر غیر از این است که علی رغم واقعه بزرگ انقلاب اسلامی واسپس بیست سال تلاش رد پای انفعال در برابر «تفکر، فرهنگ و تمدن مغرب زمین را در میان بسیاری از مناسبات فرهنگی و سیاسی و اقتصادی می توان دید؟ و مگر جز این است که امروزه بسیاری از مردان اهل علم و سیاست دانسته و نادانسته سعی در منطبق ساختن تعالیم دینی و مناسبات مردم با آموزه های بی بنیاد غربی دارند و حجت موجه خود را از میان اقوال و آثار روشنفکران غربی می طلبند و هم آنان را امام خویش ساخته اند و رای آنان را ملاک صحت و سلامت و عامل بقاء و دوام خود می پندارند؟ آیا آنان که داعیه ریاست و کیاست امور فرهنگی، سیاسی و اجتماعی سرزمینهای اسلامی را دارند از این نکته غافلند که بدون «طراحی استراتژیک آن هم مبتنی بر مبانی نظری و فرهنگ دینی نمی توان به اداره امور یک سرزمین و استمرار جریان بزرگ سیاسی، فرهنگی و مادی ملت‌های مسلمان پرداخت؟ یا آنکه با تکیه به گمان خود این فرض را به اثبات نشسته اند که در میان تعالیم اسلامی و شیعی سخنی درباره راههای خروج از بن بست‌ها به میان نیامده است؟ باید خون گریست که علی رغم همه تذکرات ائمه دین در عصر پر فتنه آخرالزمان چونان خواب زندگان ره می پوییم. چگونه است که سرفصل‌های پذیرفته شده همایش‌هایی که برگزار می شود نامی و نشانی از فصل الخطاب همه ملل و نحل - که کلیه اقوام بر سر ظهورش در عصر آخرین اتفاق نظر دارند - دیده نمی شود. امروزه در حالی که همه فرقه های مذهبی مسیحی و یهودی با تکیه بر «بازگشت مسیح و «وقایع جهان ماقبل الظهور» سعی در ایجاد نوعی هماهنگی در استراتژی و سیاست‌های اجرایی

خود دارند و بر سر نحوه رویارو شدن با حوادث احتمالی به گرد یک میز آمده اند مسلمین در وضعی مبهم سعی در پرده پوشی و کتمان حقایق و حوادث محتوم دارند. باید دانست، به همان سان که گفتگو از «توحید و نبوت حضرت ختمی مرتبت میدان همراهی و همدلی را می گسترده، گفتگو از جهان آینده و «ظهور مهدی صاحب الزمان، علیه السلام که همه فرق شیعی و سنی بر سر اصل آن اتفاق نظر دارند باب همراهی و هماهنگی در عمل و نظر درباره جهان آینده را می گشاید و بتدریج آنان را برای همه آنچه که پیش می آید مهیا می سازد. چگونه است که از طرح این مباحث جدا می افتیم و با تردید و گاه واژه از حاشیه آن می گذریم؟ و چگونه است که در کنفرانس بزرگ وحدت اسلامی از «آینده جهان سخنی به اجمال بر لوح کاغذ رانده می شود اما از گفتگو درباره ذخیره اسلام و ضرورت چنگ انداختن در دامان او برای «ساختن آینده جهان سخنی به میان نمی آید؟! چرا در همایش بزرگ مبلغان اعزامی به کشورهای مختلف از وظیفه بزرگ آنان در عصر غیبت^۲ یعنی «ذکر نام بلند حضرت صاحب الزمان، علیه السلام ذکر می میان نمی آید؟ هیئات که نظریه پردازان غربی چونان همیشه با تکیه بر آموزه های مسلمین و سایر ادیان و عرضه آن در قالبهای مورد پسند خود دیگر بار و دیگر بار ما را منفعل خواهند ساخت، چنانکه امروزه مطبوعات و مجامع غربی مملو از سخن درباره «ظهور مسیح»، «آرماگدون»، جنگ بزرگ آینده، آینده جهان و... است. هیئات که هنوز در چار و هشت ضرورت گفتگو درباره «مهدی، علیه السلام مانده ایم و با ظن و گمان درباره آن می نگریم. سردبیر

حضرت زهرا، سلام الله علیها؛ فریاد رسا بر سر بدعتها

برخی مبلغان مسلمان و نیز شمار بسیاری از آن عده مدیحه سرایانی که به ذکر مصائب اهل بیت طهارت، علیهم السلام، پرداخته اند در بررسی و نقل وقایع تاریخی مربوط به زندگی آن بزرگواران - بویژه طاهره ایشان زهرای مرضیه، علیهاالسلام - کمتر به شرایط محیطی دوران زندگی آن حضرت و نیز به وجه سیاسی، اجتماعی و تربیتی حیات ایشان اشاره داشته اند. از این رو شمار کثیری از مؤمنان که به هر علت از مطالعه سیره خاندان پیامبر طفره می روند و یا اصولاً فرصتی بس محدود را به مطالعه کتبی متین و متقن اختصاص می دهند و مسیر آشنایی ایشان با وجوه گونه گونه زندگی معصومان، علیهم السلام، صرفاً از مجالس وعظ و روضه و خطابه گذر می کنند، علی رغم ادعای الگوپذیری تام از سیره آن بزرگواران، با آن سیره علما و عملاً بسی بیگانه اند. بسیاری از مدیحه سرایان جامعه اسلامی ما - چه در گذشته و چه در زمان حال - به سبب عدم دسترسی به منابع اصیل و دست اول سیره و در صورت دسترسی عدم توانایی یا سستی در رجوع بایسته بدین منابع و در کنار آن نوعی عوام زدگی افراطی که با ضعف قوه تحلیل سیاسی اجتماعی و فرهنگی همراه می گردد، در مواردی معتنابه چهره ای مشوه از این خاندان ارابه داده اند. حال آنکه اگر آن دسته از مورخینی که در سیره نویسی به پرده پوشی و یا اطناب و پرداختن بی رویه به حواشی خونکرده اند و یا آن عده مبلغان چیره دستی که از فرصت به دست آمده در مجالس وعظ و خطابه و یا حتی تریبونهایی گسترده تر همچون صدا و سیما، بخوبی سود جسته و در عوض تنزل تا به حد عامیانه ترین افسانه پردازیهای موهن و مبتذل، عوام را تا به سطح خواص تعالی می بخشند و از دروغ پردازی و تحریف و باژگونه جلوه دادن حقایق تاریخی می پرهیزند، فرصت فعالیت گسترده تر می یافتند امت محمد، صلی الله علیه و آله، هرگز تا به این اندازه با سیره سلیم اهل بیت، علیهم السلام، بیگانه نبود که مجموعه حوادث پیش آمده پس از رحلت رسول، صلی الله علیه و آله، را در ربودن ملک فدک و

یا فاصل شدن صدیقه طاهره، علیهاالسلام، میان در و دیوار و یا دفن غریبانه آن بزرگوار محصور بینند و بی آگاهی از منشا اصلی رخداد حوادثی چنان تلخ و گزنده به خود اجازه دهند که به پاسداشت حرمت بزرگترین بانوی پاسدار سنت رسول، صلی الله علیه و آله، حرمت شکنی کرده و با لحنی و رفتاری نامناسب به ساحت قدس آن وجود گرامی - به گمان اکرام - بی احترامی روا دارند. پرسش صاحب این قلم آن است که آیا آن عده از مبلغین و مدیحه سرایان ما که وصف حالشان گفته آمد، تا کنون سطری چند از خطبه های پرشور فاطمیه را خوانده و هم آیا در معنا و محتوای آن کماهو حقه تامل ورزیده اند؟ و آیا چنین گمان نمی دارند که غم فاطمه، علیهاالسلام، بیش از آنکه در از دست دادن ملک فدک و یا حتی رفتار نامناسب امت پیامبر، صلی الله علیه و آله، نسبت به خود ریشه داشته باشد، در انحراف عمیق رخ داده در سنت پیامبر، صلی الله علیه و آله، و در پیدایی گروهی منافق به اصطلاح اهل تجدد که دین و دنیا را با هم می خواستند و دین را تابع مشهورات عرف زمانه معنا می کردند و عامدانه به نسخ احکام الهی می پرداختند و عوامانه به تحریف و تبدیل لفظ و معنای شریعت دل بسته بودند و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام جلوه می دادند، ریشه داشته است؟ و آیا آن زمان که سوگنامه غمبار زهرای اطهر را بر خلق خدا واگو می کنند، بدین جملات نورانی که به گاه محاجه آن بانوی بزرگوار با غاصبان ولایت، از ناحیه آن مطهره شرف صدور یافته است، اشارتی دارند؟ چون خداوند خانه پیمبران را برای پیمبر خود برگزید، دو رویی سربر آورد و جامه دین برتن درید. سرفرو برده ستمگران سخن آغاز کرد و گمنام بی فروغان بر پله زمامداری خزید... شیطان از کمینگاهش سربر آورد، بدان حال که فریادتان داد و سبکبار در پی اش دویدند، به گمان خود از فتنه پرهیز می کردند، «زنهار که در فتنه فروغلتیدند و دوزخ کافران را خواهد بلعید» (۱) شما کجا و دفع فتنه کجا؟ این کتاب خداست که در پیش شماست، آنچه از آن بازداشته هویدا و فرمانش و گواهی که عرضه کرده جملگی پیدا. آیا از آن پا پس می کشید و جز او را به داوری می گیرید؟ چه بد جانشینی را ای قوم ستمگر! برگزیدید، «و هر کس جز اسلام دینی برگزیند پس هرگز از او پذیرفته نمی شود و در واپسین در ردیف زیانکاران جا گیرد. (۲) همان، آیه ۱۴۴. (۳) و نیز آیا تاکنون از سر تامل در این بخش از سخنان تکان دهنده آن بانوی گرامی - آنجا که در پس شکایت از سکوت رنج آور مسلمانانی که منکر را می دیدند و لب به سکوت فرو می بستند و ندای مظلوم را می شنیدند و از یاری اش دریغ می کردند و تحریف معنوی قرآن و دگرگونی آشکار سنت رسول، صلی الله علیه و آله، را شاهد بودند و از آن جلو نمی گرفتند، به انگیزه عوامل پیدایش چنان رفتاری در جامعه مسلمین اشاره می فرماید - نگریسته اند؟ جز این نیست که به تن آسایی خو کرده اید و بی تفاوتی را اساس کار خود نهاده اید. (بی پرده بگویم) از دین خسته اید

ص: ۶

۱- سوره توبه (۹)، آیه ۴۹.

۲- سوره آل عمران

۳-، آیه ۸۵.

و آنچه را در دهان داشتید بیرون افکنده و به نشخوار کلامی که در کامتان نهاده اند مشغول گشته اید» و یا در این سخن اندیشیده اند که: کتاب خدا پیش روی شماست که روز و شب آن را می خوانید و هر بام و شام ندایش را به گوش جان می رسانید: «محمد، [صلی الله علیه و آله]، جز رسولی که پیش از او رسولانی آمدند و رفتند. پس اگر بمیرد یا کشته شود بر پاشنه هاتان می گردید؟ پس هر که بر پاشنه خود بازگردد، خدا را زیان نمی رساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد». (۳)

امیر مؤمنان علی، علیه السلام، در سخنانی که مدتها پیش از تصدی مقام خلافت و در مسجد پیامبر، صلی الله علیه و آله، بر زبان رانده اند، در آن حال که دیدگان مبارکشان به یاد ضربتی که قنذ بر پیکر نحیف فاطمه زهرا، علیها السلام، وارد آورد، از اشک سیراب بوده است، فرموده اند: تعجب از قومی است که می بیند سنت و روش پیامبرشان یکی در پس دیگری و جمله به جمله، جا به جا می شود و به این تغییر سنتها و به این بدعتها رضا می دهند. بلکه بالاتر، اگر کسی این بدعتها را منکر شود و یا اعتراضی کند، او را سرزنش کرده و بروی خشم می گیرند! سپس گروهی در پی ما می آیند و از این بدعتها و ظلمها و آنچه آن (بدعت گذار) در دین ایجاد نموده پیروی کرده و بدعتهای او را سنت و جزء دین قرار می دهند و به آن بدعتها به سوی خدا تقرب می جویند!! نگاهی گذرا به مجموعه بدعتهای نهاده پس از رحلت رسول خدا، صلی الله علیه و آله، عمق فاجعه ای را که زهرای اطهر در دوران کوتاه حیات خود پس از پیامبر، صلی الله علیه و آله، مکررا خطر آن را بر مسلمین گوشزد می فرمود^۲ نمودی روشنتر می بخشد و مشورت با یهود و نصاری، اخذ بطانه از ایشان، بدعت در حکم نماز به گاه بی آبی، بدعت در حکم ارث به جامانده از جد، بدعت در مقیاس شرعی اندازه گیری، بدعت در ضدیت با موالی و نوعی پان عربیسم ابتدایی، بدعت در تکتف در نماز، بدعت در تحریم متعه ازدواج و حج، بدعت در سنگسار غیرقانونی، بدعت در حذف عبارت «حی علی خیرالعمل از اذان و نهادن جمله «الصلوه خیر من النوم!» به جای آن، بدعت در حذف سهم مؤلفه قلوبهم از مصارف هشتگانه زکات، بدعت در صحت سه طلاقه گفتن زوجه در یک مجلس و نیز ندادن سهم ذوی القربی و مخالفت با نص صریح کتاب آسمانی در این باره تنها نمونه هایی کوچک از سیاهه طویل بدعت های نهاده شده، در ایام کوتاه پس از رحلت رسول خدا، صلی الله علیه و آله و سلم، و پیش و پس از شهادت دخت گرامی آن حضرت، علیها السلام، اند. زهرای مرضیه، علیها السلام، در زندگی کوتاه خود پس از پیامبر، صلی الله علیه و آله، بارها و بارها بر این نکته تاکید داشتند که هرگونه انحرافی از سنت نبوی - ولو بظاهر خرد و کوچک - عاقبت به تنافری عمیق میان جامعه پرداززی و سلوک فردی آحاد جامعه اسلامی با

«ما انزل الله خواهد انجامید و از آن رو که جوامع بشری همچون همه پدیده های عالم آفرینش بر سنتی تبدیل ناپذیر ره می سپارند، جلوگیری از تبعات سوء ناشی از این انحراف در آینده بسی دشوارتر از اکنون خواهد بود. امت مسلمان با سربلندی از پذیرش ولایت امیر مؤمنان، علیه السلام، و نیز با رها کردن غالب آنچه از سوی خداوند حکیم بدان فرمان داده شده بودند، تحقق همه وعده هایی را که در پس انذارهای متعدد قرآن کریم ذکر می شود از آنها به میان آمده بود مشاهده کردند. چندین قرن تسلط یهود و نصاری و اشرار جامعه اسلامی بر امت مسلمان که اثرات سوء آن در برخی بلاد همچنان باقی است، از دست رفتن تدریجی هیمنه و هیبت جامعه مسلمین در اثر نزاع و تفرقه درونی، گسترش فقر و ناامنی روانی در اثر سوء تدبیرهای اقتصادی، جملگی اثرات سوء نافرمانی هایی شمرده می شود که از سوی مسلمین نسبت به تعالیم قرآن و وصایای پیامبر، صلی الله علیه و آله، روا رفته است. آن زمان که مسلمین علی رغم تاکید چندباره قرآن، یهود و نصاری را محرم اسرار خود گرفتند و یا سیره ظالمین را سرمشق و الگوی خود قرار دادند، آن زمان که مسلمین امر به معروف و نهی از منکر را که برجسته ترین وجه تمایز ایشان از سایر امم محسوب می شد معطل گذاردند، آن زمان که رباخواری و رشوه گیری به صورت سنت سیئه اقوام مسلمین درآمد، آن زمان که فرقه گرایی در گسترده جامعه اسلامی رو به تزايد گذارد، آن زمانی که علمای درباری به تبعیت از ملا و مترفین جامعه اسلامی به تن آسایی و شادخواری رو کردند، غیر قابل انتظار نمی نمود اگر تنها پنجاه سال پس از رحلت رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، همان صحابه ای که زمانی بزرگترین مباحثات و افتخار ایشان همراهی پیامبر، صلی الله علیه و آله، بود و همان تابعینی که به پیروی از صحابه، پاسداری از سنت رسول خدا، صلی الله علیه و آله، را بزرگترین وظیفه خویش می شمردند، راه شریعه را بر پسر پیامبر، صلی الله علیه و آله، که جز برای حق قیام نکرده بود سد کنند و بر او و اهل حرم او شمشیر و تازیانه کشند یا سفیهانه پیرامون او را تهی سازند. همچنین غیرقابل انتظار نمی نمود اگر آن برج عاج تمدنی که بر پایه هایی از اسلام التقاطی و درباری بنا شده بود، همچون فواره ای به اوج رسیده بر مرداب بی هویتی سرنگون شود. آری! «واقعیت آن است که اسلام التقاطی و درباری از همان آغاز عقیم زاده شد و تمدنی چنین سست پایه اگرچه در ظاهر بالید و سر به آسمان سود لیکن از درون پوسید و بر خاک فرو افتاد» و این همه تجلی عملی همان وعده ای بود که سالها پیش از این واقعه و دو سه ماهی پس از آنکه علی، علیه السلام، همسر و فرزندان خود را بر استری می نشانند و کوچه به کوچه و خانه به خانه به دنبال همپیمانی از آن همه مدعیانی که مصاحبت با رسول خدا، صلی الله علیه و آله، را حافظ دین و دنیایشان می دانستند سر می کشید و جوابش نمی گفتند، دو سه ماهی پس از آنکه بر در خانه علی، علیه السلام، هجوم آوردند و شعله های آتش را بر اهل بیت پیامبر، صلی الله علیه و آله، عرضه کردند، دو سه ماهی پس از آنکه ریحانه باغ رسول، صلی الله علیه و آله، را به جرم عدم سازش با سنت شکنان غاصب ولایت میان در و دیوار ناجوانمردانه تازیانه زدند بر لسان مبارک صدیقه مطهره فاطمه زهرا جاری شده است و این واپسین سخنان زهرای اطهر، علیها السلام، در بستر بیماری است: به خدا سوگند اگر سررشته ای را که پیامبر به علی سپرد بدو می سپردند، بنرمی به راهشان می برد، بی آنکه مرکبشان از نفس افتد یا که خود آسیمه سر گردند. و بیقین به آبخوری لبریز از آب گوارا واردشان می ساخت و چنان سیرابشان می ساخت و چنان سیرابشان می کرد که هر سیرابی به چشم حیرت در ایشان بنگرد... و بیقین درهای آسمان و زمین را می گشود و بر ایشان برکت فرود می آورد. [اما نکردند] و زودا که خداوند به کیفر کردارشان مؤاخذه شان کند.

۱. بلاغات النساء ابوالفضل احمد بن طاهر مروزی ۲. کتاب سلیم بن قیس هلالی و ترجمه فارسی آن اسرار آل محمد (ترجمه اسماعیل انصاری) ۳. جامعه رشد یافته قرآنی، آفت ها و عبرت ها، امین میرزایی، روزنامه کیهان شماره ۱۴۹۱۶، ص ۶

ص: ۸

از علی نقل است کان روح روان غسل چون می داد زهرای جوان امر می فرمود طفلان را به خواب تا نیتند کودکان را اضطراب آنچنان گویی که مادر خفته است یا مگر دخت پیمبر خفته است تا حسین از سر نگیرد ناله را خود ز مژگان حسن دنباله را الغرض تا نوبت بازو رسید غسل زهرا چون که بر پهلو رسید شیر یزدان ناله ای جانکاه کرد آنچنان که کودکان آگاه کرد کآی ماه من به ابرویت قسم بر کبودیهای بازویت قسم گفت اسما: کای ولی روزگار کز تو روشن شد ز انجم شام تار تو سفارش می کنی ما را به صبر لیک خود گریان به زهرا همچو ابر گفت اسما را شه عالیجناب با دل نالان و با چشم پر آب کآی اسما شرم دارم من ز دوست زین کبودیها که بر بازوی اوست می زند چون حلقه در چوب من آه اسما پهلو می محبوب من شرم دارم زین سبب از روی او چون ندیدم تا کنون بازوی او داغ زهرایم ز نو در جان فزود کین کبودیها ز من پنهان نمود آه اسما دست یارم را بین وای پهلو نگارم را بین پهلو در مانده ای ای وای من آه ای صدیقه کبرای من. احمد عزیزی

اشاره: استاد علی اکبر غفاری را بحق می توان حلقه واسط نسل امروز با میراث کهن و پرارزش شیعی دانست. او عمر پر برکت خود را صرف احیا و تحقیق منابع اصلی شیعه نموده و تاکنون حدود پنجاه عنوان کتاب را در زمینه های مختلف فقهی، تفسیر، روایت، تاریخ و عقاید مورد تحقیق و تصحیح قرار داده است، که تعداد مجلدات آنها به ۱۶۰ جلد بالغ می شود. مهمترین آثاری که ایشان به تنهایی آنها را مورد تحقیق قرار داده اند عبارتند از: الکافی (محمد بن یعقوب کلینی)، تهذیب الاحکام (شیخ طوسی)، من لا یحضره الفقیه (شیخ صدوق)، تحف العقول (ابن شعبه حرانی)، جامع المدارک (سید احمد خوانساری)، الخصال (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه (شیخ صدوق)، الغیبه (محمد بن ابراهیم نعمانی)، اعلام الوری باعلام الهدی (فضل بن حسن طبرسی) و... اما تعدادی از آثار که ایشان با همکاری دیگران آنها را مورد تحقیق قرار داده اند عبارتند از: شرح الکافی (ملا صالح مازندرانی)، تفسیر منهج الصادقین (فتح الله کاشانی)، توحید (شیخ صدوق) و... او اکنون در آستانه ۷۵ سالگی پرتلاش و مصمم به کار خود ادامه می دهد و تحقیق کتاب الاستبصار (شیخ طوسی) را در دست دارد. با توجه به اینکه استاد غفاری چند مورد از منابع اصلی موضوع «غیبت را مورد تحقیق قرار داده و حاشیه و تعلیق زده اند، مناسب دیدیم که خدمتشان برسیم و در این زمینه با ایشان گفتگو داشته باشیم. آنچه پیش روی شماست حاصل گفتگوی ما با ایشان است، امیدواریم که مورد استفاده شما عزیزان واقع شود. موعود: یکی از کتابهایی که حقیقتا باید گفت جنابعالی آن را احیا کرده اید کتاب معروف «کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق است. با توجه به اینکه نسل امروز ما کمتر با کتابهای اصلی که در باب مهدویت نوشته شده آشنا هستند، لطفا بفرمایید چه انگیزه ای باعث شد که این کتاب را انتخاب کردید و ویژگیهای این کتاب چیست؟ استاد غفاری: من چهار پنج تا بچه کوچک داشتم که همسر مریض شد اطباء گفتند سرطان است،

اما به او نگفتند، به خواهرم گفته بودند، خوب می دانید که وقتی کسی در سن چهل سالگی باشد و چهار، پنج تا بچه داشته باشد و یک نفر هم که اینقدر به او کمک کرده باشد و حالا ابتلاء بیابد به اصطلاح خیلی برایش سنگین است، برادر همسر طرف عبدالعظیم و ابن بابویه سکونت داشت. یک روز ایام عید بود و ما باید می رفتیم دیدن آنها، همگی سوار ماشین شدیم تاء برویم دیدن برادرش من توی راه که می رفتیم بشدت غمگین بودم و ذهنم متوجه ابن بابویه و حضرت صاحب، علیه السلام، بود و کتابهایی که در این موضوع نوشته شده است و نمی دانم چطور شد که یک مرتبه دعا کردم و گفتم: خدایا اگر مریضی زخم را شفا بدهی من همه هم خودم را می گذارم و یکی از کتابهایی که مربوط به حضرت است و مورد علاقه ایشان است و مرحوم مجلسی این کتاب را ارزشمندتر از کتابهای دیگر می داند، تصحیح کرده و چاپ می کنم و از حضرت صاحب هم تقاضای من این است که حاجت مرا از خدا بخواهد تا برآورده شود این را در دلم نیت کردم بدون اینکه بر زبان بیاورم. یکی دو ماه گذشت. همسر را مرتب پیش دکتر می بردند و برمی گرداندند. در یکی از این روزها که نتیجه یکی از آزمایشها را پیش دکتر برده بودند دکتر گفته بود «من این جواب آزمایش را قبول ندارم. حتما اشتباه شده بیرید به فلان آزمایشگاه. این بار بردند آنجا اما باز هم جواب گرفتند که هیچ موردی ندارد و اثری از سرطان نیست. خلاصه حالش بهتر شد و راه افتاد. من هم شروع کردم به تصحیح «کمال الدین آن مقدار که در امکانم بود. حدود ۳۰ یا ۳۵ سال پیش بود. وقتی کار تصحیح کتاب به پایان رسید من تقریبا هیچ پولی برای چاپ آن نداشتم. یکی از دوستان که کار آزاد داشت به من پیشنهاد کرد با ماشین او برویم شاه عبدالعظیم. زمانی که به ابن بابویه رسیدیم ماشین را متوقف کرد و رفت برای زیارت. من هم در کنار در ایستادم در حالی که کتاب در دستم بود فاتحه ای برای شیخ صدوق فرستادم و خطاب به او گفتم: «از خدا بخواه که پولی برسد و من کتاب شما را چاپ کنم. من نذری کرده بودم که ادا کردم اما الان در چاپش درمانده ام.» پس از زیارت وقتی آمدیم دوباره سوار ماشین شدیم که برویم زیارت حضرت عبدالعظیم. دوستم پرسید با مرحوم صدوق خیلی حرف زدی. آنجا که امامزاده نیست یک فاتحه کافی است. گفتم ایشان برای من بسیار والامقام اند. امامزاده ها سیداند اما ایشان از بزرگان و ارکان عالم تشیع است. مبلغ اخباری است که از ائمه، علیهم السلام، رسیده. درست است که سید نیست ولی مؤمن حقیقی است. او پرسید: مگر شیخ صدوق چه کرده؟ گفتم کتابهایی نوشته که من می خواهم چاپ کنم ولی کار آسانی نیست و هزینه دارد. گفت: من همه هزینه اش را پرداخت می کنم و هنوز ما به حرم نرسیده بودیم که گفت الان چکش را می نویسم فقط بگو چقدر؟ من چون حساب کردم که یک حالت روحی بر او عارض شده و ممکن است فردا پشیمان شود گفتم به من قرض بده! گفت: هر کاری می خواهی بکن و خلاصه پول را داد. هزینه چاپ کتاب ۲۸ هزار تومان شد. ولی روزی که می خواستیم کتاب را منتشر کنیم و صحاف پیغام داده بود که کتابها آماده اند و بیایید بیرید. حسب اتفاق

به منزل

شخصی دعوت داشتم که از تجار بازار بود. کتاب را در دست من دید و چون مرد باسوادی بود گفت: «چه کتاب خوبی است. همه اینها را به من بفروشید تا من از ثلث اموال پدرم اینها را منتشر کنم. بالاخره آن قدر اصرار کرد که همه را خرید و من طلب دوستی را که از او قرض کرده بودم پرداخت کردم. همین قدر بگویم که این امور در نظام عالم در درجه اول است و خارج از نظام نیست. نیازی هم به دیدن این و آن نیست، رو به خدا که بکنی کار درست می شود. موعود: با توجه به اینکه خودتان هم به عظمت و رتبه این کتاب اشاره کردید لطفاً از ویژگیهای آن بگویید. استاد غفاری: مرحوم مجلسی می گوید کتاب کمال الدین از همه کتابهایی که درباره حضرت نوشته شده عالتر است. مؤلف در این کتاب آنچه را که مربوط به حضرت است از همه طریق، امامیه و غیر امامیه جمع کرده است و جامعیت دارد. در مقدمه نوشته است: «شبی خواب دیدم که در حال طواف هستم. شخص بزرگواری کنار حجرالاسود نشسته است. فهمیدم که این خود حضرت صاحب است، با من مخاطب شد و گفت قرار بود درباره غیبت من کتابی بنویسی، کو پس چرا نوشتی؟ من گفتم کتابی در فلان جا، مقاله ای در فلان جا نوشته ام. گفتند: نه به آن ترتیبی که من می گویم بنویس. یعنی، آن کسانی که از طرف خدا هستند و غیبتی برایشان رخ داده همه را یک به یک بگو تا به من برسی. من دیگر از خواب پریدم، فهمیدم که باید دیگر این کار را بکنم، دیگر همه کارها را کنار گذاشتم. اینها مطالبی است که مرحوم شیخ صدوق می گوید. بعد در اواخر کتاب هم می گوید من نمی خواهم بگویم تمام اخبار این کتاب از نظر سند صحیح است، اما اخباری که صحیح است همه اش را در این کتاب آورده ام و به آنها تمسک می جویم و نه به اخباری که ضعیف است. پس از تصحیح کتاب به فکر ترجمه آن افتادیم و با کمک برخی دوستان این کار را شروع کردیم. جلد اول تمام شده است. مرحوم کمره ای آن نسخه قدیمی پر غلط را ترجمه کرده اند که خیلی به هم خوردگی دارد، اما نسخه ما نه، آن نسخه که ما مقابله کردیم غلط ندارد. و بهترین نسخه کتاب «کمال الدین، نسخه ای موجود در کتابخانه مرحوم آیت الله مرعشی است که خود ایشان فرمودند من پنج شش تا نسخه دارم ولی این نسخه عالترین نسخه است که به شما می دهم با شش تا نسخه آن مقابله کنید، ما هم با آنها مقابله کردیم. موعود: یک اشاره ای هم به کتاب «غیبت نعمانی که آن را احیا فرموده اید داشته باشید و در مورد ویژگیهای خود کتاب و مؤلف، لطفاً توضیح بدهید، چون نعمانی به نسبت مؤلفین دیگر شیعه ناشناخته تر است. مردم با شیخ طوسی و شیخ صدوق بیشتر آشنا هستند اما نعمانی را کمتر می شناسند، لطفاً از جایگاه کتاب غیبت نعمانی در مجموعه معارف مهدویت بفرمایید. استاد غفاری: نعمانی از شخصیت‌های بزرگ و شاگردان کلینی است، نعمانی، نسخه ای از کتاب «کافی را برای مرحوم کلینی قرائت کرده و با نسخه خود کلینی مقابله کرده است.

در همین «کافی‌هایی که الان چاپ شده است در بخشهایی از آن احادیثی وجود دارد، که در ذیل آنها گفته شده است. در نسخه نعمانی این حدیث هست در نسخه‌های دیگر نیست. نعمانی و چند نفر دیگر از شاگردان کلینی هستند که در مقدمه کافی ذکر شده‌اند. نعمانی از آن‌های دیگر جلوتر است از نظر فهم و فراست و فکر جلوتر است. نعمانی مسافرت کرده و رفته است شامات و در آنجا ظاهراً در مقدمه «غیبت می‌نویسد: «که وقتی به لبنان رفتم، در اواخر عمرم از من تقاضا کردند راجع به حضرت ولی عصر، علیه السلام، مطالبی را نقل کنم و بنویسم من هم کتابخانه‌ای همراهم نبود اما آنچه که می‌دانستم راجع به حضرت صاحب، آنها را نقل کردم؛ از اصل بحث خود امامت تا وقتی که حضرت می‌آید و ظهور می‌کند چه اعمالی انجام می‌دهد و آنجا چه می‌شود، و دنیا چطور می‌شود». کتاب غیبت نعمانی کتاب بسیار خوبی است و من هم آن مقداری که امکان داشته است آن را تصحیح کرده‌ام و پسر من هم ترجمه‌اش کرده است. علی‌ای حال این کتابها درجه اول کتابهایی است که مربوط به حضرت می‌شود یعنی اصلاً اصول است اگر کتابهایی دیگر تا قرن پنجم، ششم، هفتم، هشتم نوشته شده است آنها اصل است. اینها اگر مغایر با آنهاست باید در اینها حرف زد، آنها اساس هستند. موعود: اگر بخواهید مقایسه‌ای داشته باشید بین «غیبت شیخ طوسی و غیبت نعمانی از جهت اتقان مطالب کدام یک را ترجیح می‌دهید؟ از نظر زمان تالیف که ظاهراً غیبت نعمانی زودتر تالیف شده است. استاد غفاری: غیبت شیخ طوسی غیبت کلامی است، یعنی مانند دیگر کتابهای کلامی، موضوعات مرتبط با حضرت مهدی و غیبت را مطرح و برای اثبات آنها استدلال می‌کند. کتابهای دیگر تنها نقل روایات می‌کنند، شیخ طوسی عناوینی را که مطرح کرده آن وقت اخبارش را آورده است، در واقع دارد برهان می‌آورد به آن مطالبی که شیعه معتقد است. یعنی از معصومین و رسول خدا برهان می‌آورد، یعنی وقتی می‌گوید اینها معتقدند که وقتی می‌آید چنین می‌کند آن وقت برهانش را از اخبار نقل کرده است. آن عنوانهایی که در غیبت شیخ طوسی است عنوانهای خیلی علمی و درجه بالاست، یعنی دانشمندان روی این عناوین کار می‌کنند همه شان همینطور هستند، شیخ مفید هم همین طور است شیخ مفید آن اشکالهایی را که گرفته شده، رفع کرده است، او در کتاب «غیبت خود مطالب را به صورت برهانی و استدلالی آورده است و اینها همه قابل استفاده است. موعود: یکی دیگر از کتابهایی که شما احیا کرده اید کتاب «البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان متقی هندی است؛ با توجه به اینکه این کتاب از کتب اهل سنت است بفرمایید چه انگیزه‌ای باعث شد که اقدام به تصحیح آن کنید؟ استاد غفاری: «البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان با آن پانوشتهایی که من بر آن نوشته‌ام برای آنکه اثبات کنم که این را که علی متقی هندی در قرن دهم دارد می‌گوید در قرن ششم هم گفته‌اند در قرن چهارم هم گفته‌اند، در قرن پنجم

هم گفته اند، من به آن کتابها تمسک کرده ام یعنی پانوشتها آورده ام. علی متقی هندی شخصیت علمی بسیار بزرگی است تا جایی که زمان او چندین نفر که کتابهایی داشته اند درباره احکام از علما سؤال می کنند همه آن علما می گویند آنچه که علی متقی هندی نگفته باشد به آنها اعتنا نکنید. او راجع به حضرت مهدی، علیه السلام، نوشته است، درباره غیبتش چیزی نوشته است در اینکه مهدی ظهور می کند و این کارها را می کند. غیبت و اینکه حضرت زنده است، و غایب است، را فقط شیعه اثنی عشری معتقدند. علی متقی هندی آن اخباری که راجع به حضرت است همه را آورده است و به صورت اخبار از پیغمبر نقل کرده، که مهدی ای هست، می آید و دنیا را اینطور می کند، اما غیبت او را روایت نمی کند. من آن مقدار که امکان داشته است این را تصحیح کرده ام. ما اگر مطلبی در متن بوده که با کتابهای دیگر کم و زیاد داشته است ما اینجا آورده ایم. موعود: ما شما را خیلی خسته کردیم. من به عنوان آخرین سؤال می خواستم این نکته را بفرمایید که چه توصیه ای برای پژوهشگران حوزه و دانشگاه و کسانی که در زمینه مهدویت می خواهند کار بکنند دارید؟ آیا در زمینه موضوع مهدویت اولاً- ما آثار احیا نشده ای داریم که لازم است احیاء بشود یا نه و در ثانی کارهایی که الان باید در زمینه مهدویت صورت بگیرد (قدما کار خودشان را انجام دادند و رسالت خودشان را در باب مهدویت به کمال رساندند) الان پژوهشگرانی که می خواهند در باب مهدویت قلم بزنند و کار کنند چه عرصه هایی به نظرتان می رسد که باید کار شود و جای خالی اش احساس می شود؟ استاد غفاری: عقیده من شاید مورد قبول بعضی از روحانیون نباشد اما این را باید توجه داشته باشیم که ائمه ما دوازده نفر بعد از رسول خدا بوده اند که دین مقدس اسلام را معرفی و حفظ کرده اند. این دینی که آخرین درجه ادیان از نظر عظمت است و احکامش انسان ساز است. اما متأسفانه ائمه ما را نگذاشتند کار کنند آنها را یا خانه نشین کردند و یا کشتند، دوازدهمی هم اگر می آمد یا خانه نشین می کردند، چنان که بود یا می کشتند. خداوند او را غایب کرد تا این مردم روی زمین آماده برای او باشند یعنی آن نوع خودشان را درست کنند، یعنی بفهمند که این طرز حکومتی که درست می کنند، سلطنتی، جمهوری و از این قبیل که هزارها هست اینها نمی تواند انسان را به واقعیت انسانیت برساند، مگر آن حکومت الهی که انبیا دارند. یعنی حکومت باید در اختیار او باشد که نبوی است. چون آن افراد را یازده نفرشان را یا خانه نشین کردند یا کشتند که به عقیده بعضیها همه را کشتند،

آن دوازدهمی را خدا غایب کرد، آنچه ما از روایات می فهمیم این است که وقتی آماده برای آن حکومت شدند خداوند آن حضرت را و می فرستد. ولو همه مردم نه، اما لا اقل یک جمعیتی که پشتیبان او باشند که وقتی او دعوت می کند حاضر باشند از همه اطراف عالم به هر صورتی که هست خودشان را به او برسانند تا آن حکومت سر کار بیاید. آن افرادی که منتظر حکومت آن حضرت اند بایست این طور باشند که تنها آنچه را که خدا می خواهد بخواهند و انتظار آن را داشته باشند نه انتظار آن چیزی که خودشان می خواهند و دوست دارند. امام زمان بیا فلان کار را بکن، امام زمان بیا این طور کن، اینها نه. بیا ای دست واقعی خدا، ای یدالهی بیا این زمینه و این جهان را آن طور کن که تمام این افراد به مرحله انسانیت واقعی برسان. همه را خدا بر اساس فطرت الهی آفریده است «فطره الله التي فطر الناس عليها» منتها فطرتها پوشیده می شود، منحرف می شود وقتی آن حضرت بیاید همه مردم را به سوی آن سرشت واقعی سوق می دهد، و همه به حق واقعی خودشان می رسند، انتظار آن حکومت، ولو خونمان در آن راه ریخته شود، برای ایجاد آن حکومت ما حاضریم، لذا شما می بینید در دعاهایی که ما داریم، وقتی از خدا چیزی می خواهیم می گوئیم، از تو می خواهیم، «خاضعا خاشعا مترللا» و امثال اینها، اما در دعای افتتاح وقتی که آن حکومت را می خواهد چون انتظار آن حکومت را می کشد می گوید: «اسئلك مستانسا، لا خائفا و لا وجلا مدلا عليك یعنی آماده ام ولو اینکه خونم ریخته شود آن حکومت بیاید، افراد تا به آن درجه نرسند، آن حکومت نمی آید. اگر واقعا یک جماعتی بگویند ولو خون ما ریخته شود اما آن حکومت روی کار بیاید و آن فردوس اعلا روی زمین نقش بگیرد، ما حاضریم خون هم بدهیم آن وقت امام زمان هم شبانه روز آماده است، ما آماده آن حکومت بشویم او می آید، تا ما آماده آن حکومت نشویم آن حضرت نمی آید. من آنچه را که از روایات می فهمم این است که ما باید آن حکومت آماده باشیم، وقتی که از خدا می خواهیم که خدایا فقر را از بین ببر، یعنی اینکه خدایا کاری کن که آن نوع بشویم که نگذاریم فقر بیاید، خدایا نادرستی ها را از بین ببر، یعنی آن نوع بشویم که از نادرستی هم بدمان بیاید، آن جماعتی که این طور می شوند که به این حد می رسند و انتظار آن حکومت را دارند، آن وقت امام زمان می آید تا آن طور نشود نمی آید با دعای ما نمی آید با خواست ما، می آید. یعنی از خدا بخواهیم، آن دولت واقعی را که انسانها را به مرحله واقعیت انسانیت می رساند به نحوی که حقوق هیچ کس پایمال نمی شود. چقدر افراد هستند که استعداد دارند ولی این دانشکده ها دانشگاهها و مدارس و حوزه ها نمی تواند استعداد آنها را به مرحله فعلیت برساند عمرها تلف می شود، ما اگر واقعا او را می خواهیم آن وقت او را می رساند. موعود: نقش اهل تحقیق و پژوهش در زمینه سازی ظهور چیست؟ استاد غفاری: باید این حرفها را بزنند باید مردم را آماده کنند برای آن حکومت. باید کاری کنند که واقعا از بد، بدشان بیاید، و ناراحت بشوند، یعنی مردم را توجه بدهند به اینکه چه جایگاهی دارند، اینکه آنها مسجود ملائکه هستند، همه ملائکه به انسان سجده کردند، نه اینکه

حالا همه فرشتگان به انسان لعن کنند. همه این افراد که کتاب می نویسند باید انسان را بسازند خودشان و مردم ساخته بشوند. من یک کتاب می نویسم که به من بگویند آفرین نمره ات بیست است. این غیر از آن است. خدا این انسان را همینطور که دلش خواسته است خلق کند که نیست، حقیقت انسانیت در انسان است که می تواند وجود پیدا کند در حیوانات نیست. صد هزار سال پیشتر هم زنبور عسل این کار را می کرده است اما انسان این طور نیست، انسان سراسر استعداد است، استعدادش در صراط مستقیم به کار می افتد، نه در کارهای دیگر. یک دفعه بمب می سازد و میلیونها نفر از بین می روند. اگر همه انسانها را مثل خودش بداند، و همه انسانها را مثل خودش دوست بدارد، هیچ وقت ظلم و ستم و نادرستی رخ نمی دهد. از این روایاتی که در کتابهای اهل بیت هست ما اینها را فهمیده ایم که نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، و امامان می خواستند انسان درست کنند. اما همه ائمه را کشتند و خداوند هم آخرین آنها را غایب کرد. گفت هر وقت آماده شدید برای شما امام می فرستم و حکومت می فرستم آقایان هم باید در نوشته هایشان همیشه مردم را برای آن حکومت آماده کنند موعود: از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید سپاسگزاریم.

قسمت اول چرا «یک سبو عطش؟ ابتدا می خواستم نام این نوشتار را «در جستجوی عشق بگذارم؛ تا بگویم: اولاً: «دعا برای تعجیل فرج امام عصر، علیه السلام، جدا یک «جستجو»، «طلب و «خواستن است؛ جستجو از اعماق وجود، و ژرفای فطرت. و بگویم: دعای فرج، نشان آن است که انسان، «گمشده دارد و به جستجوی آن می پردازد. به جستجوی آرمانی بلند هدفی بس ارجمند و غایتی بزرگ، الهی و انسانی و بگویم: دعا برای تعجیل فرج، یک حرکت مبارک، آگاهانه و آرمان گرایانه برای فراهم آوردن زمینه های تحقق آن هدف و غایت عظیم است. و جوششی است از متن عواطف و احساسات پاک انسانی، و عقاید و آرمانهای مقدس مکتبی. و مبارزه و کوششی والا- و ژرف؛ که انسان منتظر و معتقد به مکتب ولایت را در مسیر صلابت و استقامت قرار می دهد. و ثانیاً: بگویم که «عشق، خلاصه و عصاره «این همه ارزش است و فضیلت، و آگاهی و کرامت؛ در واقع، همان «گمشده انسان و جهان. به دیگر سخن، اگر بخواهیم آن همه فضیلت و ارزش و مبارزه را در «یک کلمه بیان کنیم، شاید بتوان آن را به «عشق تعبیر کرد. و بنابراین: «در جستجوی عشق بیانگر گوشه ای از معانی و ابعاد عمیق «دعا برای تعجیل فرج و «حکایتگر جلوه ای از فرهنگ مهدویت، است. اما سپس نام «یک سبو عطش به ذهنم نشست. و همین را انتخاب کردم، تا بگویم: دعای تعجیل فرج، «آن همه است همراه با یک «عطش. «آن همه است با محتوایی آگاهانه تر، مشتاقانه تر و سازنده تر. و بگویم: رسیدن به زلال حیات آفرین عشق، تشنه کامی می طلبد. برای نیل به «ماء معین (۱) و «عین الحیاه (۲)، باید سبویی از عطش نوشید. باید تشنه شد تا به «کوثر» رسید. و باید شناخت، تا تشنه شد. و «دعای تعجیل فرج، تبلور این شناخت و عطش است. و بگویم: «یک سبو عطش نشان تشنگی کسی است که براستی ظهور امام عصر، علیه السلام، را از خداوند می طلبد و از عمق وجود برای آن حضرت دعا می کند. و اگر بررسی: تشنه چه؟ می گویم: تشنه همه آرمانهای انسانی؛ تشنه حق و فضیلت و عدالت؛ تشنه پایان یافتن ظلم و ستم از

ص: ۱۷

۱- اشاره به آیه آخر سوره مبارکه «ملک که در آن، «ماء معین به وجود مقدس امام عصر، علیه السلام، تاویل شده است: ر.

ک: البحرانی، السید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹ - ۸۲.

۲- تعبیری از وجود مبارک آن حضرت در زیارت روز جمعه: السلام علیک یا «عین الحیاه (مفاتیح الجنان)

پهنه تمام گیتی؛ تشنه تجلی زیباترین جلوه های خیر و خوبی و والایی؛ و رشد و تکامل معنوی؛ و اسماء و صفات ربوبی. و بگویم: بیایم این تشنگی و عطش را «درک و احساس کنیم. چه؛ ما انسانها همه، به فطرت خویش تشنه این زمزم زلال عشق هستیم، اما به آن توجه نداریم و احساسش نمی کنیم! پس بیایم آن را احساس کنیم! و چون احساس کردیم، آن را از خداوند درخواست کنیم؛ «او» که بیاید، کام تشنه جهان را جرعه جرعه حق و عدالت، و جان عطشناک انسان را سبو سبو عشق و صمیمیت و آرامش خواهد نوشاند؛ زیرا او: «آب گوارای تشنه کامی انسانها» (۱) است؛ و «ابر بارنده (۲) خوبیها و والیها؛ و «باران پر بار» (۳) پاکیزه و صمیمیت ها؛ و «چشمه سار جوشان (۴) ارزشها؛ و «آبشار» (۵) زلال سپیدها و کرامتها؛ و «بهشت (۶) جان آدمها. و بگویم: یک «بحر» در این «سبو» جا گرفته است: و من می دانم تو خواننده خوب و صمیمی، دوست داری به حریم «این بهشت قدم نهی؛ پس با هم بدان سو می رویم. طرح مساله

طرح مساله، به اشارت چنین است: الف) بر کسی پوشیده نیست که مکتب امامت و ولایت در اسلام ناب، از اهمیتی حیاتی و جایگاهی بس بلند برخوردار است. اسلام بدون ولایت، آسمانی بی خورشید و پیکری بی جان بیش نیست. ب) و در این مکتب، «مهدویت به همان اندازه مهم، ژرفناک و ارجمند است. اعتقاد به «مهدی موعود» و منجی بشریت در اسلام، خود، یک «فرهنگ» است. اندیشه و آرمانی است که با سرنوشت اسلام، سعادت و سیادت مسلمین، آینده جهان و بشریت، و هدف آفرینش، ارتباطی اصیل و تنگاتنگ دارد. در این مبانی، اکنون سخنی بیشتر نداریم و چنانکه گفتیم به اشاره می گذریم. ج) و این فرهنگ خود، از گستره و ابعادی وسیع برخوردار است و می سزد که هر یک، به ژرفایی و زیبایی روشن شود و در خور تفصیلی شایسته تبیین گردد؛ همچون: معرفت، حجت، غیبت، انتظار، حیات و مرگ جاهلی، تشکیل حکومت، وظایف و مسؤولیتهای زمان غیبت، نشانه های ظهور، حقوق امام عصر، علیه السلام، بر شیعیان، ارتباط با آن حضرت، دیدار آن وجه دل آرای الهی و بسیاری از موضوعات دیگر. در این میان، موضوع «دعا برای فرج امام عصر، علیه السلام جایگاه و اهمیتی ویژه دارد، زیرا: اولاً: با بسیاری از آن گستره و ابعاد متنوع فرهنگ مهدویت، ارتباط دارد؛ با: ایمان، معرفت، محبت، وظایف و مسؤولیتهای زمان غیبت، و جوهره اصیل این فرهنگ

ص: ۱۸

-
- ۱- «الامام الماء العذب علی الظماء»: الكلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰. شایان ذکر است که روایت از امام رضا، علیه السلام، نقل شده است.
 - ۲- «الامام السحاب الماطر و الغیث الهاطل...»؛ همان.
 - ۳- «الامام السحاب الماطر و الغیث الهاطل...»؛ همان.
 - ۴- «[الامام] العین العزیره؛ همان.
 - ۵- «والغدیر»؛ همان. (با قدری تسامح، «غدیر» را به «آبشار» ترجمه کردیم).
 - ۶- «والروضه؛ همان.

یعنی «انتظار»^۱ و بنابراین مرتبه اهمیت آن به همین تناسب، ارتقا می یابد. ثانیاً: به صورت کاملاً جدی در تحقق زمینه های ظهور و تسریع آن، نقش و تاثیر دارد^۲ یعنی حقیقتاً موجب جلو افتادن ظهور می شود. و ثالثاً: به طور اکید، مورد التفات و دستور خود امام عصر، علیه السلام، و دیگر ائمه، علیهم السلام، بوده است. امام عصر، علیه السلام، فرموده اند: و اکثروا الدعاء بتعجيل الفرج، فان ذلك فرجکم. (۱) برای تعجیل در فرج و ظهور «بسیار دعا کنید»، زیرا گشایش و فرج شما نیز در همان است. «طرح مساله را به سخنی دیگر، این گونه نیز می توان ارایه نمود که: اصل مهدویت و حتمیت و قطعیت ظهور امام عصر، علیه السلام، و آمدن منجی بشریت، یک موضوع است، و اینکه چه کنیم این ظهور و آمدن، زودتر واقع شود، موضوعی دیگر است. اولی صرفاً تدبیری است الهی^۳ اما دومی دقیقاً و مستقیماً با مسؤولیتها و عملکرد منتظران و انسانهای معتقد به آرمان ظهور، ارتباط دارد. در این راستا، مساله «دعا برای تعجیل فرج بخصوص با توجه به ابعاد ژرف و عمیق آن، نمود بسیار مهمی از موضوع دوم است. علاوه بر این، آن گاه که «تحلیلها و خاستگاههای دعا برای تعجیل فرج نیز مورد بررسی قرار گیرد، ارزش و اهمیت موضوع مزبور، بسیار روشنتر خواهد شد. اما... اما متأسفانه، این موضوع بسیار مهم، (۲) به دلیل وجود زمینه هایی چند، هیچ گاه اهمیت و جایگاه خود را در اذهان باز نیافته، و در جامعه و حتی در میان دوستداران و ارادتمندان امام عصر، علیه السلام، مورد فراموشی، بی توجهی و بی مهری قرار گرفته است. برخی از این زمینه ها عبارت است از: ۱- تحریف مساله «انتظار»

تحریف مساله «انتظار» و وجود بینشهای نادرست و انحرافی در این زمینه، موجب گشته که مفهوم عمیق و بلند «دعا برای تعجیل فرج نیز اهمیت و جایگاه خاص خود را از دست بدهد. در این ارتباط، عده ای فقط به تشکیل مجالس دعا پرداخته و از ابعاد اصلی و سازنده آن غفلت می ورزند. برخی دیگر نیز، بعکس، تنها به ابعاد حماسی و انقلابی انتظار توجه کرده، ابعاد عاطفی و معنوی آن را به دست فراموشی سپرده و به مساله «دعا برای تعجیل فرج رغبتی نشان نمی دهند. این هر دو گروه، تلقی و نگرشی یک بعدی و ناقص نسبت به انتظار فرج، و در نتیجه به دعا در این زمینه، دارند.

ص: ۱۹

۱- ر.ک: المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

۲- اهمیت موضوع مذکور در اینجا تنها در حد اشاره مورد عنایت قرار گرفت^۴ به خواست خداوند متعال، در شماره های آینده بتفصیل بیان خواهد شد.

عامل دیگر، در واقع، عدم درک درست و عدم تبیین صحیح و عمیق اصل مفهوم دعای فرج است. در حقیقت این عامل، زمینه ساز آن دو بینش و نگرش ناقص و نادرستی است که در بالا ذکر شد. باید اذعان کرد که مفهوم صحیح دعا برای تعجیل فرج و ابعاد محتوایی آن، تاکنون برای جامعه بیان نشده است؛ جایی که اصل مساله انتظار به چنین سرنوشت تاسفباری دچار شده باشد، دیگر در مورد یکی از فروع آن، شگفت نخواهد بود. به هر روی، بر تمامی ارادتمندان و منتظران امام عصر، علیه السلام، می سزد که نسبت به این مساله، شناخت و درکی صحیح و جامع پیدا کرده و نقش و تاثیر مهم آن را دریابند و در عمل از آن غفلت نورزند. ۳- برخورد نادرست با فرهنگ مهدویت

عامل دیگری که نه تنها سخن گفتن و تبلیغ در مورد دعای تعجیل فرج، بلکه گاه درباره اصل فرهنگ مهدویت و امام عصر، علیه السلام، را با اشکال مواجه ساخته، برخورد نادرست و انحرافی یا ناقص و سطحی با این فرهنگ از سوی برخی «خودیها» است. اینان متاسفانه در طی زمانی طولانی که به سالها قبل از انقلاب اسلامی برمی گردد، با فرهنگ سازنده، ستیزنده، معنوی و انقلابی مهدویت چنان سطحی، یک بعدی و گاه انحرافی برخورد کرده و از آن، دفاع و تبلیغ نمودند که بعد از گذشت دو دهه از انقلاب اسلامی و روشن شدن بسیاری از حقایق، هنوز هم آثار منفی آن از اذهان دور نگشته است. یکی از آثار منفی، این است که زمینه تبلیغ صحیح، والا و سازنده درباره امام عصر، علیه السلام، و فرهنگ مهدویت را نیز با مشکل روبرو ساختند. این در حالی است که امام عصر، علیه السلام، و مکتب متعالی انتظار و ظهور موعود، در حقیقت روح تمامی اعتقادات، عبادات، زندگی و آرمان شیعه است، و در نتیجه، تبلیغ درباره آن حضرت و مکتب انتظار از وظایف اصلی و حیاتی آنان به شمار می رود. آثار منفی عملکرد این گروه موجب شد تا بسیاری از آگاهان فرزانه و دلسوز و روحانیون ژرف نگر در طی آن زمان طولانی، و حتی امام امت، رحمه الله علیه، نیز با آنان برخورد نمایند. (۱) ما چه می گوئیم؟

با خواست حضرت حق، جل شانته، و عنایت مولایمان امام زمان، علیه السلام، تلاش ما در نوشتار «یک سبو عطش در این موارد خواهد بود: - زدودن غبار تحریف و کژفهمی از رخسار زلال این بعد عمیق از مکتب انتظار و فرهنگ مهدویت؛ - تبیین مفهوم، ابعاد و محتوای بسیار مهم دعا برای تعجیل فرج؛ - بیان تحلیلها و خاستگاههای موضوع مذکور؛ - بیان اشکالات و انتقادات نسبت به مساله «دعا برای تعجیل فرج و پاسخ به آنها» - آثار معنوی و سازنده دعا برای فرج در زندگی فردی و اجتماعی؛ - و نکات و مسایل دیگری که بتدریج مطرح خواهد شد. شما خوانندگان گرامی نیز می توانید ما را در غنای هر چه فروتر این نوشتار، یاری نمایید. ادامه دارد

ما پیروان راه هزاران ساله انبیا هستیم و به عهد ازلی خویش با آفریدگار متعال لیبیک گفته ایم و برای تحقق آن عصر موعود، عصر عدالت و حاکمیت احکام خدا، قیام کرده ایم تا راه تاریخ را به سوی نور بگشائیم و اگر چشم دل باشد خواهد دید که این راه با بالهای ملائکه فرش شده است. امروز بعد از یازده قرن که از تولد آخرین حجت خدا در کره زمین می گذرد، نشانه های صدق وعده های قرآن و احادیث ظهور بیشتری یافته است، عصر جاهلیت ثانی تاریکترین روزهای خویش را نیز سپری کرده و این خود نشانه ای دیگر است مگر نه اینکه فجر صادق هنگامی فرا می رسد که شب کامل شده باشد؟ رایحه ظهور موعود، دل شیفتگان حق را بی تاب کرده و آنان را به صحنه حضور کشانده است. اما، مهدی جان! این قرن قرنی است که حق در کره زمین به حاکمیت خواهد رسید آینده در انتظار توست. در این سالهای نخستین قرن پانزدهم هجری قمری پیشگویی حضرت نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، به تحقق پیوست و قوم سلمان فارسی، ایرانیان، طلیعه دار نهضت آخرالزمانی اسلام، علم قیام انبیا را بر دوش گرفتند و وجودشان شمسی تازه شد که در خلاصه ظلمانی جاهلیت ثانی تولد یافت. در میان بیداردلان سراسر کره ارض هستند بسا دلدادگانی که این عهد تازه را دریافته اند و به خیل منتظران موعود پیوسته اند. منتظران موعود اهل مبارزه اند و می دانند خلوص عشق موحدین جز به ظهور کامل نفرت از مشرکین و منافقین میسر نخواهد شد اما از آن فراتر اهل ولایت و اطاعتند و انتظار می کشند تا فرمان چه در رسد. بسیجی خود را در نسبت میان مبدا و معاد می بیند و انتظار موعود و با این انتظار هویت تاریخی انسان را باز یافته است و خود را از روزمرگی و غفلت ملازم با آن رهانده. او آسایش تن را قربانی کمال روح کرده است و خود را نه در روز و ماه و سال و شهر و کوچه و خیابان که در فاصله میان مبدا و موعود تاریخ باز شناخته است.

دلم بهانه تو را گرفته است! ای «موضوع زندگی من! ای «سؤال اصلی آفرینش! «روشی نمانده است که با آن «فرضیه آغوش تو را به جستجو نگذارد باشم. بگو با کدام «روش تحقیق می توان ظهور تو را پاسخ یافت؟! «مفهوم نگاه تو با کدام «ملفوظ به «مشهود» بدل خواهد شد؟ و «متغیر» گیسوانت، در آغوش کدام نسیم، «مفهوم بیقراری مرا منتشر خواهد نمود؟ خسته ام! از «بررسی متون، از «سؤالات فرعی، از «مقدمه، از «مقدمه، از «مقدمه! بی حضور تو ای «متن غایب زندگی! از زنده بودن چه «نتیجه ای می توان گرفت؟ از زنده بودن «چگونه می توان نتیجه ای گرفت؟ همیشه با «مفروض آغوش باز تو و نگاه مهربانت، نبودنت را تحمل کرده ام و زنده بودن خود را توجیه. آنروز که نگاه مهربانت را از دلم برداری، بدان که «گزاره های پایه ای فلسفه وجودی ام را ویران نموده ای! «فصل فصل عمرم، وقف «وصل تو بوده است. خسته ام! از این همه «فصل از این همه فصل به من بگو! در کدام فصل زندگی، وصل تو دست یافتنی است؟ ای که با آمدنت همه فصلها وصل می شوند! فصل فصل خزان زده عمر مرا نیز به ظهور سبز خود وصل بفرما! آمین! زمستان ۱۳۷۷

انتظار رؤیت مسیح

هزاران نفر از مردم بنین به همراه رئیس جمهور این کشور در دهکده دورافتاده ای گرد آمده و در یک پشه بند به انتظار رویت منظر حضرت مسیح نشسته اند. به گزارش خبرگزاری فرانسه از کوتونو (مرکز بنین) و به نوشته مطبوعات بنین، حدود دو هفته قبل در تاریخ ۶ خرداد، دو خواهر به همراه مادرشان در کلبه ای در شهر سوآوا در حالی که مشغول عبادت بودند، پس از شنیدن صدای مهبیبی، در ابتدا یک نور خیره کننده و سپس جمال حضرت عیسی مسیح را رویت کرده اند. مادر این دخترها گفته است که چند نفر اطراف حضرت مسیح را احاطه کرده بودند. پس از این حادثه، اهالی به همراه تعدادی از بزرگان این دهکده و همچنین نمایندگان از فرمانداری شهر سوآوا برای حصول اطمینان از صحت این گفته ها، وارد پشه بند شده و آنها نیز عنوان کرده اند که موفق به رویت تمثال حضرت مسیح شده اند! با نزدیک شدن زمانی که «نوستراداموس برای پایان عمر جهان پیش بینی کرده، چنین خرافه هائی در میان مسیحیان رواج یافته است. طبق پیشگویی «نوستراداموس حدود یکماه دیگر جنگ سوم جهانی که به پایان عمر جهان منتهی می شود، شروع خواهد شد. روزنامه جمهوری اسلامی (۱۹/۳/۷۸)

حدود شصت نفر اعضای گروهی که اعتقاد دارند در آغاز سال دو هزار میلادی مخلوقاتی فضایی برای رهایی جهان به زمین نزول خواهند کرد، با فروش داراییهای خود راهی منطقه کوهستانی «کارتاهینا» در شمال «کلمبیا»، شدند تا با این موجودات دیدار کنند. به گزارش خبرگزاری فرانسه از «بوگوتا» پلیس کارتاهینا گفت از شماری از خانواده های این افراد که برای تهنیت روح و بازیافت انرژی و تماس با مخلوقات فضایی دیگر راهی «سیرا نوادا دوسانتامارتین» شده اند شکوایه هایی دریافت کرده است. سخنگوی پلیس گفت: طبق این شکوایه ها دو تن از رهبران این گروه متهم به گروگانگیری این افراد هستند و عملیات جستجو تاکنون نتیجه ای نداشته است و به نظر می رسد آنان مخفی شده اند. سخنگوی پلیس افزود: «این شکوایه ها حاکی است این دو تن که لقب «برگزیدگان» به خود داده اند موفق شده اند پیروان خود را برای فروش همه داراییهایشان برای خرج سفر متقاعد کنند». مدتی است در غرب، چنین خرافه هایی رواج یافته است. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۶ تیر ۱۳۷۸ کسی که خدا را نمی شناسد

«چارلز تیلور» رئیس جمهور لیبریا برای «کسب نعمات خداوند» در کشورش مراسم «دعای ملی برگزار کرد و چون تعدادی از وزرای کابینه اش در مراسم حضور پیدا نکردند، ضمن برکنار کردن آنها از کابینه دولت خود، در نامه ای خطاب به آنها نوشت: «کسی که خدا را نمی شناسد، جایی در دولت من ندارد».

روزنامه نزاویسیمایا چاپ مسکو نوشت: آقای «ویاچسلاو پالوسین اسقف اعظم کلیسای ایالت کالوگای روسیه و رئیس کمیته ارتباط با سازمانهای اجتماعی و دینی وابسته به مجلس دومای روسیه به دین مقدس اسلام گرویده است. وی پس از تحقیق و مطالعه فراوان به این نتیجه رسیده است که: قرآن کریم که به پیامبر اسلام نازل شده است، آخرین کتاب مقدس آسمانی است.

* اضمحلال ابرقدرت آمریکا

«ساموئل هانتینگتون نظریه پرداز مشهور آمریکایی در مصاحبه با مجله آلمانی فوکوس از رشد نسل جوان مؤمن مسلمان در کشورهای اسلامی به وحشت افتاده و می گوید: «افزایش جمعیت جوانان ۱۵ تا ۲۵ ساله در جهان اسلام، با توجه به تجربه های تاریخی، زمینه بی ثباتی و «انقلاب اسلامی را در این ممالک فراهم خواهد آورد. من در افق آینده جهان، هیچ ابرقدرت جدیدی نمی بینم و معتقدم که در شرایط فعلی ابرقدرتی آمریکا نیز رفته رفته مضمحل خواهد شد. آنچه در کوزوو می گذرد، نمایانگر جنگ میان تمدنهاست.» ماهنامه امامت، شماره دوم تیر و مرداد ۱۳۷۸

مسکو - خبرگزاری جمهوری اسلامی: ششمین اجلاس بین‌المجالس کشورهای مسیحیت ارتدوکس اروپایی برای حفظ خانواده عصر یکشنبه [۳۰/۳/۷۸] با تاکید بر مبارزه با تهاجم فرهنگی غرب، در مسکو آغاز شد. در آغاز این نشست که نمایندگان ۱۶ کشور اروپایی حضور داشتند پیام «بوریس یلتسین رئیس‌جمهوری روسیه خوانده شد. «اندری لوگین نماینده بوریس یلتسین به نقل از پیام رئیس‌جمهوری روسیه گفت که خانواده‌ها در روسیه در حال حاضر زندگی دشواری را پشت سر می‌گذارند که به طور عمده ناشی از مسائل معنوی و اوضاع اقتصادی است. در پیام یلتسین گفته شده است که اگر به وضعیت خانواده‌ها در روسیه رسیدگی نشود، سیاست اصلاحات وظیفه خود را انجام نداده است. «ویکتور زورگالسوف رئیس‌کمیته دومای کشوری روسیه در امور خانواده و یکی از سخنرانان این اجلاس که از حزب کمونیست این کشور می‌باشد در سخنان خود گفت که بحران جدی، خانواده‌های روسیه را تهدید می‌کند. به گفته «زورگالسوف هم اکنون بیش از دو میلیون کودک بی سرپرست در روسیه زندگی می‌کنند و پنج میلیون کودک نیز در اثر طلاق والدینشان، زندگی نامناسب و غیر عادی دارند. وی بحران خانواده در کشورهای ارتدوکس را ناشی از تهاجم بی‌رحمانه فرهنگ غرب و بخصوص آمریکا دانست و گفت: آنها با فیلمها، کتابها، موسیقی و انواع دیگر تولیدات فکری خود، فساد، وحشت، بد اخلاقی و فرومایگی را تبلیغ و ترویج می‌کنند. وی گفت: اگر با این پدیده مبارزه نشود تمدن بشر به طور جدی در خطر قرار می‌گیرد. این اجلاس قرار است که سه روز به طول انجامد که دو روز آخر آن در «سنت پترزبورگ برگزار خواهد شد. نمایندگان از کشورهای روسیه، یونان، قبرس، اوکراین، بلغارستان، ملداوی، استونی، لیتوانی، لتونی، رومانی، بلاروس، یوگسلاوی و چند کشور دیگر اروپایی در این اجلاس شرکت دارند. روزنامه جمهوری اسلامی ۱/۴/۷۸.

والدین آمریکایی قادر به کنترل فعالیتهای فرزندان خود بر روی اینترنت نیستند. روزنامه یو. اس. ای. تودی نوشت: نیمی از والدین آمریکایی می گویند فعالیت فرزندانشان را کنترل نمی کنند و نیمی دیگر معتقدند استفاده از اینترنت توسط فرزندانشان را فقط تا حدی کنترل می کنند. شبکه فساد رو به گسترش بر روی شبکه اینترنت سلامت ۱۶ میلیون جوان آمریکایی را تهدید می کند. یک بررسی که توسط مرکز ملی کودکان گمشده انجام شده است نشان می دهد ۱۸ درصد از نوجوانان بین ۸ تا ۱۸ ساله اعلام کرده اند که قصد دارند با فردی که از طریق اینترنت آشنا شده اند ملاقات کنند. آمریکا در حال حاضر در حدود ۱۶ میلیون جوان زیر ۱۷ سال دارد که به سادگی دسترسی به برنامه های شبکه اینترنت دارند. این تحقیق مورد توجه والدین و قانونگذاران آمریکایی قرار گرفته است. زیرا اینترنت وسیله ای است که سوجدویان برای فریفتن جوانان و سوء استفاده از آنها کمک می گیرند. سازمان اف. بی. آی آمریکا در گزارش سال ۹۸ خود اعلام کرد ۷۰۰ مورد بزرگسالانی را شناسایی کرده است که با کودکانی که از طریق اینترنت با آنان آشنا شده اند مسافرت کرده اند و یا کودکان را تشویق به مسافرت نموده و عکسهای مستهجن از آنان تهیه کرده اند. مامور مخصوص اف. بی. آی آمریکا اعلام کرد ما هیچگونه جنایتی در آمریکا سراغ نداریم که به این شدت سریع رشد کند. ۲۰ درصد از والدین اظهار داشته اند استفاده از اینترنت توسط کودکانشان را اصلا کنترل نمی کنند، ۵۲ درصد تا حدی مواظب استفاده از کودکانشان از اینترنت هستند و ۷۱ درصد فقط تا سن ۱۴ سالگی استفاده از اینترنت توسط فرزندانشان را کنترل می کنند و ۴۸ درصد اعلام کرده اند به فرزندانشان اجازه می دهند هر قدر بخواهند از اینترنت استفاده کنند. یکی از تحلیلگران برجسته رایانه گفته است بیش از ۲۰ تا ۳۰ هزار سایت رایانه ای با محتویات فسادبرانگیز در آمریکا وجود دارند و تعداد اینگونه سایتها بطور فزاینده ای در حال افزایش است. وی افزود: درآمد صاحبان این سایتها از محل مراجعه بینندگان در حدود ۷۰۰ میلیون تا یک میلیارد دلار در سال می باشد. روزنامه کار و کارگر (۱۹/۳/۷۸)

اعتقاد به نجات بخش موعود «منجی» ، به عنوان انسان برتری که در آخرالزمان زمین را از عدالت پر می سازد و انسانهای در بند را رهایی می بخشد، در همه ادیان و مذاهب وجود دارد. اما آنچه که در این میان شیعه را متمایز ساخته، این است که در این مذهب «منجی موعود» تنها به عنوان یک آرمان مطرح نیست بلکه او به عنوان تداوم بخش رسالت انبیا، وارث اولیای الهی و در یک کلام «حجت خدا» بر روی زمین نیز مطرح است؛ حجتی که زنده، شاهد و ناظر بر اعمال آدمیان است. و بنابراین نقش او در زندگی فردی و اجتماعی انسانها تنها به آخرالزمان و زمان ظهور منحصر نمی شود و وجود او در لحظه لحظه زندگی ساکنان زمین نقش دارد. برای درک مفهوم «حجت و روشن شدن تفاوت میان این دو اعتقاد؛ یعنی اعتقاد به موعود، تنها به عنوان «منجی و یا اعتقاد به او به عنوان «حجت و «منجی لازم است که جایگاه این واژه را در قرآن و روایات مورد بررسی قرار دهیم؛ اما پیش از آن نگاهی اجمالی خواهیم داشت به معنای لغوی حجت.

«حجت در لغت به معنی دلیل، برهان و راهنما است. به عبارت دیگر «آنچه به آن دعوی یا مطلبی را ثابت کنند» حجت گویند. (۱) مرحوم راغب اصفهانی نیز حجت را اینگونه معنا کرده است: الدلاله المبینة للمحجه ای المقصد المستقیم والذی یقتضی صحه احد النقیضین. راهنمایی آشکار به راه مستقیم و آنچه که به وسیله آن می توان به درستی یکی از دو مخالف پی برد. (۲) حجت در قرآن

در آیات متعددی از قرآن کریم کلمه «حجت به کار رفته که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم: رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجه بعد الرسل و کان الله عزیزا حکیما. (۳) سوره انعام (۴)، آیه ۱۴۹. (۵) پیامبرانی مژده دهنده و بیم دهنده تا از آن پس مردم را بر خدا حجتی نباشد و خدا پیروزمند و حکیم است. در این آیه خداوند هدف از فرستادن پیامبران را اتمام حجت به مردم و سد کردن راه استدلال و بهانه جویی بر آنها، دانسته است، بنابراین می توان گفت که انبیا «حجت خدا بر مردم اند و با آمدن آنها دیگر کسی نمی تواند در درگاه خدا مدعی شود که چرا راه مستقیم را به ما نشان ندادی. در آیه دیگری می خوانیم: قل فله الحجه البالغه فلو شاء لهدیکم اجمعین. (۴) بگو: خاص خداست دلیل محکم و رسا، اگر می خواست همه شما را هدایت می کرد.

ص: ۲۹

-
- ۱- ر.ک: الفیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، ص ۱۲۱؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۵۳؛ الشرتونی اللبانی، سعید الخوری، اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، ج ۱، ص ۱۶۴؛ جر، خلیل، فرهنگ لاروس، ترجمه سید حمید طیبیان، ج ۱، ص ۸۰۸؛ عمید، حسن، فرهنگ عمید، ج ۱، ص ۷۷۹.
 - ۲- الراغب الاصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن، ص ۱۰۷.
 - ۳- سوره نساء
 - ۴- الکلبینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، کتاب الحجه، ص ۱۷۹ - ۱۷۸، ح ۸.
 - ۵-، آیه ۱۶۵.

در روایات شیعه نیز «حجت جایگاه خاصی دارد؛ تا آنجا که مرحوم کلینی در مجموعه گرانقدر «الکافی بخشی دارد با عنوان «کتاب الحجّه که در آن با بیان دهها روایت ابعاد مختلف این موضوع روشن گردیده است. در اینجا به برخی از روایاتی که در این زمینه وارد شده اند، اشاره می کنیم: امام علی، علیه السلام، در بیان ضرورت وجود حجتهای الهی می فرماید: اللهم بلی، لا تخلوا الارض من قائم لله بحجه؛ اما ظاهرا مشهورا، و اما خائفا مغمورا، لئلا تبطل حجج الله و بیناته... (۱) بلی، زمین تهی نماند از کسی که حجت بر پای خداست، پایدار و شناخته است و یا ترسان و پنهان از دیده هاست. تا جت خدا باطل نشود و نشانه هایش از میان نرود... امام باقر، علیه السلام، در روایتی می فرماید: و الله ما ترک الله ارضا منذ قبض آدم، علیه السلام، الا و فیها امام یهدی به الی الله و هو حجته علی عباده، و لا- تبقى الارض بغير امام حجته لله علی عباده. (۶) به خدا سوگند که خداوند از روزی که آدم، علیه السلام، قبض [روح] شد، هیچ سرزمینی را از پیشوایی که [مردم] به وسیله او به سوی خدا هدایت می شوند، خالی نگذاشته است. این پیشوا حجت خدا بر بندگانش است و هرگز زمین بدون امامی که حجت خدا بر بندگانش باشد، باقی نمی ماند. امام صادق، علیه السلام، نیز در این باره می فرماید: ان الحجّه لا تقوم لله عز و جل علی خلقه الا بامام حتی [حی] (۲) یعرف. (۳) حجت خدا بر آفریدگانش تنها با امام [زنده ای] که شناخته شود، اقامه می شود. همچنین آن حضرت در پاسخ این پرسش که: «آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟» می فرماید: لو بقیت الارض بغير امام لساخت. (۴) اگر زمین بدون امام بماند، [اهلش را] در خود فرو می برد. امام هادی، علیه السلام، نیز می فرماید: ان الارض لا تخلو من حجّه و انا والله ذلك الحجّه. (۵) زمین هرگز از حجت خالی نمی ماند و به خدا قسم من آن حجت هستم.

ص: ۳۰

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۴۷، ترجمه سید جعفر شهیدی، ص ۳۸۸.

۲- در برخی از نسخه های «الکافی به جای «حتی کلمه «حی آمده است. امام رضا، علیه السلام، نیز به نقل از امام باقر، علیه السلام، چنین روایت می کنند: «ان الحجّه لا تقوم لله عزوجل علی خلقه الا بامام حی یعرفونه. (الحمیری، ابوالحسن عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، ص ۳۵۱).

۳- الکلینی، محمد بن یعقوب، همان، ص ۱۷۷، ح ۲.

۴- همان، ص ۱۷۹، ح ۱۰.

۵- همان، ح ۹.

در دعاهایی که از ائمه، علیهم السلام، وارد شده نیز به دفعات به واژه حجت برمی خوریم؛ از جمله در قسمتی از دعای معروفی که خواندن آن در زمان غیبت سفارش شده، آمده است: ... اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی. (۱) بار خدایا، مرا با حجت خود آشنا ساز؛ که اگر مرا با حجت آشنا نکنی از دینم گمراه می شوم. در قسمتی از زیارت «آل یاسین» که از امام عصر، علیه السلام، نقل شده، پس از آنکه تک تک امامان را به عنوان حجت خدا می خوانیم و بر این موضوع گواهی می دهیم، خطاب به آنها می گوئیم: فالحق ما رضیتموه والباطل ما اسخطموه والمعروف ما امرتم به والمنکر ما نهیتم عنه. حق آن است که شما از آن خشنود شوید و باطل آن است که شما از آن به خشم آیدید. معروف آن است که شما بدان امر کنید، و منکر آن است که شما از آن نهی کنید. حال که به اجمال با معنای حجت و جایگاه آن در معارف شیعی آشنا شدیم، به موضوع اصلی این مقاله می پردازیم تا روشن شود اینکه ما حضرت مهدی، علیه السلام، را «حجت حی خداوند» بدانیم یا تنها «نجات بخش موعود»، در عمل چه تاثیری در زندگی فردی و اجتماعی ما می تواند داشته باشد؟ بر اساس آنچه که درباره مفهوم حجت در لغت، قرآن و روایات گفته شد، حجت خداوند بر روی زمین از طرفی دلیل و راهنمای آشکار مردم به سوی صراط مستقیم و از طرف دیگر ملاک و معیاری است که انسانها می توانند با رجوع به او میزان انطباق خود را با دین خدا بسنجند. با توجه به این مفهوم «آنکه معتقد به ظهور حجت است خود را مکلف می کند که تا همه مناسبات فردی و جمعی اش انعکاس انتظارش باشد که در غیر اینصورت انتظار مفهوم خود را از دست می دهد و به لقلقه زبان تبدیل می شود. منتظر نمی داند حجتش کدامین روز می آید؟ اما می داند چنان بایستی آماده باشد، که هر زمانی که ظهور کرد اعمالش مطلوب و مقبول حجت واقع شود». به بیان دیگر تنها کسانی در زمان «ظهور» سربلندند که در زمان «غیبت» در جهت تامین رضایت مولایشان تلاش کرده باشند. این معنا را بصراحت می توان از قرآن و روایات استفاده کرد. در یکی از آیات قرآن کریم آمده است: یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنتم من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا قل انتظروا انا منتظرون (۲). روزی که برخی نشانه های خدا آشکار شود، ایمان کسی که پیش از آن ایمان نیاورده یا به هنگام ایمان کار نیکی انجام نداده است، برای او سودی نخواهد داشت. بگو چشم به راه باشید، ما نیز چشم به راهیم. در ذیل آیه یاد شده، روایات متعددی به طریق شیعه و اهل سنت نقل شده که در آنها «روزی که برخی نشانه های خدا آشکار شود» به زمان ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، تفسیر شده است. (۳) از جمله در روایتی که از

ص: ۳۱

۱- الشیخ الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۲.

۲- سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۸.

۳- ر.ک: البحرانی، السید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۲۱-۱۲۳؛ مؤسسه المعارف الاسلامیه، معجم احادیث الامام المهدی، علیه السلام، ج ۵، ص ۱۰۹-۱۰۰.

امام صادق، علیه السلام، در تفسیر آیه مزبور وارد شده، چنین آمده است: الآیات هم الاثمه، والآیه المنتظره هو القائم، علیه السلام، فیومئذ لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل قیامه بالسیف و ان آمنت بمن تقدمه من آباءه، علیهم السلام. (۱) مراد از نشانه‌ها امامان هستند و آن نشانه‌ای که انتظارش کشیده می‌شود، قائم، علیه السلام، است. در آن زمان ایمان کسی که پیش از قیام آن حضرت با شمشیر، ایمان نیاورده برای او سودی نخواهد داشت، اگرچه به پدران آن حضرت که پیش از او بودند، ایمان آورده باشد. امام صادق، علیه السلام، در روایت دیگری آیه یاد شده را چنین تفسیر می‌کنند: یعنی خروج القائم المنتظر منا، ثم قال، علیه السلام، یا ابا بصیر طوبی لشیعہ قائمنا المنتظرین لظهوره فی غیبتہ و المطیعین له فی ظهوره، اولئک اولیاء الله الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون. (۲) [مراد از آن روز] زمان خروج قائم ماست که انتظارش کشیده می‌شود، آنگاه فرمود: ای ابابصیر! خوشا به حال شیعه قائم ما که در زمان غیبت او چشم به راه ظهور اویند و در زمان ظهورش او را پیروی می‌کنند. آنها دوستان خدا هستند که نه بیمناک می‌شوند و نه اندوهگین می‌گردند. نکته‌ای که از روایت بالا استفاده می‌شود این است که هر کس باید تا پیش از آشکار شدن حجت خداوندی چنان زندگی کند و خود و جامعه‌اش را چنان بسازد که بتواند به هنگام ظهور در پیشگاه آن حضرت پاسخگو باشد. چرا که در آن روز دیگر توبه و پشیمانی سودی ندارد. حضرت صاحب الامر، علیه السلام، خود درباره وظایف شیعیان در زمان غیبت می‌فرماید: فلیعمل کل امری ء منکم بما یقرب به من محبتنا، و یتجنب ما یدنیه من کراهتنا و سخطنا، فان امرنا بعتہ فجاه حین لا تنفعه توبه و لا ینجیه من عقابنا ندم علی حوبه. (۳) پس هر یک از شما باید آنچه را که موجب دوستی ما می‌شود، پیشه خود سازد و از هر آنچه که موجب خشم و ناخشنودی ما می‌گردد، دوری گیرند. زیرا فرمان ما به یکباره و ناگهانی فرا می‌رسد و در آن زمان توبه و بازگشت برای او سودی ندارد و پشیمانی گناه نمی‌تواند او را از کیفر ما نجات بخشد. روشن است که بدون شناخت حجت خدا و امام زمان نمی‌توان رضایت او را دریافت و ناخشنودی او را باز شناخت. اینجاست که رمز این همه تاکید و سفارش بر شناخت امام زمان روشن می‌شود و در می‌یابیم که چرا کسی که امام زمانش را نشناسد به «مرگ جاهلیت از دنیا می‌رود؟ مگر نه این است که امام، حجت خدا و میزان حق و باطل است؟ و مگر نه این است که معروف و منکر با امر و نهی امام تفسیر می‌شود؟ آیا کسی می‌تواند بدون شناخت میزان حق و باطل به حق دست یابد و زندگی خود را بر مدار حق قرار دهد؟ و یا بدون شناخت امر و نهی امام، معروف را به پا دارد و منکر را ترک کند؟ مسلماً خیر! بنابراین می‌توان گفت هر کس که امام و حجت زمان خویش را بشناسد و زندگی خود را بر مدار خواسته او شکل دهد، دیگر برای او تفاوتی نخواهد داشت که ظهور چه زمانی محقق خواهد شد. زیرا هر زمان که حجت حق آشکار شود او با سربلندی می‌تواند در پیشگاه آن حضرت حاضر شود. چنانکه در روایتی که از امام باقر، علیه السلام، نقل شده، می‌خوانیم: من مات و لیس له امام فمیتته میتة جاهلیه، و من مات و هو عارف لامامه لم یضره تقدم هذا الامر او تاخره و من مات عارفا لامامه کان کمن هو مع القائم فی فسطاطه (۴). هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، مردنش مردن جاهلیت است. و هر آنکه در حال شناختن امامش بمیرد، پیش افتادن و یا تاخیر این امر (دولت آل محمد، علیهم السلام) او را زیان نرساند. و هر کس بمیرد در حالی که امامش را شناخته همچون کسی است که در خیمه قائم با آن حضرت باشد. با توجه به آنچه گفته شد درمی‌یابیم که انتظار «حجت انتظاری است زنده و پویا که می‌تواند در لحظه لحظه حیات آدمی جاری شود و زندگی فردی و اجتماعی او را متحول سازد. به بیان دیگر انتظار «حجت تنها به زمان «آینده مربوط نمی‌شود بلکه زمان «حال را هم در برمی‌گیرد. به خلاف انتظار «منجی که هیچ نقشی در وضعیت حال منتظر ندارد و نمی‌تواند چنانکه باید منشا تحولی اساسی در زندگی او باشد.

- ١- الشيخ الصدوق، همان، ص ١٨.
- ٢- همان، ص ٣٥٧، ح ٥٤.
- ٣- المجلسي، محمدباقر، بحارالانوار، ج ٥٢، ص ١٧٦.
- ٤- الكليني، محمد بن يعقوب، همان، ص ٣٧٢-٣٧١، ح ٥.

قسمت اول مساله غیبت قبل از تولد امام عصر(ع)

موضوع غایب شدن مهدی موعود و قائم آل محمد، ارواحناله الفداء، مطلب تازه ای نیست بلکه از زمان پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، همواره مورد بحث و گفتگو بوده و آن حضرت به مردم خبر می داد که مهدی از اولاد من است، و مدتی از نظر مردم مخفی و غایب می گردد. سپس ظاهر می شود و جهان را اصلاح می کند. و اخباری در این مورد از پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، صادر شده و به ما رسیده است. «جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا روایت کرده که فرمود: مهدی موعود از اولاد من است. همنام و هم کنیه من می باشد. از جهت خلقت و اخلاق شبیه ترین مردم به من است. مدتی از دیده ها غایب خواهد شد. و در آن وقت مردم در تحیر و گمراهی واقع می شوند. سپس مانند ستاره درخشانی طلوع می کند و دنیا را پر از عدل و داد می نماید. چنانچه از ظلم و ستم پر شده است. (۱) علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه اطهار، علیهم السلام، و خانواده نبوت نیز هر یک در زمان خودشان راجع به غایب شدن مهدی موعود صحبت می کردند و از آن خبر می دادند. و اصولاً مساله مهدی موعود و داستان غایب شدن آن حضرت یکی از مسائل رسمی عصر ائمه اهل بیت، علیهم السلام، بود. موضوع غیبت به طوری در افکار مردم رسوخ داشت که آن را یکی از علائم رسمی مهدی می دانستند حتی افرادی را که احتمال مهدویت درباره آنها داده می شد وادار به غیبت می نمودند. «ابوالفرج اصفهانی می نویسد: محمد بن عبدالله بن حسن از همان زمان کودکی در حالت غیبت و خفا زندگی می کرد و مهدی نامیده شد. (۲) موضوع غایب شدن مهدی موعود، علیه السلام، چون در بین مردم شایع بوده و اخباری در این خصوص از پیغمبر اکرم و ائمه اهل بیت، علیهم السلام، در دستشان بود، لذا عقیده به غایب بودن بعضی علویان در بین مردم پیدا شد و مطلب را چندان بعید نمی شمردند. و به همین علت، «کیسانیه درباره «محمد بن حنفیه معتقد شدند که در کوه «رضوی غایب شده و در آنجا به سر می برد و بعداً ظاهر می شود و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد. «سید اسماعیل حمیری که ابتدا از کیسانیه بود می گوید: من تا مدتی درباره محمد بن حنفیه عقیده داشتم که در حالت غیبت به سر می برد، تا آنکه خدا منت نهاد و به وسیله جعفر بن محمد هدایت شدم.

ص: ۳۳

۱- شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۴۰۳.

۲- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۱۶۹.

بعد از آنکه امامت آن حضرت با دلیل و برهان برایم اثبات شد، روزی به آن جناب عرض کردم: یابن رسول الله! در موضوع غایب شدن مهدی، احادیثی از پدرانت به ما رسیده است و وقوع آن را حتمی شمرده اند، آن غیبت درباره چه شخصی به وقوع خواهد پیوست؟ امام صادق، علیه السلام، پاسخ داد: برای ششم از فرزندان من تحقق پیدا خواهد کرد و اوست امام دوازدهم بعد از رسول خدا. به خدا سوگند اگر روزگار غیبتش به اندازه عمر نوح طول بکشد، از دنیا خارج نمی شود تا اینکه ظاهر شود و دنیا را پر از عدل و داد کند. «سید حمیری می گوید: وقتی این مطلب را از امام شنیدم حق برایم آشکار شد و از عقیده سابقم برگشتم و این اشعار را سرودم: ... و اشهد ربی ان قولک حجه علی الناس طرا من مطیع و مذنب بان ولی الامر و القائم الذی تطلع نفسی نحوه یتطرب له غیبه لابد من ان یغیبا فصلی علیه الله من متغیب فیمکث حینا ثم یظهر حینه فیملک من فی شرقها و المغرب (۱)» به واسطه همین اخبار غیبت بود که گروهی از جارودیه، «محمد بن عبدالله بن حسن را غایب می پنداشتند، و «واقفیه»، «موسی بن جعفر» را زنده و غایب می دانند و گروهی از «اسماعیلیه»، «اسماعیل را غایب می دانند و گروهی معتقد شدند که امام حسن عسکری زنده و غایب است. منشا پیدایش امثال این عقاید، وجود اخبار غیبت بود. گرچه علل و عوامل دیگری نیز در پیدایش آن عقاید بی تاثیر نبوده است. مثلا کشی در مورد پیدایش عقیده «واقفیه و زنده و غایب بودن موسی بن جعفر، علیه السلام، چنین نوشته است: در آن هنگام که موسی بن جعفر، علیهما السلام، در زندان هارون به سر می برد مبلغ سی هزار دینار پول نزد دو نفر از وکلای آن حضرت در کوفه جمع شد. و یکی از آن دو نفر «حنان سراج بود. پس با آن پولها خانه هایی خریدند و تجارت کردند و گندم و جو خریدند و بدین وسیله سودها نصیبشان شد. وقتی موسی بن جعفر وفات کرد و خبر به آنان رسید از ترس آنکه پولها از آنها گرفته شود مرگ موسی بن جعفر را انکار نمودند و در بین مردم شایع ساختند که موسی بن جعفر قائم و مهدی است و غایب شده است. گروهی از جهال و نادانان فریب خوردند، و در جهالت بودند تا هنگامی که مرگ آن دو نفر وکیل فرا رسید وصیت نمودند. آن اموال را به ورثه موسی بن جعفر بدهند. در آن هنگام فریب و خدعه آنان برای مردم آشکار شد. (۲) یونس بن عبدالرحمان می گوید: هنگامی که موسی بن جعفر وفات نمود پیش وکلای آن حضرت اموالی موجود بود و بدین جهت مرگش را انکار نمودند. از جمله هفتاد هزار دینار نزد «زیاد قندی و سی هزار دینار نزد «علی بن ابی حمزه موجود بود. اما چون من به امامت حضرت رضا معتقد بودم مردم را به سوی آن حضرت دعوت می نمودم. زیاد قندی و علی بن ابی حمزه روزی مرا احضار نموده گفتند: تو مردم را به سوی ابوالحسن رضا دعوت نکن، اگر ثروت می خواهی ما ده هزار دینار به تو می دهیم. من در پاسخشان گفتم:

ص: ۳۴

۱- شیخ صدوق، همان، صص ۱۱۲ - ۱۱۵.

۲- رجال کشی، چاپ نجف، ص ۳۹۰.

من برای انجام وظیفه مردم را به سوی حضرت رضا دعوت می‌کنم. زیرا برای ما روایت شده که وقتی بدعت در بین مردم پیدا شد، شخص عالم باید علوم خودش را اظهار کند و با بدعتها مخالفت نماید و الا خدا نور ایمان را از وی سلب می‌کند. و من از جهاد خودم دست بردار نیستم. پس به من دشنام دادند و دشمن شدند. (۱) به هر حال، گر چه در این موارد و امثالش، جلب منافع مادی و سودطلبی علت شد که مرگ موسی بن جعفر را انکار نمایند و در بین مردم شایع سازند که آن حضرت غایب شده است. لیکن اخبار غیبت، راه سوء استفاده را برایشان هموار ساخته بود و افراد سودطلب توانستند از آن عقیده دینی که از مصدر وحی سرچشمه می‌گرفت سوء استفاده نمایند، و به ادعای اینکه موسی بن جعفر مهدی و قائم است، غایب شدن را برای وی اثبات نمودند. و مردم هم فریب خوردند و آن عقیده باطل را پذیرفتند.

* کتابهای غیبت قبل از تولد امام عصر

قبل از آنکه امام زمان، ارواحنا فدا، به دنیا بیاید اخبار غیبت، از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار، علیه السلام، صادر شده و در کتب ثبت می‌شد. حتی کتابهایی در خصوص غیبت تالیف می‌شد. مخصوصاً از زمان موسی بن جعفر به بعد، کتابهایی در غیبت نوشته شد و احادیث غیبت در آنها ثبت گشت، آن جمله است: ۱- «علی بن حسن بن محمد طائی طاطری یکی از اصحاب موسی بن جعفر است. کتابی در غیبت نوشته و مرد فقیه و مورد وثوقی بوده است. (۲) ۲- «علی بن اعرج کوفی از اصحاب موسی بن جعفر بوده و کتابی در غیبت نوشته است. (۳) ۳- «ابرهیم بن صالح انماطی کوفی از اصحاب موسی بن جعفر بوده و به واسطه اخبار غیبت بود که گروهی کتابی در غیبت تالیف نموده است. (۴) ۴- «حسن بن علی بن ابی حمزه در عصر حضرت امام رضا زندگی می‌کرده و کتابی در غیبت تالیف نموده است. (۵) ۵- «عباس بن هشام ناشری اسدی کتابی در غیبت نوشته است. مرد جلیل القدر و موثقی بوده در سال دویست و بیست هجری وفات نمود. شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت رضا می‌شمارد. (۶) ۶- «فضل بن شاذان نیشابوری کتابی در احوال قائم آل محمد و غیبت او نوشته است. «نجاشی او را توثیق نموده می‌نویسد: از فقها و متکلمین امامیه است و احتیاجی به تعریف ندارد و یک صد و هشتاد کتاب نوشته که از جمله آنها کتاب غیبت است. شیخ طوسی در رجال خود را از جمله اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری، علیه السلام، شمرده است. و در پاورقی فهرست شیخ می‌نویسد: فضل بن شاذان در سال ۱۶۰ ق. وفات نمود. شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب «الذریعه می‌نویسد: کتاب غیبت فضل بن شاذان نزد سید محمد بن محمد میرلوحی که هم عصر مجلسی بوده موجود بوده است. (۷) ۷- «ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی نیز کتابی در غیبت نوشته است. قاسم بن محمد همدانی در سال دویست و شصت و نه از او حدیث شنیده است. (۸) ۸- طبرسی می‌نویسد: اخبار غیبت ولی عصر قبل از تولد خودش و پدر و جدش صادر شده و محدثین شیعه آنها را در اصول و کتابهایی که در عصر امام باقر و صادق، علیهما السلام، تالیف شده ضبط نموده اند. یکی از محدثین موثق، حسن بن محبوب است که در حدود صد سال قبل از زمان غیبت، کتاب «مشیخه را تالیف نموده و اخبار غیبت را در آن ثبت کرده است. از جمله آنها این حدیث است: ابوبصیر می‌گوید: خدمت امام صادق، علیه السلام، عرض کردم: حضرت ابو جعفر، علیه السلام، می‌فرمود: قائم آل محمد دو غیبت دارد، یکی طولانی، دیگری کوتاه. حضرت صادق، علیه السلام، فرمود: آری، یکی از آن دو غیبت از دیگری طولانی تر می‌شود.

- ١- رجال كشي، ص ٤١٦.
- ٢- رجال نجاشي، ص ١٩٣ و رجال شيخ طوسي، ص ٣٥٧ و فهرست شيخ طوسي، ص ١١٨.
- ٣- رجال نجاشي، ص ١٩٤.
- ٤- رجال نجاشي، ص ٢٨ و فهرست شيخ، ص ٧٥ و قاموس الرجال، ج ٣، ص ١٩٣.
- ٥- رجال نجاشي، ص ٢٨ و فهرست شيخ، ص ٧٥ و قاموس الرجال، ج ٣، ص ١٩٣.
- ٦- رجال نجاشي، ص ٢١٥ و رجال شيخ، ص ٣٨٤ و فهرست شيخ، ص ١٤٧.
- ٧- رجال نجاشي، ص ٢٣٥ و رجال شيخ، ص ٤٢٠ و ٣٤ و فهرست شيخ، ص ١٥٠ و الذريعة، ج ١٦.
- ٨- رجال نجاشي، ص ١٥ و فهرست شيخ، ص ٢٩.

طبرسی بعد از نقل این حدیث می نویسد: شما ملاحظه کنید که با پیش آمدن دو غیبت برای فرزند امام حسن عسکری چگونه صدق این احادیث روشن گشت! (۱) هر یک از ائمه داستان غیبت مهدی موعود را به مردم تذکر می دادند. و اصولاً خفای ولادت و غیبت را از علائم مهدی می شمردند. حضرت سجاد، علیه السلام، می فرمود: ولادت قائم ما بر مردم پوشیده می ماند به طوری که خواهند گفت: اصلاً متولد نشده است. (۲) گاهی می شد که شخصی درباره یکی از ائمه احتمال مهدویت می داد آن حضرت در پاسخ می فرمود: «من مهدی نیستم زیرا خفای ولادت یکی از علائم مهدی است در صورتیکه من چنین نیستم از باب نمونه: عبدالله بن عطا می گوید: خدمت امام باقر عرض کردم: با اینکه شیعیان شما زیادند پس چرا خروج نمی کنید؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: ای عبدالله سخنان بیهوده را به گوش خودت راه مده، به خدا سوگند من مهدی موعود نیستم. مراقب کسی باشید که ولادتش بر مردم مخفی بماند. اوست صاحب الامر. (۳) مسعودی نوشته است: امام هادی با مردم، کم معاشرت می کرد و جز با خواص اصحاب با کسی تماس نمی گرفت. وقتی امام حسن عسکری به جایش نشست، در اکثر اوقات از پشت پرده با مردم سخن می گفت تا شیعیان برای غایب شدن امام دوازدهم آماده و مانوس گردند. (۴) وقتی نوبت امامت، به امام حسن عسکری، علیه السلام، رسید رسماً به مردم ابلاغ کرد که فرزند من مهدی موعود است و از نظر شما غایب خواهد شد. (۵) امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ ق. رحلت نمود. چون در بین مردم شایع بود که آن حضرت را فرزندی است که در پنهانی نگاهداری شده و اوست مهدی موعود روایات، «معمد عباسی دستور داد خانه آن جناب را تفتیش نمایند و فرزندش را دستگیر کنند. اما از وجود فرزند اثری ندیدند. پس گروهی از زنان قابله را ماموریت داد تا تمام کنیزان آن حضرت را معاینه کنند و اگر آبستنی در بینشان دیده شد، بازداشت نمایند. زنان قابله به یکی از کنیزان بدگمان شده مراتب را گزارش دادند. خلیفه آن کنیز را در حجره ای بازداشت نمود و «نحریر خادم را مراقب او گردانید و تا از حملش مایوس نشد آزادش نکرد. به خانه امام حسن تنها اکتفا نکرد بلکه وقتی از دفن جنازه فارغ شد دستور داد تمام خانه های شهر را با کمال دقت تفتیش کنند. (۶) بعد از وفات امام حسن عسکری، علیه السلام، جز عده معدودی از ثقات اصحاب و خواص دوستانش کسی از فرزندش اطلاعی نداشت و بدین جهت پیروانش به چندین گروه منشعب شدند. «حسن بن موسی نوبختی که در زمان غیبت صغری می زیسته می نویسد: بعد از وفات امام حسن عسکری پیروانش به چهارده فرقه تقسیم شدند: گروهی از آنان اخبار غیبت را با امام حسن عسکری، علیه السلام، تطبیق نموده گفتند: امام حسن نمرده بلکه غایب شده و اوست مهدی موعود و قائم آل محمد و دو غیبت خواهد داشت و این غیبت، غیبت اول اوست. بعداً ظاهر می شود و باز غایب خواهد شد. گروهی گفتند: امام حسن مرده ولی بعد از مرگ زنده شده و غایب است. گروهی گفتند: حسن بن علی دارای فرزندی است به نام محمد که چند سال قبل از وفاتش تولد یافته و از ترس دشمنان غایب شده و اوست قائم و مهدی موعود. گروهی گفتند: امام حسن دارای فرزندی است که هشت ماه بعد از وفاتش تولد یافت و پدرش دستور داد که نام او را محمد بگذارند و اکنون غایب است. گروه دیگری گفتند: ما می دانیم که امام حسن دارای فرزندی بوده و اوست قائم و مهدی موعود و در حالت غیبت زندگی می کند، ولی نامش معلوم نیست و پیروانش حق ندارند درباره نام و مکانش صحبت کنند و باید منتظر ظهورش باشند. گروه دیگری گفتند: امام حسن عسکری فرزندی داشته بنام علی که او را خواص اصحابش دیده اند و اوست امام غایب. نوبختی سایر فرقه های امامیه را ذکر می کند که ذکر آنها در اینجا لزومی ندارد. (۱۹) ادامه دارد

× برگرفته شده از «پیدای پنهان ویژه نامه نیمه شعبان ۱۴۱۹ ق. ستاد بزرگداشت نیمه شعبان مسجد آیه الله انگجی تبریز.

ص: ۳۶

۱- طبرسی، کتاب اعلام الوری، چاپ تهران، ص ۴۱۶.

۲- علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۵.

۳- علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴.

۴- اثبات الوصیه، ص ۲۲۹.

۵- علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰ و شیخ حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۶، ص ۳۱۱.

۶- اصول کافی - ارشاد مفید - اعلام الوری - کشف الغمه. ۱۹- طالبین تحقیق می توانند به کتاب فرق الشیعه نوبختی و کتاب ملل و نحل شهرستانی و کتاب المقالات و الفرق تألیف سعد بن عبدالله اشعری قمی مراجعه نمایند.

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد؟ ما بدو محتاج بودیم او به ما مشتاق بود حضرت صاحب الامر، سلام الله علیه، در یکی از نامه های شریف خود به جناب شیخ مفید، رضوان الله علیه، چنین نوشت: ... انا غیر مهملین لمراعاتکم ولا ناسین لذکرکم و لولا- ذلك لنزل بکم اللاء و اصطلمکم الاعداء فاتقوا الله جل جلاله... (۱) جدا که ما در مراقبت و مواظبت از شما کوتاهی نمی کنیم و شما را از یاد نمی بریم و اگر جز این بود هر آینه بر شما بلا نازل می گردید و شما را دشمنان در کام خود فرو می بردند. پس تقوای الهی را مراعات کنید. چه بسا گوینده ای که به هنگام سخن و به وقت تکلم به منظور ارایه قدرت و توان خود از ادات تاکید و ضمیر متکلم مع الغیر (انا) بهره می گیرد گرچه متکلم یکی بیش نیست. چه تبدیل مفرد به جمع نشانه کثرت قدرت و افزایش توان است. در جمله فوق نیز امام عصر، عجل الله تعالی فرجه، می فرماید: انا غیر مهملین لمراعاتکم. اما نیک که بنگری و در صدر و ذیل نامه که اشاره شد نظر افکنی خواهی دانست که اینجا تنها جای اعمال و ارایه قدرت و قوت نیست، بلکه همراه آن جای ابراز مودت و رافت و اظهار محبت و شفقت نیز هست. زیرا مواظبت امام، علیه السلام، از شیعیان خود و فراموش نکردن آنان و در نتیجه حفظ آنان از بلا و رهایی از اعدا از اهم مظاهر شفقت و مرحمت آن وجود عزیز است به برکت قدرت امامت و ولایت. پس ادات تاکید برای بیان اهمیت موضوع و ضمیر متکلم به منظور ارایه توان و شوکت است. توضیح: آنچه به نظر می رسد آن است که کلمات حضرت صاحب، عجل الله تعالی فرجه الشریف، آمیزه ای است از

ص: ۳۷

۱- نامه امام، عجل الله تعالی فرجه الشریف، به شیخ مفید. صادره در اواخر ماه صفر ۴۱۰ ق، مدرک: احتجاج شیخ طبرسی، بحار الانوار علامه مجلسی، ج ۵۳، ص ۱۷۵.

ابراز قدرت و عظمت معنوی امامت و رهبری همراه با اظهار ملاحظت و محبت مشفقانه و پدرانانه از سوی آن امام رئوف و مهربان. نتیجه سخن آنکه: ما با کمال قدرت و توان علمی و معنوی که خداوند به ما ارزانی داشته است از اخبار و جریانات شما آگاهی داریم و مراقب شما شیعیان بوده و دعواتان می کنیم و بدینگونه است که خداوند از شما حوادث ناروا را دور می سازد و بلاها را از شما زدوده و دشمنانتان را در اجرای نقشه های خائنانه شان ناتوان و ذلیل می گرداند و رعایت تقوی الهی از سوی شما ضامن استمرار و ادامه این نعمتها است. پس ای منتظر ظهور! و ای عاشق حضرت مهدی، علیه السلام بنگر که امام غایب از دیدگان تو چگونه از تو حراست و مراقبت می کند. و بنگر که او چسان به کار و حال تو احاطه و اشراف دارد. با اینکه بظاهر از تو دور است اما به یاد تو سخن می گوید و در این رابطه روحانی خبری و اثری از بعد منزل نیست تو او را نمی بینی اما او تو را می بیند و چیزی از تو بر او پنهان و مخفی نیست که: *یحیط علمنا بانبائکم و لا یعزب عنا شیئی من اخبارکم*. این بزرگترین مژده امام، علیه السلام، است به تو. و هم قوی ترین اتمام حجت است بر تو. پس اکنون که تو با تشیع خود با انتظار ظهور او و موالاتت از مقام والای امامت و مهدویت این صلاحیت را به دست آورده و چنین موهبت را کسب کرده ای که مورد عنایت و مشمول دعای خیر او هستی و در معرض شفقت و مرکز محبت او قرار گرفته ای، بلا- را از تو دور می گرداند و خطر را از تو می رهند و از تو پاسداری و حفاظت می فرماید. پس برای ادامه این وضع و شکر این نعمت، تو نیز برای او دعا کن و سلامت او را از خدا بخواه. و تعجیل فرج او را بطلب و زمینه را در خود و در جامعه ات برای ظهور او و تشکیل دولت حقه الهیه او فراهم کن. این انقلاب اسلامی را با آنچه بتوانی تقویت کن و در حمایت و مساعدت جمهوری اسلامی باش که این انقلاب خود مقدمه آن انقلاب عظیم الهی است. شیعیان امامت بلکه تمامی مسلمین را به وظایفشان آگاه و آگاه تر فرما. آنان را به مساله غیبت و فلسفه آن و به برکات ظهور امام و گسترش قسط و عدل فراگیر او مطلع و معتقد ساز و در این مسیر حرکت آخرین به حرکت آور. تقوی پیشه کن که او خود فرمود: *فاتقوا الله جل جلاله*. تا هم شکر نعمت گزارده و بر نعمت خود بیفزایی که لئن شکرتم لازیدنکم. (۱) و هم دستورات امامت را اجرا کرده باشی. و هم موجبات قبولی اعمال و عبادات خود را فراهم آوری که انما یتقبل الله من المتقین. (۲) سلام و درود بر منتظران ظهور باد که بگفته امام هفتم موسی بن جعفر، علیه السلام، همدرجه امامان معصوم در روز قیامت هستند.

ص: ۳۸

۱- سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۷.

۲- سوره مائده (۵)، آیه ۲۷.

آهسته آهسته...!

مرا با خویش خواهد برد غم آهسته آهسته شب شیطانی و نفس و ستم آهسته آهسته تو ای آینه در آینه در آینه نورانی شبی بگذار بر چشمم قدم آهسته آهسته بگو امشب کدامین سمت و سو آینه می پاشی که بر جا پای تو بوسه زخم آهسته آهسته چنان می سوزم از خال سیاه روی مه پوشت که خالی مانده یادم از خودم آهسته آهسته بیا یک شب فقط یک شب تماشا کن مرا وقتی که می گریم به نامت دم به دم آهسته آهسته زمین در انتظارت گرد خود از درد می پیچد زمان افتاد گویی از قدم آهسته آهسته مرا با خویش خواهی برد، می دانم و الا من کنار یاد تو جان می دهم آهسته آهسته تمام آسمان را بسته می بینم دری بگشای! که دارم از خودم دل می کنم آهسته آهسته...! سید محمدعلی رضازاده (عاصی)، فریدونکنار سایه سبز

به جز عشق راز مگویی نمانده است به جز مرگ هیچ آرزویی نمانده است افق تا افق خشک و عریان نشسته برای زمین آبرویی نمانده است غروب است و وحشت در این دشت حیرت سکوت است و خنجر، گلویی نمانده است خدا سایه ای سبز روی زمین داشت زمین، تشنه جا مانده، «او»یی نمانده است به فریادمان رس که دیگر کسی را به جز تو امیدی به سویی نمانده است حمیدرضا شکار سری فخر انسان

ای خدا آن رهبر موعود ما کی خواهد آمد؟ وان یگانه گوهر مقصود ما کی خواهد آمد؟ زینت اسلام و قرآن آیت تقوا و ایمان یادگار مسجد و مسجود ما کی خواهد آمد؟ آن طیب دردمندان، یاور ما مستمندان منجی دین، مهدی موعود ما کی خواهد آمد؟ قائم آل محمد، نرگس بستان احمد مظهر احسان و لطف و جود ما کی خواهد آمد؟ آن عزیز مصر و کنعان، یوسف یعقوب دوران سوسن و ریحان و یاس و عود ما کی خواهد آمد؟ آنکه دنیا خاک پایش عالم فانی فدایش فخر انسان جلوه معبود ما کی خواهد آمد؟ صفرعلی شفایی اردکانی (فریاد)

از فاطمه یادگار، زینب فرزانه روزگار، زینب مجذوب چراغ راه توحید پروانه جان نثار، زینب ز آیات حجاب و حسن مستور یک معجز آشکار، زینب در پرده شرم و هاله نور دردانه باوقار، زینب پیوسته به هر زمان شکوفا با هر گل و هر بهار، زینب رفعت بنگر که شد علی را خود زینت و افتخار، زینب همراه حسن، صبور و نستوه محنت کش و غمگسار، زینب در زندگی حسین و سجاد همراز امین و یار، زینب ما بین دو قله امامت شد رابط استوار، زینب با راس برادرش هماهنگ سرگشته به هر دیار، زینب او ماه و سر حسین خورشید روشنگر شام تار، زینب مانند علی به وقت گفتار پر شوکت و اقتدار، زینب کوبنده، بیان آتشینش چون صاحب ذوالفقار، زینب قربانی عشق، لایموت است احیاگر این شعار، زینب داده است حدیث عاشقان را با نام خود اعتبار، زینب در کرب و بلا که آخرین بار شد زائر آن مزار، زینب هم جای رقیه بود خالی هم خسته و بی قرار، زینب آخر به دیار شام جان داد با غصه بی شمار، زینب اینک نظرش حسان به مهدی است در حالت انتظار، زینب حبیب چایچیان (حسان)

در تنگنای حوصله آتش گرفته ام چندی است بوی زخم سیاوش گرفته ام بی تو مجال سرعت پرواز من نبود پایان عشق نقطه آغاز من نبود چندی است از هوای سرودن بریده ام از این تب همیشه بودن بریده ام چون شمع ذره ذره به پایان رسیده ام از خویش تا جنون بیابان رسیده ام هر شب به ناله های خودم می رسم چو شمع دارم به انتهای خودم می رسم چو شمع انگار رنگ عاطفه در باد مرده است با من شکوه تیشه فرهاد مرده است در تنگنای حوصله آتش گرفته ام چندی است بوی زخم سیاوش گرفته ام شب گریه های احمد مختار در من است تخصیص زخم حیدر کرار در من است آواز لحظه هاست فراسوی راه من پژواک سایه هاست شکست نگاه من ترسی نشسته بر دلم از صورت ز حنجره مثل عبور یک شبح از پشت پنجره ای بغض سرخ فاطمه! با من سخن بگو در این غرور مهمه با من سخن بگو من با هوای سرد خیابان غریبه ام با لحظه های بی سر و سامان غریبه ام بی تو به یاد ساقه مریم دلم خوش است در انتظار خنده شبم دلم خوش است این لحظه های فاصله از ما بریده باد این تنگنای حوصله از ما بریده باد از زمهریر حادثه سرد است زخم من آری شکاف خنده درد است زخم من چندی است در فراق تو تنها نشسته ام شمشیر را به گرده مهتاب بسته ام در انتظار دست تو آتش گرفته ام چندی است بوی زخم سیاوش گرفته ام این زخمها مقدمه گام سبز توست سوز جگر تبسمی از نام سبز توست زخمی است باز سینه آتش ضمیر من این تا همیشه سرخ جراحت پذیر من ای صاحب زمین و زمان، منتظر بیا ای جمعه خیز آینه ها در نظر بیا ای لحظه های غربت دلها کبود تو ای زخمی نگاه زمین در نبود تو در خشکسال گرم عطش بغض رود باش ای خنده های صاعقه در چشم، زود باش بی تو شکسته ساحت لا- تقنطوی دل خون است از فراق رخت در سبوی دل بی تو لبی به سوی تبسم گشاده نیست چشمان خیس و خسته مردم گشاده نیست بی تو بهار بوی طراوت نمی دهد خود را به باغ خاطره عادت نمی دهد آتش کشید روح عطش در گلوی دل پر شد ز بده های تعلق سبوی دل هر جلگه ای به مرز خیابان رسیده است انگار عمر عشق به پایان رسیده است ای کاش از نگاه تو بیرون نبود دل در حسرت حضور تو دلخون نبود دل ای انعکاس آینه ها در صدای تو نور نگاه خسته دلان خاک پای تو ای انحنای خنجرت آبروی آفتاب خندیدنت همیشه فراسوی آفتاب ما عشق را به عشق علی برگزیده ایم درد تو را به قیمت ایمان خریده ایم ای چشم تو شبیه دو ابروی احمدی ای آخرین تبسم آل محمدی الیاس بوی بارش ابر تو بود و بس ایوب هم خلاصه صبر تو بود و بس موسی به یاد نام تو زد در شکاف نیل معنی گرفت از تو پر و بال جبرئیل تاب تو را نداشت به عشقت تب زمان ذوق سماع حضرت عیسی است آسمان ای یکه تاز عرصه طاها، شروع کن از مشرق تجلی ایمان طلوع کن از خون لاله شام عطش صبح عید شد چشمان عاشقان به حضورت سفید شد خوب است در حریم تو ظهر نماز عشق گرم حضور حضرت چشمت نیاز عشق خوب است در رکاب تو زخم غرور ما عشق است در حریم تو بی سر حضور ما طاووس ناز آل علی در چمن، بیا آینه پر شد از تب یابن الحسن بیا در ما پر است ذوق عطش در میان خون شوق به سجده رفتن بی سر میان خون ای دادخواه خسته دلان، داد ما برس بی تو شکسته ایم، به فریاد ما برس حمید گرمی

اشاره: دوران هشت ساله دفاع مقدس آزمونی بزرگ برای مردم مسلمان ایران بود؛ آزمونی که به مدد رهبری امام راحل، قدس سره، با سربلندی و افتخار پشت سر گذاشته شد. اما با پایان جنگ تحمیلی مردم ما آزمونی دشوارتر را تجربه می کنند؛ آزمونی که یک سوی آن دنیا با همه مظاهر فریبنده آن و سوی دیگر آن دستاوردهای ارزشمند انقلاب اسلامی و سالهای خون و آتش است. اما چگونه می توان از این آزمون نیز سربلند بیرون آمد، و چگونه می توان راه شهیدان و رادمردان سالهای نبرد و حماسه را ادامه داد و بر حفظ ارزشها پایداری نمود؟ این موضوعی است که در این مقاله به بررسی آن پرداخته شده است، ضمن گرامیداشت هفته دفاع مقدس توجه خوانندگان عزیز را به این مقاله جلب می کنیم. شناخت هر پدیده و حقیقتی، در گرو عواملی چند است که افق دید و زاویه نگاه آدمی، از مهمترین آن عوامل به شمار می رود. نگاههای مختلف از زوایای گوناگون، شناختهایی متفاوت به انسان می دهد و بنابراین، در نگاه به هر پدیده، باید مراتب و مواضع شناخت را مورد توجه قرار داد. هشت سال دفاع مقدس ملت ایران، از جمله حقایق و پدیده هایی است که می توان از دریچه های مختلف به آن نگریست. این برهه فرازمند و پر افتخار نظام اسلامی، تاکنون از ابعاد گوناگون مانند بعد سیاسی، نظامی، جغرافیایی، علمی، حماسی، تاریخی، مقایسه ای و جنبه های دیگر مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته و علیرغم گفته های بیشمار، نهفته ها و نگفته ها نیز هنوز، بسیار دارد. بعد معنوی و عرفانی، یکی از آن نگاهها و ابعاد ژرف و عمیق هشت سال دفاع مقدس است که چون گنجینه ای دست نخورده، آکنده از در و گوهر بوده و می سزد که از این منظر، بس فرونتر بدان بنگریم و بر کوله بار معرفت و بینش خویش، بیفزاییم. در این دیدگاه، همواره به وجهه ملکوتی و باطنی پدیده ها می نگرند، و جوهره اصلی این نگاه نیز همیشه اتصال و ارتباط پدیده ها با حضرت حق و تجلی جمال جمیل او در آنهاست. از این دریچه است که بزرگ قهرمان حماسه کربلا- حضرت زینب، علیهاالسلام، در خاک و خون غلتیدن عزیزترین بندگان الهی، شهادتها، سوختنها، اسارتها، مصیبتها و آن همه سختیها و ناملایمات را زیبا و والا می بیند

و اظهار می دارد: ما رایت الا جمیلا. (۱) من جز زیبایی ندیدم! و امام امت، آن بزرگمرد الهی و عارف ژرف نگر بی بدیل، از جنگ تحمیلی به عنوان «نعمت ربوبی یاد می کند. و درست به همین روست که معرفت جرعه نوشان کوثر معرفت و ره پویان کوی جهاد و شهادت، دلشان همواره به یاد آن هشت سال می تپد و مرغ جانشان در آن حال و هوای معنوی و نورانی پرواز می کند. آری، سالهایی که به تعبیر «باغبان باغ عشق و شهادت، خمینی عزیز، بوی بهار وصل و طراوت یقین و حدیث عشق می داد. و پیروان مدرسه عشق و مکتب شاهدان و شهیدان گمنام، بر گلدسته های آن، اذان شهادت و رشادت سر می دادند. (۲) سالهایی که پرستوهای مهاجر، از دروازه شهادت به معراج وصل محبوب شتافته، یک شبه ره صد ساله می پیمودند. سالهایی که هر گاه دفتر دلها و آرزوها را می گشودی، در هر ورق و صفحه آن، نوشته نبود مگر قطع تعلقات، عشق به شهادت، آسمانی شدن، وصل محبوب، دیدار رخسار یار، از خود رستن و به خدا پیوستن و مانند اینها. و در صحنه عمل، نمی دیدی مگر صفا، صمیمیت، ایثار، محبت، خلوص و... آیا باب فیض بسته شد؟ و اکنون بعد از گذشت بیش از یک دهه از پایان جنگ، هنوز شیرینی آن روزها و آن معنویتها در ذائقه جان انسانها احساس می شود؟ انسانهایی که خود در «باغ جبهه ها»، هر دم رایحه روح بخش عشق به شهادت و وصال، مشام جانشان را عطر آگین می ساخت، و لذت قرب به معشوق و پرواز تا بی نهایت را با تمام وجود، می چشیدند! اما در کنار این احساس حلاوت و شیرینی، تلخی حسرت آن روزها نیز آزارشان می دهد. همواره با افسوس و حسرت از آن برهه یاد کرده و بازگشت به آن حال و هوا و آن قرب و لذت و عشق به شهادت را بسان یک افسانه می پندارند. آنان بر این باورند که آن شرایط و آن معنویتها، اوجها، معراجها و پروازها دیگر تمام شد! و دیگر هیچ وقت باز نمی گردد! دیگر نمی توان پای در بلندای راه «همت ها»، «باکری ها»، «بروجردی ها»، و دیگر شهیدان شاهی نهاد که از ذره ذره وجودشان بوی خدا و اشتیاق به شهادت، می شنیدی؟ و لحظه لحظه عمرشان در راه نبرد و مبارزه برای حق می گذشت... آیا براستی همین طور است؟ آیا براستی این باب فیض کلا بسته شد؟ آیا آن معبر مقدس و مبارکی که می شد از آن به سوی معشوق پر کشید و به منزلت شهیدان رسید، دیگر باز نیست؟ آیا باب رشد و تکامل و معنویت از این معبر، هیچ گشوده نیست؟ شما ای سلحشوران جبهه های نبرد! ای سنگر نشینان هشت سال دفاع مقدس! ای حماسه آفرینان کشور امام زمان! و ای همه جوانان و انسانهایی که به دنبال «گمشده می گردید و حسرت درک آن ایام و آن معنویتها را دارید! نیک به پاسخ این پرسشها، گوش دل بسپارید: راه هرگز بسته نیست!

سفره زیبای هشت سال دفاع مقدس، البته، برچیده شد؛ اما باب فیض حضرت حق، هیچ گاه بسته نبوده و نخواهد بود؛ مگر این که نزول فیض تکامل و هدف والای خلقت انسان را تنها برای همان هشت سال، محدود و محصور بدانیم؛ و حاشا که نظام سنن آفرینش و فیض ربوبی، ناقص و ابتر باشد.

ص: ۴۳

۱- بحار الانوار، ج ۲

۲- این تعبیرات از پیام امام خمینی، در وصف بسیج استفاده و اخذ شده است.

زیاد در انتظارت نگذارم! بنگر ای عزیز! در دیدگاه قرآن، شهیدان و منتظران شهادت، هر دو یک مرتبت دارند و بر قله یک منزلت ایستاده اند؛ فقط به یک شرط؛ که بر پیمان الهی خویش، همچنان پایدار و استوار باشند. حضرت حق می فرماید: من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه، فمنهم من قضی نحبه و منهم من یتتظر و ما بدلوا تبدیلا. (۱) همانا از مؤمنان، بزرگمردانی هستند که صادقانه به میثاق الهی خود وفا کردند، پس گروهی از آنان بر عهد خود ایستادگی کردند [تا در راه خدا شربت شهادت نوشیدند]، و گروهی نیز در انتظار [شهادت] اند و عهد و پیمان خویش را هیچ تغییر ندادند. در این آیه شریفه، خداوند از «یک گروه سخن گفته و فضیلت بلند آنان را به تمامی انسانهای مؤمن و متعهد معرفی می کند. آن «یک گروه عبارتند از «مردان بزرگ و مؤمنی که صادقانه به عهد و پیمان خویش وفا کردند». سپس بدین نکته می پردازد که از این گروه «مردان الهی، برخی اجلشان سر آمد و در میدان نبرد به شهادت رسیدند، و برخی دیگر سر نیامد و «در انتظار شهادت به سر می برند» و خصوصیت بزرگ آنان این است که همچنان بر آن عهد و پیمان وفا دارند. پس سخن از «یک گروه است و «یک منزلت؛ بزرگمردانی که به عهد خدایی خویش وفا کرده و آن را تغییر ندادند. از این مردان الهی، برخی شهید شدند و برخی نیز منتظر شهادتند. بنابراین در دیدگاه قرآن، آنان که بر عهد و میثاق خویش وفادار و پایدار باشند و آن سان بر روی خود کار کرده و خویش را «بسازند» که آماده و منتظر شهادت باشند، با شهیدان یکسان خواهند بود. و از این روست عزیزان؛ که می نگرید: راه باز است! آری البته در زمان هشت سال دفاع مقدس، انسانها به تعبیری در «سرازیری فیض بودند. آن قدر معنویت، حال و هوای شهادت و زمینه قرب به حق فراهم بود که هر کس اهل این راه بود، می توانست آن را بسرعت طی کند و در مراتب رشد و کمال پرواز نماید. اما اکنون، انسانها به زمان همان تعبیر در «سربالایی فیض قرار گرفته اند و طی این راه، بسی مشکلتر است، اما در هر حال، راه بسته نیست. و بعلاوه، آیا چنین نیست که هر چه مبارزه سخت تر و راه مشکلتر باشد، ثواب و ارزش آن نیز فزونتر خواهد بود؟ آری، دقیقا همین است. انتظار، مکتب خودسازی و آمادگی

اکنون اگر بپرسی: آیا راهی «میان بر» و سرازیر وجود دارد که بتوان آن را بسرعت طی کرد و به مقصد رسید؟ می گویم: آری، هست! مکتب انتظار امام عصر، علیه السلام، مکتبی که اگر صادقانه در آن پانهی و دل به محبوب دهی، تو را بدین قله بلند و مقصد ارجمند خواهد رسانید. آیا در معارف و تعالیم این مکتب نخوانده ای که: من هر روز صبحگاهان و در تمام عمر خویش، با مولای خود

صاحب الزمان، عهد و پیمان می بندم، و بر این میثاق نیز بس استوارم و از آن هیچ گاه باز نخواهم گشت. بارالها مرا از یاران و یاوران او و... از آنان قرار بده که در میدان نبرد و در حضور او، شهدشهادت نوشیده وفدای اومی شوند. بارالها، اگر در این رهگذر، عمرم به سر آمد و از دنیا رفتم، هنگام ظهور، مرا از قبرم برون آر، در حالی که کفنم همچون لباس رزمم باشد، و در راه یاری آن حضرت، شمشیر از نیام برکشیده، نیزه به دست گرفته، و ندای آن امام همام را لبیک گویم. (۱) لطف این تربیت والا- و انسان ساز در مکتب انتظار و محبت امام عصر، علیه السلام، در این است که: اولاً: انسان «منتظر شهادت می سازد، و براستی چنین می کند. و ثانیاً: حتی با سر آمدن اجل نیز، این باب بسته نمی شود! بلکه اگر انسان حقیقتاً جوهره انتظار و آمادگی شهادت را در جان خویش به وجود آورده باشد، هنگام ظهور به اذن الهی، به این جهان برگشته (۲) و به دیدار یار و توفیق جهاد و سرانجام شهادت، آن هم در پای رکاب امام زمان، علیه السلام، نایل خواهد گشت. پس در حقیقت، انتظار و محبت امام عصر، علیه السلام، همان بستر و راهی است که برای رسیدن به منزلت «منتظران شهادت در مکتب قرآن، می توان بسرعت و باشتاب در آن ره سپرد و به مقصد نزدیک گردید. و این، از آن روست که در مکتب انتظار، انسان با جوهره معرفت، محبت و اطاعت امام زمانش، می تواند «خود را بسازد» و چنان از تعلقات و موانع انسانیت و تکامل رها گردد که بحقیقت، آماده پرواز به کوی محبوب و منتظر شهادت شود. فقط... آری، فقط باید در این کوی، جدا گام نهاد شمه ای از معرفت امام زمان بر لوح دل نوشت و جرعه ای از جام محبت آن عزیز نوشید. و سپس شاهد پرواز و معراج روح تشنه خویش بود. ما، همه به مکتب امامت و ولایت امام عصر، علیه السلام، معتقد هستیم و نوعاً منتظر اویم. چقدر فرق است که کسی «بگوید»: حلوا شیرین است، و کسی که حلوا را بچشد و حلاوت آن را با تمام وجود احساس کند! آری، عزیزان! شما که در حسرت آن روزها، آن معنویتها، و آن پروازها و معراجها به سر می برید! در این وادی قرآنی پای نهید و بنگرید چه سان می توان آسان، این راه را طی کرد و از «میان بر» به مقصد نزدیک شد. نتیجه اینکه: ۱- آدمی برای تکامل آفریده شده، و تکامل او رسیدن به مقام

ص: ۴۵

۱- ترجمه فرازی از «دعای عهد»، مفاتیح الجنان.

۲- اشاره به مساله «رجعت که از عقاید مسلم و مستدل شیعه است.

انسانیت و قرب حضرت حق است. ۲- این جهان و امکاناتی که در اختیار آدمی است، راه و وسیله رسیدن به این مقصد عظیم است. ۳- بر اساس این غایت و هدف حکیمانه الهی، راه فیض و نیل به تکامل برای انسان همیشه باز است و هیچ گاه بسته نمی شود. ۴- طی این راه و رسیدن به مقام قرب، حتی به مرتبت شهیدان در همه زمانها امکان پذیر است. ۵- از دیدگاه قرآن، انسان مؤمنی که صادقانه به عهد بندگی خویش وفا کرده و به مرتبه «منتظر شهادت برسد، در مقام و منزلت با شهیدان یکسان خواهد بود. ۶- والاترین و عینی ترین بستر حرکت در این مسیر، مکتب انتظار امام عصر، علیه السلام، است. ۷- ثواب یک یا بیست یا هزار شهید یا غلتیدن در خون خود در راه خدا (۱) و مانند آن که در روایات معتبر برای منتظر امام زمان، علیه السلام، وارد شده، همه از این دیدگاه بخوبی قابل توجیه عقلی و منطقی است. ۸- در این مکتب، انسان می تواند در فضایی بسیار معنوی و نورانی، تا آخر عمر زندگی کرده و برای درک محضر امام عصر، علیه السلام، و نبرد در رکاب آن حضرت، حتی برای بعد از مرگ نیز امیدوار باشد. سخن را با این کلام شیوای امام شهیدان به پایان می بریم که: جنگ ما، جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست. جنگ ما، جنگ فقر و غنا بود. جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد. چه کوتاه نظرند آنهایی که خیال می کنند چون ما در جبهه به آرمان نهایی نرسیده ایم، پس شهادت و رشادت و ایثار و از خود گذشتگی و صلابت بی فایده است... (۲)

ص: ۴۶

۱- ر.ک: الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۷.

۲- از پیام امام خمینی، قدس سره، به حوزه های علمیه (۳/۱۲/۱۳۶۷)

نگاه «علی به آسمان دوخته شده بود. چیزی در وجودش شکسته بود و شکستن آن، اشک را به چشمانش آورده بود. نمی دانست دلش شکسته بود یا غرور مردانه اش و یا بعد از این همه انتظار، خانه آرزوهایش فرو ریخته بود. «سمانه متوجه نگاه پریشان علی شده بود. اما به خودش اجازه نمی داد حرفی بزند یا سؤالی بکند علی احساس کرد بیش از این تحمل سکوت خانه را ندارد. از جا بلند شد و به سمت در رفت. سمانه که می دانست سکوت دلگیر خانه، مرد را فراری می دهد، اعتراضی نکرد. علی به سمت حجره دوستش محمد بن علی اسود به راه افتاد. مردی جوان و خوش سیما که دیدارش همواره به او آرامش می داد. به نزدیکی حجره که رسید دید محمد بر سکوی جلوی حجره اش نشسته و به حساب و کتاب فروش پارچه هایش مشغول است. علی بن حسین را که دید از جا برخاست. چهره گرفته او دلش را لرزاند: - چه شده؟ اتفاقی افتاده؟ علی سر تکان داد: نه... فقط از سر دلتنگی به دیدارت آمده ام. - خوب کردی دوست من اما چرا از سر دلتنگی؟ علی روی سکو روبروی محمد نشست: دلم نمی خواهد زبانم به شکوه و شکایت گشوده شود. اما خودت خوب می دانی که حسرت داشتن یک فرزند چقدر زندگی را برایم تلخ و ناگوار کرده است همسرم را هم که می شناسی. زن خوبی است، اما نمی تواند صاحب فرزند شود و همین مساله هر دوی ما را رنج می دهد. - خواست خدا بر این بوده. - در این که ذره ای شک ندارم. اما نمی دانم چرا مدتی است نمی توانم با این مساله کنار بیایم و بپذیرم که تا پایان عمر، آرزوی داشتن فرزندی بر دلم بماند. محمد از جایش بلند شد و دستش را روی شانه علی گذاشت: فکری به خاطر رسید. من نامه ها و درخواستهای شیعیان را به حضور حسین بن روح می برم تا او به دست مبارک صاحب الامر، علیه السلام، برساند. چطور است که تو هم نامه ای بنویسی و در آن از حضرت بخواهی تا برایت دعا کنند تا به برکت دعای آن حضرت خداوند فرزندی به تو عطا فرماید. چشمان علی درخشید و دلش از یک شادمانی و نشاط ناگهانی فرو ریخت: می شود؟ - چرا که نه؟ تو خواهش دلت را بنویس. مطمئنم صاحب الامر آن را بدون پاسخ نمی گذارند. محمد، منتظر جوابی از سوی علی نشد. چون می شد رضایت و شادمانی را از نگاه درخشان او خواند. برخاست و از صندوقچه گوشه حجره اش قلم و کاغذی آورد تا علی خواسته اش را بنویسد. علی با اشتیاق درخواستش را نوشت

و نامه را به محمد سپرد. او از وکلای سفیر و نایب سوم حضرت، حسین بن روح بود و با او ارتباط داشت و می توانست براحتی پاسخ نامه را برایش بیاورد. با نوشتن نامه گویی بار سنگینی از دوش علی برداشته شد. نامه را که به محمد سپرد، راهی خانه شد. سمانه در را به روی او گشود. درخشش چشمان همسرش او را متعجب کرد، آهسته پرسید: خبری شده؟ علی لبخند زد: نه... خبری نشده، اما امیدوارم بشود! زن از حال مردش سر در نیاورد: نمی دانم... ولی دلم روشن است. - از حرفهای سر در نمی آورم. تو وقتی از خانه بیرون رفتی گرفته و دلگیر بودی، بدون اینکه به من بگویی کجا می روی رفتی و حالا شادمان برگشته ای. علی کفشهایش را از پا درآورد و به اتاق رفت: احساس می کنم بزودی در زندگیمان گشایشی خواهد شد. نامه ای برای صاحب الامر نوشتم تا دعایمان فرماید شاید خانه تاریک و سوت و کورمان به حضور فرزندی روشن شود. زن دلش فرو ریخت. احساس گنگی بر دلش چنگ زد. معنی این احساس را نفهمید. فقط حس کرد دیگر نباید آنجا بماند. راهش را کج کرد و به سمت حیاط خانه برگشت. بر خلاف حال علی نمی فهمید چرا از این خبر آرامش پیدا نکرد... انتظار بر جان علی چنگ انداخته بود. هنوز خبری از جواب نامه اش نشده بود و هر وقت از محمد سراغ گرفته بود، گفته بود دیر رسیدن جواب نشانه این است که نامه ات به دست خود حضرت رسیده و طول می کشد تا جواب برسد. صبر داشته باش! اما نمی توانست صبر کند. صبح یک بار به حجره محمد رفته بود، اما خبری نشده بود. دوباره دلش هوای آنجا را کرد. با خودش فکر کرد، شاید بعد از رفتن من خبری شده باشد. می روم شاید جوابم رسیده باشد. و از این انتظار خلاص شوم. سمانه نرسید کجا می رود؟ می دانست این سه روز، علی بی تاب رسیدن جواب است و نمی دانست چرا دلش می لرزد وقتی این بی قراری علی را برای رسیدن پاسخ می بیند. علی از خانه بیرون رفت. فاصله کوتاه خانه تا حجره محمد را با شوق و دلهره طی کرد. محمد او را که از دور دید، به استقبالش شتافت: سلام برادر! داشتم به خانه ات می آمدم. نامه ات رسیده. علی شادمان جلو رفت: پس بگو چرا این قدر بی قرار بودم. نامه ام رسیده... محمد نامه حضرت را به دست علی داد. علی نامه را گرفت و بر چشم گذاشت و بعد باز کرد. حضرت در جواب نامه اش فرموده بودند: «ما برای تو این مورد را از خداوند خواستیم و دعا کردیم و بزودی دو پسر نیکوکار و خوب، روزی تو خواهد شد.» علی با نهایت شادمانی و نشاط صورت محمد را بوسید و از او خداحافظی کرد و بسرعت به خانه برگشت. دلش می خواست هر چه زودتر پیغام حضرت را به سمانه برساند. در که زد او با چشمانی اشکبار در را به رویش گشود. دل علی از دیدن این حال او فرو ریخت: چه شده؟ - چیزی نیست.

رویش را برگرداند تا مجبور به توضیح نباشد. علی شادی رسیدن نامه را از یاد برد: حرف بزن. چه خبر شده؟ در نبودن من چه اتفاقی افتاده؟ - تو مگر برای گرفتن پاسخ نامه ات به دیدار محمد نرفته بودی؟ - چرا. - خوب! چه جوابی گرفتی؟ - تو اول بگو چرا این قدر آشفته و گریانی تا من هم بگویم چه جوابی دریافت کرده ام. سمانه با دست اشک صورتش را پاک کرد: نه. هر چه باشد پاسخ صاحب الامر از علت نگرانی من عزیزتر و مهمتر است. علی با خودش اندیشید: شاید خبر نامه او را خوشحال کند. نامه را به دست او داد. سمانه نامه را گشود. با خواندن نامه قلبش بشدت شروع به تپیدن کرد، انگار که بخواهد از قفسه سینه اش بیرون بزند. آهسته زمزمه کرد: دو پسر نیکوکار و خوب؟! علی جواب داد: آری! امام فرموده که از خداوند درخواست نموده و خدا هم که دعای امام را رد نمی کند. - در این که شک ندارم. - خب! پس خوشحال باش. - دلم می خواهد خوشحال باشم اما نمی توانم. چند روز است که می خواهم حرفی را بزنم اما نمی توانم. - بگو... هر چه در دلت می گذرد بگو. - علی... من به نزد طیب رفتم. - خب؟! - او گفت با شرایطی که دارم امیدی به داشتن فرزند نمی رود. - پناه بر خدا! امام معصوم راست می گوید یا طیب؟ - هر دو. - منظورت چیست؟ - طیب گفت اگر همسرت را دوست داری باید از او جدا شوی. من به او گفتم که تو چقدر به داشتن فرزند علاقه داری و او گفت پس بهتر است. علی دست او را گرفت: نه... سمانه... نه... تو قبل از آنکه همسر من باشی دختر عموی منی. من تو را دوست دارم. - اما من می دانم سخن امام معصوم، به حقیقت می پیوندد. - از کجا می دانی که خود تو مادر پسران من نباشی؟ - نه اینکه بگویم به حرف طیب بیش از امام ایمان دارم. نه، فقط احساسی گنگ به من می گوید که من مادر نمی شوم و این منافاتی با سخن امام ندارد. تو می توانی همسر دیگری اختیار کنی و از او صاحب دو پسری شوی که حضرت به تو وعده داده. علی درمانده به صورت سمانه خیره شد. او آنقدر با قاطعیت حرفش را زد که علی برای حرفش پاسخی نداشت. نامه را سمانه به او برگرداند و به اتاق رفت. علی تاب ماندن نداشت. تنها کسی که می توانست به او آرامش بدهد و حرف دلش را بفهمد محمد بود. به حجره او برگشت. محمد داشت حجره کوچکش را می بست تا برای نماز به مسجد برود. علی را که دید جا خورد: سلام چه شده؟ - سلام چیزی نیست، من آمده ام تا... محمد دست او را گرفت و روی سکوی حجره اش نشانند: حرف بزن. چرا اینقدر پریشان احوالی؟ تو که همین چند دقیقه پیش از دریافت نامه حضرت صاحب الامر این همه شادمان شده بودی چه بر سرت آمد؟ - من به خانه رفتم تا این مژده صاحب الامر را به همسرم برسانم. اما او را گریان و آشفته دیدم. او به نزد طیب رفته بود و طیب به او گفته بود اگر مرا دوست دارد باید از من جدا شود. چرا که هرگز صاحب فرزندی نخواهد شد. همسرم از بیماری سختی رنج می برد و قادر به بچه دار شدن نیست. - اما این مژده مکتوب صاحب الامر، علیه السلام، است. تو اعوذ بالله حرف طیب را بالاتر از حرف و سخن آن حضرت می دانی؟ - پناه بر خدا... نه من هم به او همین را گفتم. گفت یک احساس گنگ به او می گوید

که مادر فرزندان من نخواهد بود. - نگران نباش. نامه ای بنویس و مساله را مطرح کن. امیدوارم که حضرت جواب روشنی بدهند. - شرم دارم از اینکه دوباره نامه بنویسم آیا مقام و شان امام معصوم، بالاتر از این نیست که وقت گرانبها و مبارکشان را صرف خواهشهای کوچک ما کنند؟ محمد دستش را روی شانه علی گذاشت: چرا... چرا وقت امام، بسیار ارزشمند است اما آن حضرت هم چون اجداد طاهرینش می داند که جز او پناهی نداریم، مگر جد او بر سر سفره جذامیان و گدایان نشست و با آنها هم غذا نشد؟ آنها خاندان کرامت و بزرگواری اند و خواهشهای کوچک و نخواستہ ما را هم بدون پاسخ نمی گذارند. بیا به مسجد برویم و نمازمان را بخوانیم. بعد از نماز نامه ات را بنویس. امیدوارم تو و همسرت از این دل نگرانی نجات پیدا کنید. بر خیز که صدای مؤذن بلند شد. صدای در که بلند شد علی فانوس را برداشت و به حیاط رفت. محمد بود که به سراغش آمده بود. - سلام برادر... پاسخ نامه ات رسیده حیفم آمد تا صبح صبر کنم. نامه را به دست او داد. دستهای علی از هیجان و امید می لرزید. نامه را گرفت و بوسید. محمد نخواست مزاحم حال او باشد. حداحافظی کرد و رفت. علی در را بست و همانجا پشت در، در پرتو نور فانوس نامه را گشود و خواند: تو از این زن دارای فرزند نمی شوی و بزودی زنی را اهل دلیمه را به همسری بر می گزینی که دو فرزند فقیه از او نصیب تو می گردد. علی با خودش زمزه کرد: حالا- می فهمم چرا سمانه می گفت احساسی به او می گوید که از من صاحب فرزندی نمی شود... راضی ام به رضای او. فانوس و نامه را برداشت و به اتاق رفت. همسرش بیدار شده بود. اما نتوانسته بود حرفهای آنها را بشنود. ولی متوجه شده بود که علی نامه ای دریافت کرده. علی او را بیدار دید و جا خورد. هنوز می خواست فکر کند که چطور به او موضوع را بگوید، که سمانه مجالش نداد. بلند شد و نامه را از دست او گرفت و به علی فرصت عکس العمل نداد. نامه را بوسید و خواند و در برابر بهت و حیرت علی با آرامش گفت: - خوشحالم که دلم هنوز زنده است و به من دروغ نمی گوید. به تو گفتم که من مادر نمی شوم. هر زمانی که خواستی همسر تازه ات و مادر آن پسران نیکو را به خانه بیاوری من آماده ام. علی با تعجب و حیرت گفت: همسری که من هنوز از وجود او بی خبرم؟ سمانه هم با لبخند گفت: امام، خود بر همه چیز آگاه است. بزودی پیشگویی امام، به حقیقت می پیوندد و فرزندانی که به دعای صاحب الامر متولد شوند، حتما فرزندانی نیکو و پر برکت هستند. خوشحال می شوم بتوانم دایه آنها باشم و در ضمن تو را هم ترک نکنم و از تو جدا نشوم. نگاه بزرگوار سمانه به ماجرا، علی را سخت شگفت زده کرد. می دانست این آرامش و پذیرش همسرش هم مولود عنایت صاحب الامر، علیه السلام، است. نامه را از او گرفت بوسید و رفت تا وضو بگیرد و دو رکعت نماز شکر به جا آورد. آنچه که او را نگران کرده بود، با خیر و خوبی گذشته بود. حالا سمانه هم تکلیف دل خودش را می دانست و می دانست

اگر نمی تواند مادر فرزندان علی باشد در عوض می تواند دایه و پرستار آنها باشد و همین برایش کافی بود. از ورود جمیله زنی که از دیلمه به بغداد آمده بود و دست تقدیر او را به خانه علی بن حسین آورده بود، سالها می گذشت و محمد و حسین دو پسر وعده داده شده صاحب الامر، علیه السلام، حالا هر کدام فقیهی نامور بودند و محمد به خاطر حافظه شگفت انگیزی که در حفظ و بیان احادیث داشت و هر حدیث را بدون ذره ای کم و کاست بیان می کرد به «صدوق شهرت یافته بود. و در هر مجلسی که حضور می یافت حیرت همگان را بر می انگیزت و مکرر می گفت: عجیب نیست که من به دعای صاحب الامر علیه السلام، متولد شده ام و به این امتیاز مباهات می کنم و آن را بزرگترین افتخار خودم می دانم... شیخ صدوق از زیارت امام رضا، علیه السلام، برگشته بود و در نیشابور در اتاق کوچکی اطراق کرده بود. هر روز شیعیان زیادی به دیدنش می آمدند و همه در موضوع غیبت صاحب الامر، علیه السلام، حیران و سرگشته و دچار اشتباه بودند. شیخ که فرسنگها راه را از بغداد آمده بود و در سر راهش همه جا به این مشکل برخورد کرده بود، احساس اندوهی عمیق می کرد. در پرتو نور شمعی نشسته بود و به غیبت می اندیشید... کم کم خواب بر او غلبه کرد و به خواب رفت. در خواب خود را در مکه یافت که برگرد کعبه طواف می کرد. در طواف و دور هفتم بود که خود را کنار حجرالاسود دید. سنگ را بوسید و گفت: این امانتی است که می پردازم و پیمانی است که ادا می کنم تا تو به وفا داری من گواهی دهی. در این لحظه ناگهان مولای خویش حضرت صاحب الامر، علیه السلام، را دید که بر در خانه کعبه ایستاده است. شیخ صدوق دلباخته و پریشان خاطر خود را به حضرت، رساند، حضرت، از چهره صدوق پی به راز درون او برد که چقدر به خاطر اشتباهات شیعیان درباره امر غیبت آزرده خاطر است. شیخ به حضرت، سلام کرد. آن حضرت، جواب دادند و فرمودند: - «چرا درباره غیبت کتاب تالیف نمی کنی تا اندوه دلت را بر طرف کنی؟» صدوق گفت: یا بن رسول الله، درباره غیبت چیزهایی تالیف کرده ام. حضرت فرمودند: آنها به این روشنی که من دستور می دهم مطلوب نیستند. اکنون کتابی مستقلا درباره غیبت تالیف کن و غیبتهایی را که پیامبران داشته اند در آن درج نما. حضرت بعد از فرمودن این جملات از شیخ صدوق دور شدند. و شیخ هراسان از خواب بیدار شد. چشم که گشود همه آنچه در خواب دیده بود بروشنی در ذهنش نقش بست. از جا برخاست وضو گرفت و تا طلوع فجر اشک ریخت و برای انجام فرمان امام دعا کرد و چون صبح شد نوشتن کتابی را که امام فرموده بود شروع کرد و کتاب «کمال الدین و تمام النعمه حاصل آن شب پر برکت و آن رؤیای صادقانه شیخ صدوق بود. شهر ری از جمعیت موج می زد. خبر به تمام شهر رسیده بود و علما

و بزرگان و مردم از گوشه و کنار به سوی سردابه محل دفن شیخ صدوق می آمدند تا آنچه را که شنیده بودند به چشم خویش ببینند. سردابه مدفن صدوق خراب شده بود و آنها که برای تعمیر آمده بودند بدن او را سالم دیده بودند. و علما و فقها را به شهادت و گواهی طلبیده بودند. شیخ صدوق که در سال ۳۸۱ هجری بعد از طی عمری پر برکت و تالیف سیصد جلد کتاب که همه نشانه گویای اثر دعای امام عصر، علیه السلام، بود، به خاک سپرده شده بود و حالا بعد از صدها سال از خاکسپاریش، بدن او را کاملاً سالم یافته بودند. او که یک عمر طولانی را برای نشر علوم و معارف ائمه، علیهم السلام، سپری کرده بود، نیشابور، بغداد، کوفه، خراسان، ماوراءالنهر، بخارا و... را زیر پا گذاشته بود تا مذهب شیعه را برای آنانی که عقاید شیعه را ناصحیح می دانستند. توضیح دهد و اینک جای شگفتی نبود که بدنش را سالم و معطر یافته بودند. پیکر سالم و پاک شیخ صدوق همانگونه که در سال ۳۸۱ دفن شده بود، بعد از تعمیر سردابه با حضور علما، بزرگان و مردم تهران دفن شد. اما کتاب «من لا یحضره الفقیه او که یکی از کتب اربعه و معتبر حدیث شیعه و منبع مهمی در استنباط احکام شرعی و دینی بود و شامل ۵۹۶۳ حدیث، و کتاب «کمال الدین و اتمام النعمه او که به فرمان حضرت نوشته شده بود، همچنان قرن‌ها بعد از حیات پر ثمرش روشنی بخش محافل شیعیان است.

باید عقیده تو این باشد که روح نماز و روزه و حج و جهاد و عموم اعمال و تکالیف واجبه و مستحبه خیریه ولایت اهل بیت معصومین، علیه السلام، است و بدون ولایت ایشان هیچ طاعتی و عبادتی از احدی قبول نخواهد شد، چنانکه که در زیارت امام عصر، علیه السلام، می خوانی: اشهد ان بولایتک تقبل الاعمال و تزکی الافعال و تضاعف الحسنات... . شهادت می دهم که به ولایت شما اعمال پذیرفته می شود، افعال پاکیزه می گردد و حسنات دو چندان می گردد. پس هر کس درجه محبت و مودت و خلوص عقیدت او افزونتر است تقرب او به خدا و رسول و ائمه طاهرین، صلی الله علیهم اجمعین، زیادتر است. در این صورت تکلیف تو آن است که قبل از نماز متوجه شوی و متذکر گردی امام عصر خود را، که اوست روح تمام عبادات تو، و از برکت وجود مبارک آن حضرت تو موفق شده ای به ادای نماز و از برکت وجود مقدس آن حضرت نماز تو مقبول خواهد شد. و اگر تولای آن حضرت نباشد، نماز تو ابدا مقبول نخواهد شد، اگر چه آن قدر عبادت کنی که مانند مشک پوسیده شوی. برگرفته از: همدانی علی اکبر (صدرالاسلام)، پیوند معنوی با ساحت مقدس معنوی، (تکالیف الانام فی غیبه الامام)، ص ۹۲.

قسمت دوم در قسمت اول این مقاله اشاره ای کوتاه داشتم به سیره پیشوایان دین و مرزبانان آیین در زمینه ندبه و زاری در فراق آخرین حجت حق. در آنجا روشن شد که گذشته از پیامبران پیشین، شخص رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنان و دیگر امامان معصوم، از قرن‌ها پیش از طلوع خورشید امامت، عشقی سوزان در دل نهفته داشتند، در فراق آن حضرت می سوختند و گاهی چون مادر داغ جوان دیده اشک می ریختند، با یاد او عشقبازی می کردند، به دیدارش عشق می ورزیدند و به حال کسانی که توفیق دیدار جمال آرای حضرتش را پیدا کنند، غبطه می خوردند. پیشوایان دین نه تنها خود در آتش فراق آن حضرت می سوختند، بلکه به شیعیان و شیفتگان محضرشان دستور می دادند که آنها نیز همواره به یاد آن عزیز سفر کرده باشند و در فراقش اشک بریزند و ناله سر کنند و خود دعاهای فراوانی را به آنها تعلیم می فرمودند که در اوقات خاصی بخوانند و به نسل‌های بعدی بسپارند که آن دعاها را در عصر غیبت بخوانند. این دعاها در منابع حدیثی و مجامع فقهی، در طول قرون و اعصار ثبت شده و همه شیعیان شیفته و دل‌باخته، در مشاهد مشرفه، اماکن متبرکه و اوقات شریفه، به هنگام عرض ارادت به پیشگاه حضرت بقیه الله، ارواحنا فداه، با این دعاها با مولای خود راز دل گفته، از طول غیبت شکوه‌ها کرده، برای دیدار جمال باهرالنور اظهار اشتیاق نموده، در فراق کعبه مقصود ناله‌ها سر داده‌اند. مرحوم سید محمد تقی موسوی اصفهانی (م ۱۳۴۸ ق.) که یکی از مفاخر عصر و حسنات دهر بود، با تلاشی طاقت فرسا به گردآوری این دعاها پرداخته، بیش از یکصد فقره از دعاهای ماثور از امامان نور، علیهم السلام، را در این رابطه گرد آورده و در کتاب گرانسنگ «مکیال المکارم در اختیار شیعیان دلسوخته و درد آشنا قرار داده است. (۱) مؤلف در مقدمه کتاب شرح می دهد که شبی در عالم رؤیا به محضر مقدس حضرت بقیه الله، ارواحنا فداه، رسیده، حضرتش فرموده: این کتاب را بنویس، عربی هم بنویس، و نام آن را «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم بگذار. (۲) این کتاب خوشبختانه به فارسی نیز ترجمه شده و در اختیار همگان قرار دارد. (۳) جالبترین، جاذبترین، جامعترین و پرسوزترین این دعاها، «دعای ندبه» است که دلسوختگان و شیفتگان حضرتش در بامدادان هر جمعه، در هر شهر و روستا، دور هم گرد آمده با سوز و گداز خاصی این دعا را می خوانند و با محبوب دلشان راز دل می گویند و با نغمه‌های خوش الحان «یا بن الحسن که در فضایی بسیار روحانی و نورانی طنین می اندازد، فرشتگان هفت آسمان را گواه می گیرند که از درازی شب ظلمانی غیبت به ستوه آمده‌اند و در اشتیاق فرا رسیدن صبح امید ثانیه شماری می کنند. امام باقر، علیه السلام، در تفسیر آیه شریفه: و اللیل اذا یغشی و النهار اذا تجلی سوگند به شب هنگامی که فرا گیرد و سوگند به روز هنگامی که تجلی کند (۴) فرمود: منظور از «شب فرا گیرنده دولتهای باطل است که در برابر ولایت کبرای مولای متقیان امیر مؤمنان، علیه السلام، قیام نموده، عرصه گیتی را جولانگاه خود قرار داده‌اند، و منظور از «روز جلوه گر» روز ظهور قائم اهل بیت، علیه السلام، است که به هنگام طلوع دولتش، دولتهای باطل از صفحه هستی ریشه کن می شوند. (۵) دعای ندبه در نگاه هر جمعه، اعلام بیزاری از مستکبران جهان و تجدید بیعت با ویرانگر کاخهای ظلم و استبداد و بیانگر حکومت واحد جهانی بر اساس عدالت و آزادی است. دعای ندبه را پیشوای به حق ناطق، حضرت امام جعفر صادق، علیه السلام، به دوستان و شیعیانش تعلیم داده و به آنها امر فرموده که این دعا را در «اعیاد اربعه یعنی روزهای، عید فطر، عید قربان، عید غدیر و عید جمعه بخوانند و به ما امر فرموده که در عصر غیبت با این دعا با امام، پیشوا، محبوب، مولی و مقتدای خود راز دل گوئیم و تجدید میثاق کنیم.

- ١- الموسوى الاصفهانى، السيد محمد تقى، مكيال المكارم فى فوائد الدعاء للقائم، ج ٢، ص ١٠٢-١٠٣.
- ٢- همان، ج ١، ص ٤.
- ٣- حائرى، سيد مهدي، ترجمه مكيال المكارم، چاپ تهران.
- ٤- سوره ليل (٩٢)، آيه ١ و ٢.
- ٥- القمى، على بن ابراهيم، تفسير القمى، ج ٢، ص ٤٢٥.

معارف والا، حقایق درخشان، معانی روشن و مطالب ژرفی که با اسلوبی بدیع، بیانی شیوا، منطقی گیرا، و عباراتی بسیار بلند و فصیح در این دعای شریف آمده، ما را از ارایه هر گونه سند و منبع بی نیاز می کند، که چنین حقایق تابناک و دقایق درخشان، هرگز از هیچ منبعی، جز سرچشمه زلال ولایت، خاندان عصمت و طهارت، حضرات ائمه معصومین، علیهم السلام، سرچشمه نمی گیرد، ولی برای نورانیت دلهای مشتاقان و خیل شیفتگان جلسات نورانی دعای ندبه در صبحگاهان روزهای جمعه، منابع محکم و مستحکم دعای ندبه را با تسلسل زمانی در اینجا می آوریم: ۱. ابو جعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری نخستین فرد موثق و مورد اعتماد و استنادی که دعای شریف ندبه را در اثر مکتوب خود از پیشوای به حق ناطق امام جعفر صادق، علیه السلام، روایت کرده، ابو جعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری است. «بزوفری منسوب به روستای «بزوفر» از توابع «قوسان در نزدیکی «بغداد» در کرانه نهر «موفقی در غرب دجله است. (۱)» بزوفری از استادان شیخ مفید است و شیخ مفید به کثرت از او روایت کرده است. محدث نوری به هنگام شمارش استادان شیخ مفید از او نام برده، می فرماید: ابو علی، پسر شیخ طوسی، در امالی، مکرر از پدرش شیخ طوسی، از شیخ مفید، از او روایت کرده و برای او طلب مغفرت نموده است. (۲) حاج آقا بزرگ تهرانی می فرماید: وثاقت او، از نقل فراوان شیخ مفید از او، طلب مغفرت بر او، آشکار می باشد (۳). شیخ طوسی در مشیخه «تهذیب الاحکام و الاستبصار» از او نام برده می فرماید: من هر روایتی که از احمد بن ادريس نقل کرده ام، از شیخ مفید و «حسین بن عبیدالله غضائری است، که هر دو از ابو جعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری روایت کرده اند. (۴) حجت تاریخ، محقق بی نظیر، حاج آقا بزرگ تهرانی به هنگام بحث از کتاب ایشان می فرماید: «کتاب الدعاء» از ابو جعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری، از استادان شیخ مفید، که شیخ مفید احادیثی از او روایت کرده، این احادیث در امالی شیخ طوسی، از طریق شیخ مفید از او روایت شده است. سپس می فرماید: وی در این کتاب دعای ندبه را آورده، و محمد بن ابی قره از آن روایت کرده و محمد بن مشهدی در مزارش از او روایت کرده است. (۵) ۲. ابوالفرج محمد بن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابی قره قنایی دومین فرد مورد اعتماد و استنادی که دعای ندبه را در کتاب خود آورده، محمد بن علی بن ابی قره است، که در کتاب «الدعاء» آن را از کتاب «بزوفری نقل کرده است. علامه تهرانی می فرماید: محمد بن مشهدی در مزار و سید بن طاووس در اقبال و دیگر آثارش به کثرت از کتاب او نقل کرده اند. (۶) محمد بن ابی قره از مشایخ اجازه نجاشی بود. (۷) مقدم رجالیون مرحوم نجاشی در کتاب رجال می فرماید:

ص: ۵۵

- ۱- الحموی البغدادی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۱۲.
- ۲- النوری الطبرسی، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲۱، ص ۲۴۴.
- ۳- الطهرانی، آغا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۱۹۴.
- ۴- الشیخ الطوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۳۵؛ الاستبصار، ج ۴، ص ۳۰۴ (المشیخه).
- ۵- الطهرانی، آغا بزرگ، همان، ص ۱۸۴.
- ۶- همان.

٧- همان، طبقات اعلام الشيعة، قرن پنجم، ص ١٨٢.

ابوالفرج، محمد بن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابی قره قنائی موثق بود، روایات زیادی استماع کرده، و کتب زیادی تالیف کرده... که از آن جمله است: عمل يوم الجمعة، عمل الشهور، معجم رجال ابی مفضل و کتاب تهجد، که همه آنها را به من خبر داده و به من اجازه روایت آنها را داده است. (۱) نجاشی لقب او را «قنائی آورده، ولی علامه حلی یکبار از او «قنائی و یکبار دیگر «قنابی تعبیر کرده (۲) و توثیق نموده است. (۳) و مرحوم نمازی فرموده: به اتفاق همه رجالیون مورد وثوق است. (۴) ۳. محمد بن جعفر بن علی بن جعفر مشهدی حائری ابن مشهدی یکی از علمای جلیل القدر قرن ششم بود که در حدود ۵۱۰ ق. متولد شده و قبل از ۵۸۰ ق. دیده از جهان فرو بسته است. تعدادی از استادانش را صاحب معالم در «اجازه کبیره برشمرده، که از آن جمله است: ورام (صاحب مجموعه ورام)، شاذان بن جبرئیل، ابن زهره، ابن شهر آشوب و... (۵) از او کتاب ارزشمندی بر جای مانده که به «مزار کبیر» و «مزار ابن مشهدی مشهور است و خوشبختانه نسخه های خطی فراوانی از آن تا زمان ما محفوظ مانده است: ۱. نسخه ای در کتابخانه شیخ علی کاشف الغطاء در نجف اشرف. ۲. نسخه ای در کتابخانه مرحوم حاج میرزا محمدعلی اردوبادی در نجف. ۳. نسخه ای در کتابخانه مرحوم محدث نوری، که در کتاب مستدرک به کثرت از آن نقل کرده است. (۶) ۴. نسخه ای در کتابخانه مرحوم علامه امینی در نجف، که تاریخ کتابت آن سوم شوال ۹۵۶ ق. است. (۷) ۵. نسخه دیگری در کتابخانه مرحوم آیه الله مرعشی در قم، به شماره ۴۹۰۳ موجود است، که در ۴۸۲ ورق می باشد و تاریخ کتابت آن به قرن یازدهم مربوط می شود. (۸) و نسخه عکسی آن در کتابخانه مؤسسه «آل البیت قم به شماره ۵۲۰۹ (فقه ۲۹، ردیف ۱۷۶، ش ۱۹) موجود است. این کتاب به «مزار کبیر» معروف شده و جامعترین کتاب مزاری است که در طول قرون و اعصار از حوادث روزگار جان سالم به در برده و تا زمان ما محفوظ مانده است. در طول هشت قرنی که از تاریخ تالیف آن می گذرد، این کتاب همواره مورد اعتماد و استناد بزرگان شیعه بود و هر کتابی که در این هشت قرن پیرامون دعا و زیارت نوشته شده، با واسطه یا بی واسطه از این کتاب استفاده کرده است. ابن مشهدی در مقدمه کتاب خود می نویسد: من در این کتاب، از زیارات مشاهد مشرفه، اعمال و اماکن مقدسه، دعاهای برگزیده و تعقیبات نمازهای فریضه، آن را گرد آوردم که با سند متصل، توسط راویان مورد وثوق به دستم رسیده است. حاج آقا بزرگ تهرانی در مجموع پانزده تن از مشایخ روایتی او را استخراج نموده، و بر ثقه بودن آنها صحه گذاشته است. (۹) ابن مشهدی در این کتاب، دعای ندبه را به عنوان:

ص: ۵۶

۱- نجاشی، رجال، ص ۳۹۸.

۲- الحلی، حسن بن یوسف [علامه]، ایضاح الاشتباه، ص ۲۶۶ و ۲۸۷.

۳- همان، رجال، ص ۱۶۴، خلاصه.

۴- نمازی، شیخ علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۵۱.

۵- الطهرانی، آغا بزرگ، طبقات اعلام الشیعه، قرن ششم، ص ۲۵۲.

۶- همان، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۲۴.

۷- همان، طبقات اعلام الشیعه، قرن ششم، ص ۲۵۳.

۸- اشکوری، فهرست کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۱۳، ص ۸۳.

«دعا برای حضرت صاحب الزمان، علیه السلام، که شایسته است، در اعیاد اربعه: عید فطر، عید قربان، عید غدیر و عید جمعه خوانده شود» آورده است. وی در این کتاب، دعای ندبه را توسط محمد بن علی بن یعقوب بن ابی قره، از کتاب بزوفری نقل کرده است. دعای ندبه در نسخه کتابخانه آیه الله مرعشی، صفحه ۸۲۱ تا ۸۳۷ و در نسخه آل البیت، صفحه ۸۳۱ تا ۸۴۷ آمده است. (۱) ۴. صاحب کتاب مزار قدیم مزار قدیم نیز کتاب بسیار بزرگ و با ارزشی است که مؤلف آن نیز معاصر ابن مشهدی بوده است. در این کتاب دعاها و زیارت‌های فراوانی هست که در هیچ منبع دیگری یافت نمی‌شود و مؤلف آن توسط استادش: «مهدی بن ابی حرب حسینی از شیخ ابوعلی (پسر شیخ طوسی) روایت می‌کند. طبق این بیان او با مرحوم طبرسی صاحب احتجاج معاصر می‌باشد. (۲) یک نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه مرحوم آیه الله مرعشی به شماره ۴۶۲ در ۱۸۱ ورق موجود است. (۳) مؤلف مزار قدیم، در این اثر جاوید و ارزشمند خود، دعای ندبه را توسط محمد بن علی بن ابی قره، از کتاب ابو جعفر محمد بن حسین بزوفری روایت کرده و فرموده است: این دعا برای حضرت صاحب الزمان، صلوات الله علیه وآله و عجل الله فرجه و فرجنا معه، می‌باشد و مستحب است که در چهار عید بزرگ، شب و روز جمعه خوانده شود. در این نسخه دعای شریف ندبه از ورق ۱۷۳ شروع شده، در ورق ۱۷۶ پایان می‌یابد. با توجه به اینکه مؤلف کتاب «مزار قدیم ناشناخته است، نمی‌توان به عنوان یک منبع موثق به آن اعتماد کرد، فقط می‌توان آن را مؤیدی بر نقل ابن مشهدی، از ابن ابی قره، از بزوفری قرار داد. ۵. رضی الدین علی بن موسی بن طاووس حلی سیدابن طاووس در کتاب گرانقدر «مصباح الزائر» در بخش زیارت‌های حضرت ولی عصر، ارواحنا فداه، شش زیارت نقل کرده، آنگاه دعای ندبه را به عنوان هفتمین زیارت، به نقل از «محمد بن علی بن ابی قره از «محمد بن حسین بن سنان بزوفری روایت کرده و فرموده است: این دعا برای حضرت صاحب الزمان، صلوات الله علیه، می‌باشد و مستحب است که در اعیاد چهارگانه خوانده شود. (۴) وی همچنین در کتاب شریف «اقبال نیز تعدادی از دعا‌های اعیاد اسلامی را می‌شمارد، آنگاه می‌فرماید: دعای دیگری است که بعد از نماز عید و در هر یک از اعیاد چهارگانه خوانده می‌شود. (۵) آنگاه دعای ندبه را نقل می‌کند و در پایان می‌افزاید: هنگامی که از دعا فارغ شدی، مهبیای سجده در برابر پروردگار باش و بگو آنچه را که ما با سندهای خود از امام صادق، علیه السلام، روایت کردیم، که فرمود: پس از این دعا گونه راست خود را بر زمین بگذار و بگو: «سیدی سیدی... کم من عتیق لک... ای عزیز ای جمیل. (۶) از این تعبیر استفاده می‌شود که سید بن طاووس علاوه بر مزار کبیر طریق دیگری برای دعای ندبه داشته است، زیرا در مزار کبیر و مزار قدیم این قسمت اخیر وجود ندارد و سید تصریح کرده که آنرا

ص: ۵۷

- ۱- این اختلاف صفحات مربوط به شماره گذاری است و گرنه نسخه آل البیت تصویری از نسخه مرحوم مرعشی است.
- ۲- الطهرانی، آغا بزرگ، الذریعه، ج ۲۰، ص ۳۲۲.
- ۳- اشکوری، همان، ج ۲، ص ۶۸.
- ۴- ابن طاووس، السید علی، مصباح الزائر، ص ۴۴۶-۴۵۳.
- ۵- همان، اقبال الاعمال، ص ۲۹۵.
- ۶- همان، ص ۲۹۹.

با سندهای خود از امام صادق، علیه السلام، روایت کرده است. ۶. مولی محمد باقر مجلسی علامه مجلسی دعای ندبه را در کتاب گرانسنگ «بحار الانوار» به نقل از «مصباح الزائر» سید بن طاووس نقل کرده (۱) و در پایان فرموده: محمد بن مهدی در مزار کبیر فرموده است: محمد بن علی بن ابی قره گفته: من دعای ندبه را از کتاب ابوجعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری نقل کرده ام. (۲) علامه مجلسی در کتاب «زاد المعاد» نیز دعای شریف ندبه را نقل کرده و در سرآغاز می فرماید: و اما دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید حقه و تاسف بر غیبت حضرت قائم، علیه السلام، به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق، علیه السلام، منقول است، که سنت است این دعای ندبه را در چهار عید بخواند، یعنی: جمعه، عید فطر، عید قربان و عید غدیر. (۳) علامه مجلسی همچنین در کتاب «تحفه الزائر» به دنبال اعمال سرداب مقدس می فرماید: سید و شیخ محمد بن مهدی نقل کرده است از محمد بن علی بن [ابی] قره، که او نقل کرده است از کتاب محمد بن حسین بن سفیان بزوفری، «دعای ندبه از برای صاحب الزمان، علیه السلام، را و مستحب است که در عیدهای چهارگانه بخواند و آن دعا این است. آنگاه دعای ندبه را نقل فرموده است. (۴) به طوری که خوانندگان گرامی ملاحظه فرمودند، علامه مجلسی، قدس سره، در کتاب «زاد المعاد» تصریح فرموده بر این که دعای ندبه با سند معتبر از امام جعفر صادق، علیه السلام، روایت شده است، و در مقدمه کتاب «تحفه الزائر» ملتزم شده است که در این کتاب تنها زیارات، ادعیه و آدابی را ذکر نماید که با سندهای معتبر از ائمه دین، صلوات الله علیهم اجمعین، نقل گردیده است. (۵) ۷. سید محمد طباطبایی یزدی علامه جلیل القدر، صدر الدین سید محمد طباطبایی یزدی، (م ۱۱۵۴ ق.) در آغاز کتاب گرانقدر خود: «شرح دعای ندبه متن دعای ندبه را با استناد به روایت رسیده از امام جعفر صادق، علیه السلام، روایت کرده است. (۶) ۸. سید حیدر کاظمی علامه بزرگوار سید حیدر حسنی کاظمی، (م ۱۳۶۵ ق.) در کتاب ارزشمند «عمده الزائر» دعای ندبه را به نقل از سید بن طاووس و دیگران روایت کرده است. (۷) ۹. محدث نوری محدث بزرگوار مرحوم حاج میرزا حسین نوری، (م ۱۳۲۰ ق.) در کتاب گرانسنگ «تحیه الزائر» دعای ندبه را به نقل از مزار کبیر، مزار قدیم، و مصباح الزائر سید بن طاووس روایت کرده است. (۸) ۱۰. صدرالاسلام همدانی دبیر الدین، صدرالاسلام، علی اکبر همدانی، (م ۱۳۲۵ ق.) در کتاب ارزشمند «تکالیف الانام تحت عنوان تکلیف سی و چهارم می نویسد: این دعای مبارک از کثرت اشتها کالشمس فی رابعه النهار است. خوب است در هر جمعه دوستان آن حضرت، ارواحنا فداه، از مرد و زن، در مسجدی از مساجد، یا معبدی از معابد، اجتماع نموده، این دعای مبارک را با کمال تضرع و زاری و ناله و سوگواری و با نهایت حزن و اندوه و بی قراری، بخوانند و گریه کنند و بر غیبت آن شمس تابان و فقدان آن جان جهانیان توجه کنند و ضجه و آه سرد

ص: ۵۸

۱- المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۴ - ۱۱۰.

۲- همان، ج ۱۰۲، ص ۱۱۰.

۳- المجلسی، محمدباقر، زاد المعاد، ص ۴۸۶، چاپ سنگی.

۴- همان، تحفه الزائر، بدون شماره صفحه، چاپ سنگی.

۵- همان، ص ۲.

۶- صافی گلپایگانی، لطف الله، فروغ ولایت، ص ۳۳.

٧- الكاظمي، سيد حيدر، عمدہ الزائر، ص ٣٥٢-٣٥٩.

٨- النوري، حسين بن محمد تقى، تحيه الزائر، ص ٢٤٨.

از دل پر درد کشند. و چنین مصیبت عظمی را سهل شمارند و چنین داهیه کبری را آسان نیندارند، که از غیبتش اسلام بکلی از میان رفته و تنها اسمی از آن باقی مانده، «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدینا». کفر و فسق و فجور و ناسپاسی تمام کره ارض را فرا گرفته، آنچه پیدا نیست آثار مسلمانی است و آنچه پیدا و ظاهر است آثار شیطانی. همه در وادی غفلت، حیران و در تپه ضلالت و جهالت، سرگردان و تابع جنود شیطان و عاصی بر حضرت صاحب العصر و الزمان. الله م عجل فرجه و سهل مخرجه بمحمد و آله الطاهرین. (۱) آنگاه متن دعای ندبه را (از صفحه ۱۹۰ تا صفحه ۱۶۹) آورده، از استاد خود (مرحوم حاج میرزا حسین نوری) نقل فرموده که استاد اعظم، فرموده اند: مستحب است در روز و شب جمعه خواندن دعای ندبه معروفه، که متعلق است به آن حضرت. و فی الحقیقه، مضامین آن سوزنده دلها و شکافنده جگرها و ریزنده خون از دیدگان کسانی است که اندکی از شربت محبت آن جناب نوشیده اند و تلخی زهر فراقش به کامشان رسیده است. در روز جمعه، بلکه در شب آن نیز - چنانکه در یکی از مزارات قدیمه، که مؤلف آن معاصر شیخ طبرسی صاحب احتجاج است، مروی است - باید خوانده شود. (۲) سپس افزوده است: مؤلف گوید: از جمله خواص خواندن این دعای مبارک آن است که در هر مکانی و موضعی که خوانده شود با حضور قلب و اخلاص کامل، و ملتفت مضامین عالیه فائقه، و عبارات و اشارات نامیه رائقه آن بودن، توجه و التفات مخصوص حضرت صاحب العصر و الزمان، ارواحنا فداه، در آن مکان و محل، بلکه حضور به هم رسانیدن آن حضرت است در آن مجلس. چنانکه در بعض موارد و موارد اتفاق افتاده است. آنگاه داستانی را از مرحوم ملا زین العابدین سلماسی نقل فرموده است. (۳) ۱۱. ابراهیم بن محسن کاشانی عالم ربانی شیخ ابراهیم بن محسن کاشانی، (م ۱۳۴۵ ق.). در کتاب ارزشمند «الصحیفه الهادیه و التحفه المهدیه که با تقریظی از مرحوم آیه الله حاج سید اسماعیل صدر، بیش از یک قرن پیش منتشر شده، متن دعای ندبه را به نقل از باب مزار کتاب بحار الانوار نقل کرده است. (۴) ۱۲. میرزا محمدتقی موسوی اصفهانی نادره زمان، عاشق صاحب الزمان، حاج میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی (م ۱۳۴۸ ه ق.). در کتاب شریف «مکیال المکارم» بیش از یکصد دعای ماثور از امامان نور، برای دوران غیبت آن خورشید جهان افروز نقل کرده، از جمله دعای مبارک ندبه را به نقل از علامه مجلسی و محدث نوری آورده است. (۵) صاحب مکیال علاوه بر کتاب یاد شده، در کتاب «وظیفه مردم در غیبت امام زمان، علیه السلام نیز به عنوان وظیفه پنجاه و دوم می فرماید: در روزهای جمعه، عید غدیر، عید فطر و عید قربان، دعای ندبه را که متعلق به آن جناب است و در زادالمعاد مسطور است، با حالت خوش و توجه بخواند. (۴۱) ۱۳. محدث قمی خاتم المحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی، (م ۱۳۵۹ ق.) در

ص: ۵۹

۱- همدانی، علی اکبر [صدرالاسلام]، تکالیف الانام، ص ۱۸۸.

۲- همان، ص ۱۹۷.

۳- همان

۴- فیض الکاشانی، محمد محسن، الصحیفه الهادیه، ص ۷۵-۸۹، چاپ سنگی.

۵- الموسوی الاصفهانی، السید محمدتقی، همان، ج ۲، ص ۹۳-۱۰۰.

کتاب شریف «مفاتیح الجنان که در اثر اخلاص مؤلف بزرگوارش در شرق و غرب جهان منتشر است و در خانه هر یک از شیعیان اهل بیت، یک یا چند نسخه از آن یافت می شود، در ضمن اعمال سرداب مقدس و زیارت‌های حضرت صاحب الزمان، علیه السلام، دعای شریف ندبه را به نقل از «مصباح الزائر» سید بن طاووس، قدس سره، روایت کرده است. ۱۴. شیخ محمدباقر فقیه ایمانی عاشق پاکباخته حضرت ولی عصر، ارواحنا فداه، مرحوم حاج شیخ محمد باقر فقیه ایمانی، (م ۱۳۷۰ق.) که از ۷۷ اثر تالیفی خود، ۲۷ مجلد آن را به کعبه مقصود، قبله موعود، حضرت صاحب الزمان، علیه السلام، اختصاص داده، در کتاب پر ارج «فوز اکبر» متن دعای ندبه را (از صفحه ۱۱۵ تا ۱۲۵) آورده، بر خواندن آن تاکید فراوان نموده، و انگیزه آن را در سه عنوان بیان فرموده است: ۱. برای روشنی چشم انسان با مشاهده جمال آن حضرت. ۲. برای رفع هم و غم آن حضرت. ۳. به قصد تعجیل در امر فرج. (۱) ۱۵. سید محسن امین مورخ کبیر، سید محسن امین عاملی، مؤلف اعیان الشیعه. (م ۱۳۷۱ق.) متن دعای ندبه را در کتاب «مفتاح الجنات» آورده است. (۲) اگر بخواهیم از همه کتب ادعیه و زیاراتی که دعای ندبه را نقل کرده اند یاد کنیم، دامنه سخن طولانی و از حوصله یک مقاله خارج می شود، از این رهگذر دامن سخن فرا می چینیم و بحث گسترده را به فرصتی دیگر موکول می کنیم و علاقه مندان را به آثاری که مستقلاً در این رابطه به رشته تحریر در آمده، ارجاع می دهیم. (۳) به تجربه ثابت شده که وجود اقدس حضرت ولی عصر، ارواحنا و ارواح العالمین فداه، به مجالس و محافل که دعای ندبه در آن خوانده می شود، عنایت خاصی دارند، و در برخی از آثار مکتوب به برخی از این عنایتها اشاره شده است و اگر خداوند توفیق دهد تعدادی از آنها را در فرصتی گرد آورده به مشتاقان تقدیم می کنیم، در اینجا فقط اشاره ای کوتاه به فهرست آنها داریم: ۱. داستان ملا زین العابدین سلماسی در سرداب مقدس، که صدرالاسلام همدانی آن را نقل کرده است. (۴) ۲. داستان مرحوم آیه الله حاج میرزا مهدی شیرازی که مرحوم علامه قزوینی برای نگارنده نقل فرموده است. ۳. داستان مرحوم آیه الله میرجهانی، که نگارنده مکرر از زبان خودشان استماع نموده است. ۴. داستان تعدادی از نیکبختان، که مرحوم نهایندی بدون واسطه از خود آنها نقل کرده است. (۵) ۵. داستان گروه دیگری که مرحوم محدث نوری با سند متصل نقل کرده است. (۶)

ص: ۶۰

-
- ۱- فقیه ایمانی، محمدباقر، فوز کبیر، ص ۱۱۸.
 - ۲- امین العاملی، السید محسن، مفتاح الجنات، ج ۲، ص ۲۶۰.
 - ۳- برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: ۱- پاسخ ما به گفته ها، مهدوی مرتضوی، سید محمد، چاپ ۱۳۵۱ ش. قم، ۱۲۰ صفحه رقی. ۲- تحقیقی درباره دعای ندبه، استادی، رضا، چاپ ۱۳۵۱ ش. قم، ۷۲ صفحه رقی. ۳- فروغ ولایت در دعای ندبه، صافی گلپایگانی، لطف الله، چاپ جدید ۱۳۷۵ ش. قم، ۱۴۸ صفحه رقی. ۴- مدارک دعای شریف ندبه، صبوری قمی، جعفر، چاپ ۱۹۷۷ م. تهران، ۴۰ صفحه. ۵- نشریه منتشر بها انوار دعاء الندبه، رشاد زنجانی، شیخ محمدباقر، چاپ ۱۳۵۱ ش. تهران، ۵۶ صفحه رقی. ۶- نصره المؤمنین، در حمایت از دعای ندبه، عبدالرضا ابراهیمی، چاپ ۱۳۵۲ ش. کرمان، ۱۸۱ صفحه رقی. کتابشناسی توصیفی عناوین بالارا در «کتابنامه حضرت مهدی، ج ۱، ص ۱۹۶ و ۲۲۴، ج ۲، ص ۵۵۴ و ۶۳۷، ۷۵۰ و ۷۵۱ ملاحظه فرمایید. مرحوم آیه الله حاج شیخ محمدباقر صدیقین، متوفای ۱۴۱۴ ه. هفت جزوه، تحت عنوان: «درسهایی از ولایت منتشر نموده، که یکی از آنها را به دفاع از دعای ندبه اختصاص داد. در مجله وزین و علمی «مکتب اسلام نیز مقالاتی

- در این رابطه انتشار یافت. (سال سیزدهم، شماره های ۷، ۶، ۸ و ۹) در این زمینه آثار دیگری نیز چاپ و منتشر شده، که عناوین آنها در «کتابنامه حضرت مهدی، علیه السلام آمده است. (ج ۱، ص ۳۴۶ - ۳۴۸)
- ۴- همدانی، علی اکبر [صدرالاسلام]، همان، ص ۱۹۷.
- ۵- نهاوندی، العبقری الحسان، ج ۲، ص ۱۰۱ و ۱۹۸.
- ۶- النوری، حسین بن محمدتقی، دارالسلام، ج ۲، ص ۲۲۴.

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر کز آتش درونم، دود از کفن برآید بی گمان آن نعمت فرا نعمتها که «ایران را عظمت بخشید و نزد محبان به کرامت نشاند، موهبتی جز «ولایت نبود، هدیه ای آسمانی و عزتی ازلی به بلندای جاودانگی ابدی... شیعه ایرانی با تولد نوزادش شهادتین را به گوش او زمزمه می کند؛ صلاهی ولایت علی، علیه السلام، را به جان کودک می نوازند... با یاد حسین، علیه السلام، به بلوغش می رساند و به عشق «مهدی، علیه السلام، قربانی راه ولایتش می کند. آنچه در ذیل می خوانید، نمونه اشعاری است مؤید همین علقه؛ که بر برخی از سنگ قبر شهدای همیشه زنده این مرز و بوم، حک شده است. با تشکر از برادر ارجمندمان آقای «محمد کاظم که با دیده ظریف و عبرت بین خویش، سنگ قبور گلزار شهدا را در شهرهای مختلف بررسی نموده و اشعاری را که همگی آکنده از شوق دیدار و وصال «موعود» است؛ در مجموعه ای جمع آوری کرده و ارسال داشته اند. در تاریخ فرهنگ و ادبیات کشور ما «شعر» یکی از هفت وادی عشق است که تناوری و طراوت و شادابی خود را از سرشتهای پاک و آسمانی دریافت کرده است. پیوند عمیق مردم این سرزمین با شعر، از دیرباز تا کنون بر هیچ کس پوشیده نیست و حضور

شاعرانه ای که در همه مراحل رشد و بالندگی تا واپسین دم حیات، همراه و همگام با لحظه های زندگی این ملت بوده است؛ در جای جای ادبیات ما خود را نشان می دهد. دعاها و مناجاتها، حماسه و حماسه پردازیها، صمیمیتها و تفاهمها، اشکها و لبخندها، شادبها و غمها، جشنها و سوگواریها در بستر شعر و شاعری شکوفا شده و به زندگی روح بخشیده اند. رخداد عظیم و سترگ «انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷، دگرگونی عمیقی را در تاریخ فرهنگ و تمدن این مرز و بوم به وجود آورد و تاثیرات ژرفی در نظام فکری، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور بر جای نهاد که تجلی فرهنگی آن در عرصه هشت سال دفاع مقدس؛ و نیز تاثیر آن بر جریانهای موجود در جامعه را می توان از زوایا و ابعاد گوناگون مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد. از بعد فرهنگی ادبیات این روزگار و بویژه مقوله شعر به دلیل ویژگیهای خاصی که نسبت به سایر مقوله های فرهنگی و هنری دارد؛ بیشترین حضور، گستردگی، تاثیر پذیری و تاثیر گذاری و همدلی را با لحظه های پر فراز و نشیب دفاع مقدس درخودداشته و محمل و مرجع مناسبی را برای آیندگان که، تحقیق پیرامون شکل گیری «فرهنگ دفاع مقدس را دنبال می کنند، فراهم نموده است. در میان مقوله های «شعر دفاع مقدس شعرهای حک شده بر روی سنگ مزار شهیدان سرآمد اشعاری است که بار ارزشی، اعتقادی، حماسی و فرهنگی دفاع مقدس را به نحوی شایسته و بایسته نشان می دهند و در پهنه میهن اسلامی و در دیوانهای گلزار شهدای هر شهر و روستا، پراکنده اند اشعاری که از اعماق دلهای خانواده معظم شهدا، همزمان و یا اردتمندان آنها برخاسته

و بر سنگ قبور شهدا، حک شده و لاجرم نیر بر دل‌های مشتاق و آگاه خواهد نشست. هان! به کجایی و چه داری به پیش با خیرم ساز ز احوال خویش خوب گشودی ز تجلی جان دیده به دیدار امام زمان روز ازل عشق ترا بنده بود نام محمد به تو زینده بود آمل / امامزاده ابراهیم (ع)، مزار شهید محمد احمدی راد خفتگان عشق را ایام درمان خواهد آمد غم مخور آخر طبیب دردمندان خواهد آمد آنقدر بر کردگار خویشتن امید دارم که شفا بخش دل امیدواران خواهد آمد مهدی (عج) موعود غمخوار ضعیفان خواهد آمد یوسف گمگشته سوی پیر کنعان خواهد آمد تهران، بهشت زهرا (س)، شهید محسن حیدری آماده ایم اگر جان، خواهد ز ما خمینی این گفته خمینی نهضت ادامه دارد هنگام فتح مهدی پایان انقلاب است باید گذشت از جان در راه دین و قرآن تهران، بهشت زهرا (س)، شهید حمیدرضا عابدی پاکبازان دل به یزدان بسته اند دل ز عشق زندگی بریده اند از گلوی شاه مظلومان حسین گویا «هل من معین بشنیده اند دست مهدی را به هنگام وداع از خلوص دین همی بوسیده اند در نجات دین ز خود بیخود شدند با شجاعت بر عدو شوریده اند نخل دین را آبیاری تا کنند این چنین در خون خود غلتیده اند دو برادر «قامت و آن یک» رحیم گل ز گلزار حسینی چیده اند زنجان، مزار پایین شهر، شهیدان قامت و رحیم بیات در ره اسلام و امام زمان جان من ای دوست بود ارمغان قم، گلزار شهدا، شهید حسن عبداللهی گر شهیدم من، رو سفیدم من با شهادت خدمت مهدی رسیدم من اصفهان، گلزار شهدا، شهید علی مولایی در کربلای ایران، روح خدا حسین است با رهروان بگویند او رهبر شهید است تنها کجا دهد جان در دامن بیابان آنجا که دست مهدی زیر سر شهید است بوی حسین خیزد از لاله های سرخس خاک گلستان ما تا بستر شهید است اصفهان، گلزار شهدا، شهید سید محمدحسین هاشمی نجفی برای دفن شهدا امام عصر آمده رسد صدای الامان! بیا تو صاحب الزمان! اصفهان، سنگ مزار شهیدان، رمضان سنایی، غلامرضا میرمحرمان، سیداصغر جوزانی، خداداد علی آقایی، سید محسن مدنی مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریاد رسی می آید تبریز، وادی رحمت، تابلو مزار شهید ناصر اسدزاده جوانت عاشق تک تاز، مادر خدا را راستین سرباز، مادر! که تا بفشاردم بر سینه خودبین آغوش مهدی باز، مادر! مشهد،

خواجه ربیع، شهید سیدعلی کرمی عاشق مهدی به راهش جان فشانی کرد و رفت قدر دان با دادن خون قدردانی کرد و رفت مشهد، خواجه ربیع، شهید حمید قدردان جوان تا چشمه عشق در جهان می نوشد آلاله ز خاک عاشقان می جوشد در پهنه خاک تا قیام مهدی خون «حسن ظهوریان می جوشد مشهد، خواجه ربیع، حسن ظهوریان جهان را به خدای خویش بفروخت جواد سرمایه آخرت بیندوخت جواد دلباخته شمع رخ مهدی بود پروانه صفت به جبهه گر سوخت جواد مشهد، بهشت رضا(ع)، شهید جواد رهنما مسوز از داغ من مادر منال از سوگ من خواهر من بر سینه و بر سر که مهدی می رسد آخر مشهد، بهشت رضا(ع)، شهید سید ابوالفضل خدای حسینی ای خفتگان به بستر خون خوش بیارمید کاید امام عصر و کشد انتقامتان مشهد، بهشت رضا(ع)، شهیدان محمد و حمیدرضا ساقی از شیرخوار این قوم تا نازنین جوانش یا اصغر شهید است یا اکبر شهید است تنها کجا دهد جان در دامن بیابان آنجا که دست مهدی زیر سر شهید است نجف آباد، گلزار شهدا، شهید حسینعلی ملکزاده خوشا سیمای آن دلدار دیدن حضور حضرت مهدی رسیدن خدا را دیدن و خود را ندیدن بت وابستگیها را شکستن نجف آباد، گلزار شهدا، شهید جواد نجفیان یوسفا باز آ که ما مشتاق دیدار توایم ای امید خلق عالم ماه کنعان العجل دشمنان دین حق دست ستم بگشوده اند گشته ایران سر بسر از خون گلستان العجل دوستان را ببین در راه تو جان برکف اند پیروی کردند از اسلام و قرآن العجل اصفهان، گلزار شهیدان، حسین اشرف زاده شکر خدای را که از این گلستان ما تقدیم شد گلی به امام زمان ما نطنز، امامزاده رقیه خاتون، شهید حسین رضایی ای حضرت مهدی بیا یکدم نظر کن سوی ما شد خاک ایران لاله گون در دشت و صحرا واژگون قبر حسین بی یاور است از سرزمین کربلا- این کربلای دیگر است جسم جوانان غرق خون سر بی تن و تن بی سر است ای آسمان خون گریه کن تهران، بهشت زهرا(س)، شهید سید مصطفی یاسینی، در میان مقوله های «شعر دفاع مقدس شعرهای حک شده بر روی سنگ مزار شهیدان سرآمد اشعاری است که بار ارزشی، اعتقادی، حماسی و فرهنگی دفاع مقدس را به نحوی شایسته و بایسته نشان می دهند.

زلزله شدیدی مدینه را می لرزاند. دیوارها بشدت تکان می خورد و سقفها در حال ریزش بود، مدینه می رفت تا دهان باز کند و ساکنانش را ببلعد. مردم وحشت زده و بی تاب از خانه های خود بیرون زده و در بقیع گرد هم آمده بودند. ناله و شیون مردمان به آسمان بال می گشود و ضجه کودکان و زنان بر گنبد کبود ناخن می کشید. شاید بقیع شاهد دردآورترین روز حیات خویش بود، روزی که نه بعضی بر نعش مرده خود، بلکه همگی بر سرنوشت مختوم به مرگ خویش می نالیدند. زمان زمان حکومت خلیفه دوم بود، او ناتوان و مستاصل خدا را می خواند و اصحاب آمین می گفتند و مدینه همچنان بر خود می لرزید. در این هنگام خلیفه مردی را طلبید، مردی مشکل گشا و چاره ساز، مردی که زمین تنها از او فرمان می برد و زمان تنها بر او اقتدا می کرد. آری او نیک می دانست که این گره به دستان دست خدا گشودنی است. خلیفه با بر زبان آوردن نام ابوالحسن اذهان پرتشویش و افکار بی تدبیر را بر نام علی معطوف ساخت. علی آن اجابت کننده دعوت مضطربین، دیگر زبانی نبود که عقده خود نگشاید، یا علی نگوید و مدد نخواهد و علی آمد. در مرکز بقیع ایستاد، مردمان چون حلقه ای نگین وجودش را در آغوش گرفتند و

چشمان بهت زده شان را بر چهره پر ابهت او دوختند. نفسها در سینه محبوس بود و زبانها در تبعید کلام. تو گویی همگان در انتظار آن بودند تا ببینند چگونه پدر فرزند بی تابش را از جنب و جوش باز می دارد. و علی پای بر زمین سایید و لب بر کلام گشود: «ای زمین تو را چه می شود؟» آرام و باوقار چونان همیشه، با یک دنیا هیبت، هیبتی که فقط درخور حیدر بود. و صورت تراب که گویا بی تاب نوازش نعلین ابوتراب بود آرام گرفت. آری پیامبر علی را وعده کرده بود که چنین خواهد شد و علی همان انسان است، انسانی که قرآن می فرماید: و قال الانسان مالها. (۱) زمین از لرزش خود خسته، آسمان از دام شیون گسسته، اضطراب در مردمان نشسته و استیصال از آنان رخت بر بسته بود و علی!... او دیگر به چه کار می آمد؟... دیگر کسی را با علی کاری نبود. گاه، گاه تنهایی او بود و آن، آن غریبی وی. آری آنان علی، آن اول مظلوم هستی را دیگر بار تنها گذاشتند و رفتند. چرا که علی باید مشکلات را حل می کرد و دردها را دفع. به مردم چه که دردهای علی را چه کسی باید درمان کند؟ به آنان چه که بر غصه های علی چه کسی باید گوش جان سپرد؟ این کار از چاه خوب برمی آمد و مردم این را خوبتر می دانستند. کسی علی را برای علی نمی خواست، هیچ کس علی را برای علی نمی خواست. و ما... و ما فرزندان همان مردمیم که فرزندش مهدی را برای خود می خواهیم، می خواهیم تا ما را از لرزش زمانه و زلزال مظالم برهاند. بانا توانی و استیصال بر گرد او حلقه زده ایم - اگر زده ایم! - تا بر جامعه انسانها جامه صلح بپوشاند و بر زندگیهای خسته رخت آسایش تن کند. به ما چه که مهدی در غربت است آن هم در میان شیعیانش؟ به ما چه که حجت خدا از ما چه می خواهد؟ مهم آن است که ما از او چه می خواهیم. پس یا بن الحسن نیا! به خدا که اگر بر ادعای مهر دوستان مهر صحت بزنی، لاف زنان عشق تو اول کسانی خواهند بود که تو را رها می کنند و آنگاه تو همچون به میراث گذارنده غربت - پدرت علی مجبور می شوی به در خانه تک تک شیعیان بروی و آنان را به عهد و پیمانشان یادآور شوی. عهدی که در درون دوران غیبت با تو بسته اند و جز شماری اندک از تبار مقداد و سلمان و اباذر هرگز به آن وفا نخواهند کرد. هرگز. چرا که اگر جز این بود، تو تا به حال آمده بودی. پس به خاطر خدا نیا، چرا که ما هنوز تو را برای خود می خواهیم، نه خود را برای تو. ای غایب از نظر به خدا می سپارمت جانم بسوختی و به دل دوست دارم ماخذ: کنزالفوائد علامه کراچکی تفسیر شریف کنزالدقائق، ج ۱۴.

ص: ۶۶

در نشست قبلی از این سخن گفتیم که آینده جهان و جهان آینده چگونه مورد بحث مکاتب مختلف واقع شده و دیدگاههای کلی و طبقه بندی ویژه ای را که برای این موضوع می توان عرضه کرد؛ فراروی خوانندگان عزیز قرار دادیم و همچنین درباره اراده و نقش انسان در این موضوع گفتگو شد. در ادامه این نشست در حضور حجه الاسلام سبحانی و حجه الاسلام پارسانیا بحث را پی می گیریم و خواهش می کنیم که مطلبی را که از جلسه قبل باقی مانده بود ادامه دهند. حجه الاسلام سبحانی: در جلسه گذشته بحثی را در تفسیر تاریخ جهان داشتیم. جناب آقای پارسانیا نظریه ای را ارایه کردند که من درباره آن نظریه سؤالی مطرح کردم. فرمایش ایشان بدرستی نقدی بود بر یک دیدگاه رایج در دنیای غرب که امروزه هم در جامعه ما کم و بیش از آن سخن گفته می شود و آن «تاریخی کردن امور و به نسبت کشاندن ارزشها و فرهنگها و از آن جمله دین است. فرمایش ایشان این بود که اساسا ارتباط انسان با حقیقت توحید و فرایند دیانت و ایمان را بکلی از صحنه تاریخ بدور داریم و از آن نسبت فراتر رویم. به این ترتیب می توانیم از در افتادن در نسبت تاریخی بپرهیزیم. سؤالی که می خواهم مطرح کنم این است که اگر قرار باشد که ایمان و دینداری را از تاریخ بیرون ببریم، آن وقت نقش انسان در تاریخ چه می شود؟ ما در دین یک نقش برای انسان قائلیم در ارتباط با عالم هستی و یک نقش قائلیم در ارتباط با جامعه و تاریخ. بعد اجتماعی دین که انسان بر اساس ارزشهای دینی سرنوشت خودش را تعیین می کند همین بعد دوم است. اگر ما ارتباط با حق را به آن سوی تاریخ حواله دادیم و یک امر فرا تاریخی دانستیم، بالاخره در باب حضور اراده انسان در تاریخ و سرنوشت سازی و مسئولیت پذیری انسان هم باید تئوری مان را ارایه کنیم. حجه الاسلام پارسانیا: در جلسه قبل مطرح شد که دو نحوه نگاه به زندگی اجتماعی انسان و تاریخی او می توانیم داشته باشیم؛ یک نگاه دنیوی و یک نگاه دینی. با طرح نگاه دینی بود که سؤال شما پیش آمد، در آنجا با استفاده از برخی آیات بیان شد که انسان یک نسبتی با خداوند سبحان دارد و این نسبت قبل از همه امور در متن واقعیت او نهفته است، و در متن وجود و حقیقت اوست چندان که اگر خود را ببیند، رب خود را مشاهده می کند، او را ارایه می دهد، «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، (۱) «و لا- تکونوا کالذین نسوا لله فانساهم انفسهم (۲) [کسی که خدا را فراموش می کند؛ خداوند خود را از یاد او می برد] این نسبت آنقدر دقیق است که

ص: ۶۷

۱- سوره حشر (۵۹)، آیه ۱۹.

۲- ر.ک: المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲؛ ج ۵۸، ص ۹۱ و ۹۹.

«من عرف نفسه فقد عرف ربه در این عبارت حداقل این است که زمان مطرح نیست چون جمله شرطیه است. پس معنای حدیث این نیست که انسان اگر اول خود را بشناسد؛ بعد خدا را می شناسد، معنا این است که انسانی که خود را می شناسد، خدا را می شناسد. این انسان از آن جهت که در تاریخ است یک نسبتی با خود دارد و یک نسبتی با پدر، مادر، محیط و جامعه دارد و نسبت با خود مقدم بر همه آنهاست. لذا در ادامه آیاتی که در سوره اعراف بود سخن از این بود که مبادا بگویند که پدر، مادر، محیط، خانواده، بودند که ما را به کفر و شرک کشاندند، شما از آن گفته این استفاده را کردید که پس نسبت انسان با خداوند یک نسبت تاریخی نیست و کفر و شرک است که تاریخی است. در جلسه پیش بیان شد که این نسبت چگونه به تاریخ وارد می شود و چه نقشی را در تاریخ ایفا می کند. در توضیح این مطلب عرض می شود که نسبت انسان با خداوند یک صورت و چهره فردی دارد و یک چهره اجتماعی. گاهی این نسبت در جامعه ظهور پیدا می کند و گاهی پیدا نمی کند. سخن بر سر این است که این انسان در تاریخ چه کاره است؟ آنگاه که اعراض از حق می کند و به سوی فرهنگ موجودی که دور از خداوند است، روی می آورد و از آن تغذیه می کند و آن را باور می کند، با اراده خود این مسیر را طی می کند باز اراده اوست «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (۱) تغییری در قومی حاصل نمی شود؛ مگر آنکه تغییر در نفسهای آنها به وجود بیاید. لذا این انسان است که با قوم، با پدر، با مادر و با جامعه همراهی و همکاری می کند؟ و همین انسان می تواند با آنها همراهی و همکاری نکند زیرا آن ارتباط بی تکلیف و بی قیاس را دائماً با پروردگار خود دارد یعنی درهای آسمان بر روی افراد باز است و فتح و گشایش برای فرد همواره ممکن است. اما با فتح فردی الزاماً فتح اجتماعی پیش نمی آید. انسانی که ایمان می آورد، تسلیم نمی شود و حرکت خودش را در برابر واقعیت اجتماعی موجود شکل می دهد، استقامت می کند ایمان می آورد، هجرت می کند، جهاد می کند، ستیز می کند، اما چهره غالب اجتماعی ممکن است چهره او نباشد تا اینکه «...کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله...» (۲) اگر عده مؤمنی باشند که اینها ایمان قوی داشته باشند؛ چه بسا بتوانند فضای عمومی فرهنگ را تحت تاثیر قرار بدهند، اگر جامعه ایمان آورد آن وقت فتح آسمانی یک چهره اجتماعی پیدا می کند و در این صورت جامعه مصداق این آیه شریفه می شود که: «و لو ان اهل القری، امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض» (۳) سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۲. (۴) و آن چیزی که وعده داده شده است یعنی رسیدن مستضعفین به پیروزی هنگامی است که آن ولایت الهی ظاهر بشود. حضرت مهدی، علیه السلام، مظهر ولایت خاتم است، مظهر ولایت عام و مطلق است، حضرت علی، علیه السلام، از این ولایت بهره مند است اما آن چیزی که در حضرت مهدی، علیه السلام، هست این است که در او این ظهور و بروز اجتماعی است و در نزد پیامبر، صلی الله علیه و آله، این ولایت در کمون هست. حقیقت ولایت یک حقیقت واحد است، چهره اجتماعی پیدا کردن وعده الهی است. با وجود اینکه عصر علی، علیه السلام، عصر ظهور این ولایت نیست ایشان فعالیت خود را دارد و عمل خود را می کند و برای تبلیغ، ابلاغ و گسترش فرهنگ توحید،

ص: ۶۸

۱- سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۱.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۹.

۳- سوره اعراف

فعالیت می کند، شرک هم در قبال ایشان فعالیت خود را دارد. کفر هم فعالیت خود را دارد و این ستیز یک ستیز مستمر تاریخی است. انسان نمی تواند با فضای غالبی که پیدا می شود خود را توجیه کند. هدایت خداوند به صورت الهامات الهی همواره انسان را در برمی گیرد. «الم نجعل له عینین و لسانا و شفقتین و هدیناه النجدین (۱)» این دو راه در پیش پای انسان است و انسان در تاریخ یکی از آن دو راه را می پیماید. حجه الاسلام سبحانی: غرض من هم همین است. این که ارتباط انسان با حقیقت حق یک ارتباط بی تکلیف است، در آن سخن نیست. از سوی دیگر، این که ارتباط با حق، محصول روابط اجتماعی باشد یا لزوماً تاثیرات اجتماعی بیافریند و تاریخ سازی کند؛ این هم ادعای باطلی است و قابل قبول نیست. اما سخن در این است که ارتباط ما با حق و حقیقت هستی وقتی می خواهد ظهور عینی بیابد در جامعه نمود پیدا می کند. چرا یک ولایت در نظام اجتماعی تحقق پیدا می کند و روند تاریخ را دگرگون می سازد و در یک جا این نسبت تحقق پیدا نمی کند؟ وابستگی میان آن چهره ارتباط با حق و این چهره ارتباط با جامعه چگونه است؟ در ارتباط میان این دو چهره چه منطقی حاکم است؟ اگر با یک نگاه دیگر به مساله نگاه کنیم به نظرم عناصر مفقوده ای را باید در جامعه پیدا کنیم، باید به سنتهای حاکم بر تاریخ مراجعه کنیم. آن عناصر است که نسبت ما را با حق تبدیل می کند به نسبت ما با جامعه. یعنی باز هم اراده انسان است که روابط اجتماعی را شکل می دهد اما این اراده بر اساس یک نظام و یک سازمان اجتماعی است که رخ می دهد. این جاست که نقش انسان و منطق تاثیرگذاری انسان در جامعه و تاریخ باید معلوم شود. اجازه می دهید من به مطلبی پردازم که ناظر بر سخن جناب پارسانیا هم هست. عبارت قشنگی را فرمودند که من برای تاکید کلامشان بیت زیبایی را از حافظ در خاطر دارم که می گوید: آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست چشم میگون لب خندان دل خرم با اوست گر چه شیرین دهنان، پادشاهانند ولی او سلیمان زمان است که خاتم با اوست این بیت زیبای حافظ ناظر بر وجود مبارک حضرت ولی عصر، علیه السلام، است. مطلبی را که اشاره می فرمایید، من به این صورت به آن می پردازم که سنتهای نهفته در میانه هستی اعم از آنچه که مربوط به عوالم پنهان و پوشیده است و چه آنها که میانه پدیدارهای مادی است؛ سنتهای لایتغیری هستند که نهاده شده اند و آدمی بواقع اگر اشراف و آگهی درباره آن سنتها پیدا کند می تواند با همونوا کردن خودش با آن سنتها و همراه شدن با آنها در مسیری گام بردارد و پای در راهی بگذارد که به صورت فشرده و خلاصه در عبارت زیبای «انا لله و انا الیه راجعون» اعلام شده است، آنچه که اتفاق افتاده از آنجاست که آدمی با عدول از این سنتها و چشم پوشی از آنها حسب قدرت اختیاری که دارد عمل دیگری را آغاز می کند، همه آنچه که در عرصه زمین جاری می شود؛ و در صورت مادی که وجه نازله آن است و در صورت فرهنگی که وجه عالیتر از آن است با یک نگاه و تفکری که درباره عالم و آدم پیدا می شود؛ ظهور پیدا می کند و آن تفکر ناظر به عهدی است که آدمی می بندد، یعنی عهدی که بسته می شود، این عهد

حاکی از آن نگاه و تفکر است و جایگاه عالم و همچنین نگاه او را نسبت به هستی معلوم می کند، نحوه بودن در عرصه خاک را هم معلوم می کند. در آن جایی که عهد می بندد با حضرت رب الارباب «و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم، قالوا بلی (۷) این عهد را اعلام می کند و پاسدار این عهد می شود، می آید که همنا با همه سنتهای نهفته در میانه هستی به سوی یک مقصد معین و به سوی یک غایت معین حرکت کند. خودش هم نقش دارد به خاطر آن عهد، وقتی عهد را تغییر می دهد، دیگر با هر که باشد این عهد را می بندد، گیریم که این عهد را با خودش ببندد چنانکه در عرصه جدید و تاریخ جدید بشر امروز و بشر غربی عهد را با نفس اماره خودش می بندد. وقتی این عهد را با خودش می بندد راه به سوی دیگری پیدا می کند و غایت دیگری فراروی او قرار می گیرد که این ایت بی گمان مطلوب آنکه که تمامیت هستی را بنا کرده و مقصدی را برای آدمی فراهم کرده نیست. حجه الاسلام پارسانیا: عرض من درست همین جاست که آیا این پیمان صرفاً یک پیمان فردی است با حق متعال و یا این پیمان جنبه اجتماعی و تاریخی هم پیدا می کند؟ یعنی صرف پیمان فردی شما با حق کافی است تا بتوانید یک ارتباط صحیح با جامعه و تاریخ پیدا کنید یا در دنبال آن پیمان اول باید پیمانهای بعدی هم صورت بگیرد؟ ساز و کار پیمانهای بعدی، روابط و سنتهایی که آن پیمانهای بعدی را در بستر تاریخ رشد می دهد و نظام اجتماعی صالحین را تشکیل می دهد و جامعه را به آن نقطه موعود، می رساند، مساله دیگری است، که در جای خود باید بحث شود. خدمتتان عرض کنم آنچه که درباره مردم و نحوه حضورشان در عمل اجتماعی قابل گفتگو است ناظر بر آن است که ما اینها را چگونه نگاه می کنیم. من عموم مردم را در ادوار مختلف در سه گروه جا می دهم؛ گروهی که عوام مردم هستند و اینها نسبتشان با عالم ملک است و کار ملک هم به قول حافظ: «کار ملک است آنکه تدبیر و تامل بایش. آن نسبتی با عالم ملک و خاکی پیدا می کند و در میان همین ملک هم مشغول تدبیر و تامل می شود. گروه دوم که نسبت به گروه اول قلیل اند و اندک اند اهل ادب و فرهنگ اند و نحوه بودن در میانه زمین را تعلیم می دهند و گروه اول را مؤدب می سازند. اما گروه دیگری که مقامشان فراتر از این دو گروه است، مردان اهل تفکر و تذکرند و عهد هم از همین جا آغاز می شود. سخن من ناظر بر این است که معلمان حقیقی، متفکران اند که اینها متذکرند درباره عالم و آدم، وقتی که اینها عهدی را می بندند دریافت کلی ای پیدا می کنند که معمولاً در خلوت آنها حاصل می شود. به وسیله گروه دوم که اهل ادب و فرهنگ اند؛ آن عهد و آن دریافت و آن پیمان جاری و ساری می شود و در میان عموم مردم و عوام مردم منتشر می گردد. ما مشکلات و مسائل را در میان عالم خاکی و در میان مناسبات مادی مردم می بینیم و معمولاً وقتی می خواهیم طراحی کنیم برنامه سازی کنیم برای اصلاح امور بغلط از آن ساحت سوم که نازلترین ساحت است شروع می کنیم و این گروه

و جمع کثیری که حسب ادبشان و حسب آنچه که دریافته اند تربیت شده اند و عهدی را دارند که چه بسا با عهد حقیقی سازگاری نداشته باشد. اگر بنا بر این باشد که دگرگونی به وجود بیاید، این دگرگونی باید اول در میان اهل ادب حاصل شود که معلمان گروه عمومی هستند و اگر بخواهد عهدی بسته شود پیش از آنکه این عهد مربوط به عموم مردم باشد و حتی مربوط به اهل ادب باشد مربوط به گروه متفکران است، یعنی آنها وقتی ناظر به نحوه زیستن مردم خودشان می شوند و نحوه حضور جماعت و امت را در عرصه تاریخ می بینند و از فراز و بلندی به آنها نگاه می کنند جایگاهشان را در عرصه تاریخ، درمی یابند، و متوجه می شوند آنچه رخ داده حسب چه عهدی است. و این عهد آیا نسبتی با حقیقت هستی دارد یا نسبت ندارد؟ آنها وقتی عهد را نو می کنند جماعت زیر دست خودشان را هم تابع می سازند. عهد پیش از آنکه مربوط به عموم مردم باشد، مربوط به اینهاست ولی از آنها آغاز می شود و سرایت پیدا می کند در میان دیگر مردم و در میان عموم مردم جاری می شود و یک نوع همسوئی و همگرایی به وجود می آید و رفتن به سوی یک مقصد، در غیر اینصورت اگر این عهد، توسط گروهی که معلمان اصلی هستند تازه نشود و این عهد بسته نشود، و تنها در قول و بیان لفظی گفتگو از عهد به میان بیاید، ممکن است که مردم درباره اش گفتگو کنند، حتی جشن بگیرند، شیرینی هم بخورند، اما اتفاقی نخواهد افتاد. من این مطلب را اگر اجازه داشته باشم ارتباط می دهم با همین موضوعی که درباره آن گفتگو می کنم. وقتی که ما اعتقاد به موضوع مهدویت داریم و گفتگو از آینده جهان می کنیم، این سؤال پیش می آید که چگونه است که ما شیعیان، اعتقاد به موضوع مهدویت داریم میلاد امام عصر، علیه السلام، را جشن می گیریم، همه ساله شیرینی هم می خوریم لیکن این اعتقاد و باور نسبتی با عمل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ما پیدا نمی کند، ناظر بر دگرگونی کلان در سطوح مختلف حیات ما نمی شود. این حکایت می کند که مردم یک عهد پنهان دارند که دارند با آن زندگی می کند و تمام مناسبات فرهنگی و مادی خودشان را در نسبت با آن عهد سامان می دهند و در نیمه شعبان از یک عهد گفتگو می کنند که با آن نسبت حقیقی پیدا نکرده اند یعنی به سمتش نرفته اند، این عبارت را حضرت صاحب، علیه السلام، زیبا بیان می کنند: «اگر شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتشان دهد - به عهدی که با ما داشتند وفا می کردند، همانا فیض دیدار ما از آنان سلب نمی شد» یعنی اینکه فیض دیدار از ما سلب شد، بخاطر این است که آن عهد را ندارند. می خواهم بگویم ما درباره آن عهد که حضرت اشاره می کنند گفتگو می کنیم. اما مناسبات خودمان را در وجه مختلف در نسبت با عهد دیگری سامان می دهیم. از این جاست که این تعارض، در این امر باعث می شود که ناظر بر بروز بحران و ناهنجاریها بشویم. حجه الاسلام پارسانیا: حضرت عالی یک مقدار بحث را روی مکانیزم اجتماعی حضور یک فرهنگ بیان کردید که خودش

یک قسمت از بحث است و یک فاز جدیدی از بحث است. اما آن چیزی که سؤال آقای سبحانی متوجه آن است این بود که این عهد که یک هویت آسمانی و ثابت هم دارد و در دسترس بشر هم هست؛ چگونه وارد تاریخ می شود. ورود این به تاریخ به واسطه انسان است، انسانی که با خدا عهد بسته است و بر آن باقی می ماند. انسان یک چهره الهی و وجهه ربانی دارد یک روئی هم به عالم و به طبیعت دارد و حلقه این اتصال به وجود همین انسان است. انسان وجود مقیدی است که ربطی به آن وجود مطلق دارد و او به تاریخ وارد می شود حالا چگونه در تاریخ عمل می کند و عمل او در تاریخ چه اثری دارد؛ سنتهای خداوند در مسیر تاریخ کار خودش را می کند. آیا این خواص و نخبگان هستند که در تاریخ نقشهای اول را ایفا می کنند، یا عوام هستند؟ خواص تا هنگامی که در میان عوام به ظهور نرسیده باشند. نخبگان تا هنگامی که با دیگر مردم ارتباطی نهادینه نداشته باشند و تا هنگامی که مردم هم منقلب نشده باشند و رسالت خود را انجام ندهند و با آن رسالت هماهنگ نشوند آیا تحول رخ می دهد؟ و یا این تحول باید در نفس انسانها بطور عام شکل بگیرد. علی ایحال آن کسی که این عهد را دارد؛ وارد تاریخ است؛ عمل خودش را می کند، ممکن است امام حسین، علیه السلام، باشد و عمل او به مسلخ رفتن و شهادت باشد، ممکن است علی، علیه السلام، باشد ممکن است ائمه معصومین باشند. اما هیچ کدام از این بزرگواران علیرغم آنکه عمل خود را انجام می دادند، ولایت ظهور اجتماعی پیدا نکرد. آنها عمل اجتماعی می کردند و با عمل خود البته پیام عهد و ولایت الهی را در تاریخ حفظ می کردند، و آن نور را نگذاشتند خاموش بشود. اینکه مکانیزمهای اجتماعی برای فراگیر شدن آن نور چیست؟ این یک بحث دیگری است که از حوصله این گفت و گو خارج است و دقت مناسب خود را می طلبد و البته شما وارد این بحث شدید و بحث ضروری و لازمی هم هست. امام رضا، علیه السلام، می فرماید: «عمل انسانها حجاب می شود تا خداوند پوشیده بشود» و گرنه آنکه پوشیده نیست، گناه انسانها و عمل انسانهاست، البته یک سطح از عمل همان اعتقاد است، یعنی خود اعتقاد بخشی از عمل است لذا زنده ماندن ذکر این ایام و جشن گرفتن برای آن خودش بخشی از عمل است اما همه عمل نیست، ذهن انسان هم بخشی از وجود انسان است. جامعه ای را در نظر بگیرید که یاد در او زنده نباشد، یاد در جامعه کار خودش را می کند. اما این یاد باید هر چه قویتر باشد تا جایی که همه روابط و اعمال فردی و اجتماعی را تفسیر کند، اگر این کار انجام شد و سازماندهی اجتماع مناسب با آن پدید آمد آن موقع آن عهد که چهره فردی دارد چهره اجتماعی پیدا می کند. حجه الاسلام سبحانی: بحث بنده در همین جا بود و اعتقاد دارم که این نحوه

نگاه به انسان یک نگاه فردگرایانه در جامعه و تاریخ است. شما می فرمایید که انسان به همان میزان که ایمان بیاورد و این ایمان را تقویت کند و در حوزه روابط فردی خودش با خدا بدرستی عمل کند، همین موجب می شود که جامعه صالح به وجود آید، می خواهم عرض کنم اینجا یک حلقه مفقوده میان حالات فردی و روابط اجتماعی وجود دارد. حجه الاسلام پارسا: من نمی دانم شما چطور این برداشت را دارید، من عرض می کنم این باید عمل بکند، عمل انسان، عمل اعم از این است که اجتماعی باشد یا فردی، عمل اجتماعی هم عمل فرد است یعنی فرد در ارتباط با اجتماع عمل دارد می کند. حجه الاسلام سبحانی: سؤال من این است که عمل اجتماعی چگونه انجام می گیرد؟ ببینید ما در بحث مهدویت هستیم، در آیه شریفه داریم «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون (۱)» ما در سراسر قرآن می بینیم که «ایمان»، «عمل صالح همراه و همگام با یکدیگر مطرح می شود و هیچ جا ایمان بدون عمل صالح مطرح نیست، قرار است زمین در عصر موعود به انسانهای صالح برسد. یقیناً این عمل صالح بعد فردی و اجتماعی دارد هر دو را داراست. کم نبوده اند کسانی که در عمل فردی راسخ بودند اما امام زمان خودشان را حمایت نکردند. شما ممکن است پاسخ دهید که تمام آن کسانی که در زمان معصوم بودند و امام را یاری نکردند عمل فردی آنها باطل بوده است، من نمی توانم چنین قضاوتی را در تاریخ داشته باشم. ما مؤمنانی را داریم که از جهت فردی ظاهراً مؤمن اند ولی ولایت پذیر نیستند، این ایمان ابعاد اجتماعی پیدا می کند. یعنی آن زمانی که رفتار اجتماعی فرد می خواهد بر اساس ایمان و جهت گیریها شکل بگیرد، آنجاست که مشکل شروع می شود. شما انسانهای مؤمنی را در جامعه خود ما می شناسید که در رفتار اقتصادی و اجتماعی شان مؤمنانه و صالحانه عمل نمی کنند، همه آنها را نمی شود به نداشتن تقوی متهم کرد. اگر مناسبات اجتماعی خودش صالح و غیر صالح داشته باشد و مناسبات صالح از غیر صالح شناخته شده نباشد، حتی انسانی که در دل باور به خداوند متعال دارد در روابط و سازمان اجتماعی دچار حیرت و انحراف می شود. شما می بینید انسانهای صالح را که عمل غیر صالح اجتماعی انجام می دهند و نظام و روابط اجتماعی ناسالم آنها را وامی دارد که چنین عملی را انجام دهند. می خواهم از این جا به نکته دیگری اشاره کنم که هم با جلسه گذشته و هم با این جلسه ارتباط دارد و آن این است که در جامعه موعود، انسانهایی هستند که ایمان و عمل صالحشان از بعد فردی فراتر رفته و شکل اجتماعی پیدا کرده است. اگر می گوئید جامعه موعود تشکیل نمی شود چون انسانهای صالح در آن حدی که در جامعه موعود نیاز هست وجود ندارد، منظور این نیست که مؤمنان کم هستند بلکه انسانهای مؤمن ولایت پذیر که تشخیص روابط اجتماعی درست از غلط را بدهند و حاضر باشند بر پیمان خودشان در مناسبات اجتماعی پایدار بمانند، آنها اکنون نیستند. من تفاوت بین «جامعه موعود» و «جامعه موجود» را در این می بینیم که، در جامعه موعود، عمل صالح تبلور اجتماعی پیدا می کند و در آن جامعه، دیگر ملاکها و معادله ها در روابط فردی و اجتماعی دقیقاً روشن است. و همین معنا است که می توانیم بگوییم که در عصر ظهور، امام الگویی است برای رفتار فردی و اجتماعی انسان. همین مطلب را اجازه می خواهم که در ادامه صحبت شما به این شکل مطرح کنم که، ما اگر در میان عمل فردی و عمل اجتماعی مردم تعارض می بینیم خود این حکایت از

این می کند که در واقع نوعی بحران وجود دارد، گاه این بحران در میان مناسبات مادی بروز می کند گاهی در میان مناسبات فرهنگی - ادبی؛ که در هر صورت وقتی ما بحران را در میان مردمان مشاهده می کنیم باید متوجه باشیم که این بحران حکایت از تعارض در دریافتهای کلی دارد یعنی نگاه به هستی، دریافت کلی، تعاریف، جایگاه آدم، نقش او در عرصه هستی، گویا که از دو منشا دارد جواب می گیرد، در وجه فردی، از جایی تعاریف را اخذ می کند، در وجه عمل اجتماعی و عمومی می آید از جای دیگری اخذ می کند. حجه الاسلام سبحانی: یعنی الگویی را می گیرد که این الگو با آن مبانی فردی رفتار و اندیشه انسان سازگاری ندارد. موعود: و این زمینه هایی را برای تعارض به وجود می آورد، معمولا وقتی که اهل تفکر، دانایان، و متذکران به حقیقت خودشان در عرصه حیات عمومی، فرهنگی و مدنی مردم حضور پیدا نمی کنند و نمی توانند حضور پیدا کنند، این تعارض و این بحران به شکل وحشتناکی بروز می کند که ما در طول تاریخ حیات مسلمین شاهد این موضوع هستیم که از وقتی که پای معصومین از حیات تاریخی و فرهنگی و مدنی مردم قطع می شود، مناسبات مختلف مردم را خلفا و پادشاهان سامان می دهند؛ یعنی کسانی که دریافتهایشان از جای دیگر است که شرک آلود است و اگر امکان این به وجود می آمد که دانایان و متفکران و به صورت خاص، مقام عظمای ولایت، امکان پیدا می کرد که عمل و نظر را همزمان با هم در میان مردم جاری و ساری و نظارت بکنند، تعارض از بین می رفت. در شرایطی که ما می خواهیم مطالعه کنیم و ببینیم چگونه می شود دریافتی را عمومی کرد و جاری کرد و مناسبات عمومی مردم را هم متناسب با آن دریافتهای سامان داد، نیازمند به این می شویم که چند مطلب را ملاحظه کنیم، که این بحث هم شاید جایش اینجا نباشد و آن هم مربوط به مطالعات کلان و مطالعات استراتژیک می شود، به این صورت وقتی که مبدا دریافت معلوم شد، منبع نظر معلوم شد و متناسب با آن مبانی غایت تعریف شد، مقصد نهایی تعریف شد، حالا وقتی بنابر این است که متناسب با آن دریافت، آن مبانی و آن غایت تعریف شده، عموم مردم آماده بشوند و شکل بگیرند، گفتگو از تعلیم و تربیت به میان می آید، یعنی مجرای مسیری که امکان تعلیم و تربیت فراهم می شود از طریق آن، یعنی جوامع از مجرای نظام تعلیمی، نظام تربیتی می گذرند، بچه هایی بیرون می آیند، آدمهایی تربیت می شوند که دریافت کلی شان مشترک و واحد است، از یک منبع تغذیه کرده و مهیا شده اند که آن دریافتهای را در میان مناسبات مادی جاری کنند، اگر مؤمن به آن عهد شده باشند و تضمین قلبی حاصل شده باشد، اینها وقتی می آیند در عرصه عمل و زندگی اجتماعی میان مناسبات خودشان، به هر چه که دست بزنند رنگ آن دریافت را به آن می دهند، لذا برنامه ریزی کلی و کلان، بلافاصله بعد از آن تعلیم و تربیت (نظام تعلیم و تربیتی) امکان این را فراهم می کند که آن دریافت کلی و یا آنچه را که ما از آن به عنوان عهد گفتگو کردیم، امکان جاری شدن در بستر تاریخ و زمان را پیدا بکند. حجه الاسلام پارسانیا: بنده با صحبت شما موافق هستم، شما درباره ساز و کارهای اعمال

و کنشهای اجتماعی بحث کردید و فرصت آن نیست تا بنده وارد این بحث شوم و اما این بحث منافاتی با آنچه عرض شد ندارد بلکه در طول آن است. عمل در زندگی اجتماعی، سنتهای ویژه خود را دارد، در واقع فرد دو نوع عمل دارد، عمل فردی در ارتباط با خود و عملی که ارتباط با جامعه دارد. و این هر دو باید دگرگون شود تا ولایت جنبه اجتماعی پیدا بکند یا دین جنبه اجتماعی پیدا بکند و نظام صورت دینی پیدا بکند. حجه الاسلام سبحانی: در همین جا وقتی بخواهید عمل اجتماعی، در مفهوم دقیق آن، صورت بگیرد یک واسطه نیاز دارد. این که از نظام تعلیم و تربیت، سخن گفتند، امروز دنیای مدرن عملاً در دستور کارش قرار داده که نظام تعلیم و تربیت را در جامعه و بر اساس سازمان اجتماعی پیاده کند، یعنی دیگر لازم نیست که حتما بروند در مکتبی، در مدرسه ای درس بخوانند تا رفتار خاص، باور خاص و ارتباط خاص را برقرار کنند، امروز برنامه ریزی و مهندسی اجتماعی به شما می گوید که چگونه عمل کنید و چه مسیری را انتخاب کنید تا گرایشها، بینشها و کنشهای انسان در راستای اهداف از پیش تعیین شده حرکت کند. من نمی خواهم این مطلب را مطلق کنم، ولی می خواهم بگویم، ارتباط اجتماعی در خلا اتفاق نمی افتد، اینجا یک منطق و معرفت واسطه بین ایمان فردی و رفتار اجتماعی واسطه می شود. این که می فرمودند: «اگر پیمان در اجتماع اجرا بشود» من می گویم که این پیمان نیاز به یک منطق و معرفت دارد، همانطوری که شما می گوید برای ارتباط با حق شرایط و معرفتی لازم است و فرد باید مراحلی از سیر و سلوک را بپیماید. عین این سخن در روابط اجتماعی هم صادق است، باید یک سلوک اجتماعی در مهندسی جامعه اتفاق بیفتد، یعنی باید همان ارزشها، اصول و مبانی در بستر تاریخ و جامعه شکل پیدا بکند. و این بستر اجتماعی واسطه می شود تا انسان در این نظام تربیت بشود. به هر حال انسان از طریق نظام و ارتباط است که جهت گیری نهایی خود را دنبال می کند. آیا در ارتباط با این موضوع که معرفت را ضروری دانستید طریق ویژه ای را پیشنهاد می کنید؟ یعنی وقتی معرفت درباره این کل حاصل شد، که وجهی هم برمی گردد به آینده جهان و جهان آینده، این معرفت حاصل شد این دریافت عمومی و فراگیر می شود و امکان نیل به آن مقصد را فراهم می کند، طریق ویژه ای را برای نشر این معرفت آیا پیشنهاد می کنید؟ حجه الاسلام سبحانی: خیر، من می خواهم بگویم که مشکل ما اصلاً در عدم دسترسی به خود آن معرفت است، ما هنوز به چنین معرفتی دست نیافته ایم. امروز وقتی می گویند بیاید نظام اقتصادی جامعه را ترسیم کنید، به شما فرمول و معادله ای را می دهند که کاملاً انگیزه ها و رفتار اجتماعی انسان را شکل می دهد، یعنی انسان مادی می تواند براحتی در چنین نظامی سلوک کند و اهداف و تمتعات مادی خود را در همین روابط تامین کند. اما سؤال این است: اگر انسان بخواهد در یک جامعه ای «مسلمان زندگی کند و مؤمن بماند و عمل اجتماعی صالح داشته باشد، شما چه الگویی را توصیه می کنید؟ آیا تئوری مدیریت سالمی دارید که در آنجا دیگر انگیزه های مادی اصل قرار نگیرد، آنجا رقابت مادی و تلذذ مادی به عنوان محور برنامه ریزی نباشد؟

البته آن ارتباط فردی و وجودی با حق متعال به جای خودش درست است و اصل هم همان است ولی شبیه آن ارتباط باید در صحنه اجتماع و در تنظیم روابط به سوی یک هدف خاص اتفاق بیفتد، یعنی به معرفتی نیاز است که اساس برنامه ریزی قرار بگیرد که یک سوی آن وضعیت موجود و یک سوی آن وضعیت مطلوب باشد. در اینجاست که بحث از جامعه آرمانی مطرح می شود که آیا جامعه آرمانی که در الگوی توسعه شماسست، «جامعه مهدوی است با همان معیارها و شاخصها؟ یا نه در واقع شما یک الگوی دیگر و شاخصهای دیگری را مبنای برنامه ریزی و حرکت اجتماعی قرار داده اید. در یک کلام، همان طور که ارتباط انسان با خدا می تواند پایه ای برای یک زیست اجتماعی سالم باشد، روابط اجتماعی ناهماهنگ هم می تواند در ارتباط انسان با حقایق متعالی خلل و خدشه وارد سازد. این دو ارتباط را هرگز نمی توان از یکدیگر تفکیک کرد، بلکه یک دسته اصول مشترک بر هر دو حاکم است و آنها را هماهنگ و همسو می کند. سپاسگزارم. مطلبمان را در اینجا با این سخن ختم می کنیم که اگر این معرفت را ما اساس برنامه ریزی خودمان قرار بدهیم و مبتنی بر دریافت و معرفت بیابیم درباره مهندسی اجتماع گفتگو بکنیم، این امکان به وجود می آید که ما آرام آرام به سمت آن جامعه مطلوب سوق پیدا بکنیم و ان شاءالله روزی شاهد برگزاری جشن حقیقی میلاد امام عصر، عجل الله تعالی فرجه الشریف باشیم و جامعه مان را به سمت جامعه منتظران سوق بدهیم. اگر مبتنی بر این معرفت از هستی و غایت که خاص شیعه است، برنامه ریزی را آغاز نکنیم ناگزیر باید همواره این دوگانگی و این مواردی را که به نوعی حکایت از بحران درمیان مناسبتهاست شاهد باشیم. با عرض سپاس مجدد از این که قبول زحمت کردید. امیدواریم که چشمان همه ما ناظر جمال دل آرای او باشد.

قال رب فانظر الی یوم یبعثون قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم [شیطان] گفت: پرودگارا! پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده. فرمود: تو از مهلت یافتگانی، تا روز [و] وقت معلوم. (۱) بعد از آنکه شیطان بر انسان سجده نکرد و مقام خود را برتر از آن دانست که برای انسان خاکی تعظیم کند، خدا او را از رانده شدگان قرار داد و فرمود: «تا روز جزا بر تو لعنت باد». (۲) در این هنگام شیطان از خداوند خواست که او را تا روز برانگیخته شدن انسانها از قبر مهلت دهد و جواب شنید که: تو تا روز و وقت معلومی مهلت داری. او تا «یوم یبعثون مهلت خواست و خدا «یوم الوقت المعلوم بدو مهلت داد. سؤال این است که آیا بین این دو روز فرق است؟ و اگر هست به چه نحو است و چه نتایجی دارد؟ مرحوم علامه طباطبایی ذیل این آیه شریفه نکاتی را فرموده اند که باختصار نقل می شود. تفسیر ایشان از این آیه جالب و شیرین و در عین حال قابل تامل است: «با نظری گذرا به دو آیه معلوم می شود که روز «وقت معلوم با روزی که مردم برانگیخته می شوند، متفاوت است و حتما باید آن روز قبل از روز بعث باشد.» و سپس در ادامه استدلال می گویند: «اطلاق در آیه ۱۵ سوره اعراف که خداوند بدو فرموده تو از مهلت داده شدگانی با آنچه در سوره «ص و همین جا آمده است مقید می شود یعنی منظور روز وقت معلوم است.» (۳) ایشان در جواب این سؤال که آیا خود ابلیس از زمان آن روز خبر دارد یا نه می گویند: «این روز در علم الهی مشخص و مبین است که چه زمانی است. اما، آیا ابلیس هم می داند یا نه از آیه چیزی بر نمی آید.» علامه در ادامه جواب به نظری که می گوید شیطان آن روز را نمی داند مطلب را به بحث مورد نظر می کشاند و می فرماید: اینکه دوباره ابلیس گفته است: «همه را گمراه خواهم ساخت.» (۴) دلیل است که او تا زمانی که انسان در دنیا زندگی می کند کار خود را ادامه می دهد. پس از آیه «الی یوم الوقت المعلوم فهمیده می شود منظور تا آخر عمر انسانهایی است که در روی زمین زندگی می کنند و امکان اغوای آنها وجود دارد.» ایشان در تقویت این نظریه از قول «ابن عباس و اکثر مفسران اینطور ادامه می دهند که: «منظور از آن روز، آخرین روزهای تکلیف است و آن مربوط به نفخه اولی است که همه خلایق در آن از دنیا می روند. گویا این نظر مبتنی بر این است که ابلیس تا زمانی که تکلیف است و امکان مخالفت و معصیت وجود دارد زنده می ماند و آن هم

ص: ۷۷

۱- سوره حجر (۱۵)، آیه ۳۶ و ۳۸.

۲- همان، آیه ۳۵.

۳- ر.ک: طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۵۹ به بعد.

۴- سوره حجر (۱۵)، آیه ۳۹.

مدت عمر انسان در این دنیاست یعنی تا زمان نفخه اولی که همه مردم می میرند و بین این نفخه و نفخه دوم که در آن مردم برانگیخته می شوند ۴۰ سال یا ۴۰۰ سال بر حسب اختلاف روایات فاصله وجود دارد.» مرحوم طباطبایی با اینکه بدین طریق وجه فوق را تقویت کرده و روز وقت معلوم را به نفخه اولی تفسیر می کند اشکالی بدان کرده و آن را رد می نماید تا نظریه ای را که خود قبول دارد بیان و تقویت نماید. لذا می گویند: «وجهی که گفته شد خوب است و تنها یک اشکال دارد و آن اینکه در این نظریه آمده بود ابلیس تا زمانی که تکلیفی هست و امکان مخالفت و معصیت وجود دارد زنده می باشد» صاحب المیزان این ملازمه را یعنی ملازمه بین وجود تکلیف و وجود ابلیس را قبول ندارد و می گوید: «استناد معاصی به شیطان اقتضای بقای ابلیس را دارد تا زمانی که معصیت و گمراهی وجود داشته باشد، نه تا زمانی که تکلیف باقی است و دلیلی هم بر ملازمه بین معصیت و تکلیف در خارج نیست.» به عبارتی روشن تر ایشان می خواهند ملازمه بین وجود تکلیف و وجود ابلیس را نفی کند ولی ملازمه بین معصیت و ابلیس را ثابت نماید و بعد از آن ملازمه بین معصیت و تکلیف را نفی کرده و می گویند امکان دارد تکلیف باشد ولی معصیتی نباشد و وقتی معصیت نبود ابلیس هم نیست. مرحوم علامه از اینجا شروع به بیان اثبات زمانی می کند که تکلیف وجود دارد ولی هیچ معصیتی اتفاق نمی افتد و امکان فوق را در خارج واقعه ای می دانند که حتما اتفاق خواهد افتاد. در این باره می فرمایند: «حجت عقلی و نقلی وجود دارد که نهایت زندگی انسان نوعی سعادت است که انسانها را در بر می گیرد و جامعه انسانی به خیر و صلاح می رسد و جز خدا در روی زمین عبادت نمی شود و بساط کفر و فسوق برچیده می شود. زندگانی خالص و باصفا شده و امراض قلبی و وسوسه های درونی برطرف می گردد.» ایشان گرچه با عبارت حجت عقلی و نقلی تلویحا رسانده اند که منظورشان از آن روز چه روزی است، ولی بدان تصریح نکرده اند. اما، با توجه به استناد ایشان به بعضی از آیات در ادامه همین بحث و ذکر بعضی از روایات در بحث روانی نظر ایشان کاملا مشخص و معلوم می گردد که در نهایت چه می خواهند بگویند. در اینجا آیه ۱۰۶ سوره انبیاء را آورده اند: و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عباد الصالحون... و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد. هم ایشان در تفسیر این آیه بعد از بحث نسبتا مفصلی می فرمایند: «وجهی ندارد این آیه به یکی از دو وراثت اخروی و یا دنیوی مقید شود؛ چون اطلاق دارد و هر دو را در بر می گیرد» (۱) و منظور از وراثت دنیا را با اسناد به اخبار متواتری که از عامه و خاصه نقل شده است؛ ظهور اسلام یا ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، دانسته اند. مرحوم علامه در بحث روایی جمع بندی ای دارند که مرادشان را روشن تر نشان می دهد. در آنجا سه روایت نقل می کند، خلاصه آنها و نتیجه گیریشان را بیان می کنیم: در تفسیر البرهان از ابن بابویه از امام صادق، علیه السلام، درباره «انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم نقل شده که منظور روزی است که در صورت یک نفخه دمیده می شود و ابلیس می میرد (۲)» در تفسیر عیاشی

ص: ۷۸

-
- ۱- ر. ک: طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۳۰.
 - ۲- ر. ک: البحرانی، السید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۴۱. همچنین ر. ک: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۲۱، ح ۶۳.

از امام صادق، علیه السلام، روایتی نقل شده که وهب از حضرت سؤال کرد: «روزی که در آیه شریفه آمده چه روزی است؟ حضرت فرمود: یا وهب آیا تو گمان می کنی آن روزی است که خدا مردم را در آن مبعوث می کند؟ (خیر) ولکن خدای عزوجل او را مهلت می دهد تا روزی که قائم ما، علیه السلام، مبعوث شود و جلوی سر او را گرفته گردنش را می زند و آن روز، روز معلوم است (۱). در تفسیر قمی از قول امام صادق، علیه السلام، نقل شده که «یوم الوقت المعلوم روزی است که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، شیطان را بر روی صخره ای در بیت المقدس سر می برد. در توجیه این روایت علامه می فرماید: «این مربوط به اخبار رجعت است و در این معناومعنای قبلی روایات زیادی از اهل بیت، علیهم السلام، به دست ما رسیده است.» بعد از این بیان ایشان در جمع بین سه روایت دو راه را پیشنهاد می کند: اول: روایت اولی حمل بر تقیه شود که در این صورت ایشان روایت دوم و سوم را تقویت می کند. دوم: چون روایاتی که از ائمه، علیهم السلام، در تفسیر قیامت آمده است گاهی اوقات تفسیر به ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، شده اند و گاهی به رجعت و گاهی به قیامت معنا گشته اند، زیرا این سه زمان در ظهور حقایق مشترک هستند گر چه از جهت شدت و ضعف متفاوت اند پس می توان گفت که حکم یکی از آنها در دیگری نیز جاری است. و در انتها فرموده اند «فافهم ذلك (۸) از مجموع بیانات مرحوم علامه طباطبایی معلوم می شود که ایشان معتقدند در زمان ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، شیطان نابود می شود و سعی دارند آن را به نحوی اثبات نمایند. گر چه این نکته ایشان برخلاف جمهور مفسران که روز وقت معلوم را به ظهور مهدی تفسیر کرده اند، محتوایی شیرین و دلچسب به همراه دارد و ولی سؤالات و انتظارات زیادی را پیش می آورد که بعضا با آنچه خود ایشان در همین جا و جاهای دیگر المیزان فرموده اند منافات دارد. اما ما اظهار نظر بیشتر را به اهل علم و فضیلت حواله می دهیم و برای روح بزرگ و ملکوتی آن مرد بزرگ دعا کرده و از خداوند خواهانیم در خدمت قرآن کریم از تفسیر المیزان هر روز توشه ای بگیریم.

ص: ۷۹

۱- ر. ک: السلمی السمرقندی، محمد بن مسعود بن عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۶۲.

اشاره: ۱۱ مردادماه سالگرد شهادت آیه الله شیخ فضل الله نوری است، همو که امام راحل، قدس سره، درباره اش فرمود: ... مرحوم شیخ فضل الله، رحمه الله، ایستاد که: «مشروطه باید مشروعه باشد، باید قوانین موافق اسلام باشد» در همان وقت که ایشان این امر را فرمود و متمم قانون اساسی هم از کوشش ایشان بود، مخالفین، خارجیها که یک همچو قدرتی را در روحانیت می دیدند کاری کردند در ایران که شیخ فضل الله مجاهد مجتهد دارای مقامات عالیه را، یک دادگاه درست کردند و یک نفر منحرف روحانی نما، او را محاکمه کرد و در میدان توپخانه شیخ فضل الله را در حضور جمعیت به دار کشیدند. (۱) نون ۹۰ سال از شهادت آن رادمرد تاریخ مبارزات حق طلبانه مردم ایران می گذرد. اما یاد او زنده و تلاش او در حمایت از احکام دین تا مرز شهادت، الهام بخش همه دین مداران است. به این مناسبت قصیده زیبایی از آن شهید مظلوم را که در مدح حضرت صاحب الامر، علیه السلام، سروده است، با تضمین آقای محسن صافی گلپایگانی تقدیم همه دوستداران موعود می کنیم. روحش قرین رحمت باد. ای آنکه تویی صاحب اخلاق حمیده گیسوی تو چون شام و جمال تو سپیده دل وصل تو از یزد یکتا طلبیده «ای آن که کسی سرو چو قد تو ندیده چون لعل لب غنچه ز گلزار نچیده ای قطب جهان! کشف امان! مفخر آدم ای از همگان برتر و بالا و مقدم ای آیت یزدانی و ای حجت خاتم «چون نرگس مستت به همه گلشن عالم نه دیده چنین دیده و نه گوش شنیده هجران تو هرچند کشیده به درازا امید وصال تو هنوز است به دلها ماییم گل روی تو را طالب و شیدا «خضر ار لب لعل تو نمی کرد تمنا تا حشر به سر چشمه حیوان نرسیده تو لایق و شایسته هر مدح و ثنایی درد دل دلسوختگان را تو دوائی ما را نرسد آن که بگویم چه هایی «نشناخته گفتند گروهی که خدایی پس مد شناسای تو را چیست عقیده قدر و شرف برتر از اندیشه و افکار در وصف تو ما را نبود جرات اظهار آگه ز مقام تو بود حضرت دادار «واقف نشد از سر تو ای مخزن اسرار جز عارف چل ساله که در خرقة خزیده دلها همه در بحر وجودش شده فانی بی اوست بهار دل ما زرد و خزانی خورشید رخس کاش کند نورفشانی «می کرد تجلی اگر این یوسف ثانی دلباختگان، دل عوض دست بریده یک لحظه اگر پرده ز رویت بگشودی زنگ غم دلهای حزین را بزوددی از خرد و کلان،

ص: ۸۰

پیر و جوان دل بربودی «دانم به یقین گر به رخت پرده نبودی کس یوسف کنعان به کلافی نخریده ای خسرو خوبان که امیر دو جهانی تا هست جهان زنده و پاینده بمانی کی سوختگان غم خود را برهانی «در مردمک دیده و ازدیده نهانی پیدا و نهان، غیر خداوند که دیده هر دل نگرم گشته به زلف تو گرفتار روز همه بی ماه رخت هم چو شب تار بردار نقاب ای بت عیار ز رخسار «دانی ز چه در پای گل سرخ بود خار؟ از بس که به گلزار ز شوق تو دویده توفان بلا برده به این سو و به آن دست در بحر ستم کشتی توفان زده بشکست شمشیر فتاده به کف زنگی سرمست پرسیده ای از خار چرا نوک تو سرخست؟ از بس که به پای گل بیچاره خلیده ای دلبر مه پیکر زیبا و پرروی ای روی تو چون باغ جنان، نیکو و خوشبو دنبال تو تا چند به این کو و به آن کو «فاخته سان بهر تو با نغمه کوکو هر لحظه از این شاخ بدان شاخ پریده در آرزوی وصل گل لاله و سنبل در باغ شده بلبل خوشخوان به تغزل از فرقت گل داده ز کف صبر و تحمل «از چیست که بلبل شده دلباخته گل زین رو که یکی روز گلی دست تو دیده من در طلب وصل تو دنباله فرصت یک لحظه وصال تو مرا هست غنیمت دانم که در این راه چه رنجست و مشقت «زان روز که من باخته ام نرد محبت دانسته ام آخر به کجا کار کشیده عشق تو مرا مسلک و مهر تو مرا کیش در راه تو بگذشته ام از جان و سر خویش دل گشته ز هجران تو بی تاب و به تشویش «دیری است زند زلف تو اندر دل ما نیش افسون، نکند چاره این مار گزیده ای پادشه دادگر ای حجت منصور از پرده در آ ای که تویی آینه نور تا کی رخت از خلق، نهان گشته و مستور «پنهان ز عدویی، ز محبان ز چه ای دور؟ جانها به لب از، هجر تو ای ماه رسیده «ممتاز) به شب روز دعاگو و ثناجو هست از نظر لطف تو این طرفه قصیده روی تو فریبده و خوش نقش و دل آرا خال سیهت غارت دین کرده و دلها شهد لب تو هست مصفا و گوارا «جز شربت لطف تو نداریم تمنا حلوا به کسی ده که محبت نچشیده

ابن عربی و اعتقاد به عصمت امام مهدی، علیه السلام

ابن عربی در «الفتوحات المکیه می گوید: مهدی حجت خدا بر اهل زمان خود است و این یکی از مقامات انبیا است که امکان مشارکت دیگران نیز در آن وجود دارد. خداوند متعال خطاب به پیامبر خود می فرماید: قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيره انا و من اتبعني. (۱) به نظر می رسد کسانی چون «ابن حجر» بدون توجه به آیات قرآن موضوع مهدویت و به امامت رسیدن امام مهدی، علیه السلام، در سن پنج سالگی را انکار کرده اند که این ناشی از عدم درک درست ایشان است. رجوع شود به... ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۱۰۰. (۲) بگو: این راه من است. من و پیروانم، همگان را در عین بصیرت به سوی خدا می خوانیم. مهدی از پیروان پیامبر است. پس همچنانکه پیامبر در دعوت خود دچار اشتباه نمی شود، کسی هم که او را پیروی می کند، دچار اشتباه نمی شود. بلکه همان راه او را دنبال می کند. چنانکه پیامبر می فرماید: «... او راه مرا دنبال می کند و به خطا نمی رود». و این همان حالت عصمت در دعوت به سوی خداست. (۳) او در جایی دیگر از همین کتاب می نویسد: [وجود] مهدی رحمت است، چنانکه [وجود] رسول خدا، صلی الله علیه و آله، رحمت بود. خداوند متعال می فرماید: و ما ارسلناك الا رحمه للعالمين. (۴) و نفرستادیم تو را، جز آنکه می خواستیم به مردم جهان رحمتی ارزانی داریم. (۵) و در ادامه می نویسد: پیامبر، صلی الله علیه و آله، در مورد هیچ یک از ائمه دین چنین بصراحت نفرموده که: بعد از او می آید و راهش را دنبال می کند و اشتباه هم نمی کند. مگر در مورد مهدی. و همین گواهی می دهد که مهدی در بیان احکام عصمت دارد. چنانکه دلیل عقلی گواهی می دهد که رسول خدا در آنچه از جانب پروردگارش ابلاغ می کند، عصمت دارد. (۶) شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین به سند خود از جابر روایت کرده که امام باقر، علیه السلام، فرمود: ان العلم بکتاب الله، عزوجل، و سنه نبیه، صلی الله علیه و آله، لینبت فی قلب مهدینا کما ینبت الزرع علی احسن نباته، فمن بقى منکم حتی یلقاه، فلیقل حین یراه: السلام علیکم یا اهل بیت الرحمه والنبوه و معدن العلم و موضع الرساله. علم به کتاب خداوند، عزوجل، و سنت پیامبرش، صلی الله علیه و آله، چون گیاهی که به بهترین صورت

ص: ۸۲

۱- سوره یوسف

۲-، آیه ۱۰۸.

۳- ابن عربی، محمد بن علی، الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۳۳۲.

۴- سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۷.

۵- ابن عربی، همان، ص ۳۳۷.

۶- همان، ص ۳۳۷ - ۳۳۸.

بروید، در دل مهدی ما رویده است، پس هر کدام از شما زنده ماندید و او را دیدید، در زمان ملاقات با او بگویید: «سلام بر شما ای خاندان رحمت و نبوت و ای سرچشمه علم و جایگاه رسالت». (۱) در اینجا دو پرسش از سوی مخالفان مطرح شده که عبارتند از: ۱- چگونه ممکن است انسانی عمری به این طولانی داشته باشد؟ ۲- چگونه ممکن است پسر بچه ای که هنوز به سن بلوغ نرسیده به امامت برسد؟ اما در پاسخ پرسش اول باید گفت که عمر طولانی امری ممکن الوقوع است، چنانکه در قرآن کریم مورد حضرت نوح، علیه السلام، آمده و در میان مردم نیز انسانهایی با عمر طولانی فراوانند. خداوند متعال در مورد حضرت نوح، علیه السلام، می فرماید: و لقد ارسلنا نوحا الی قومه فلبث فیهم الف سنه الا خمسین عاما فاخذهم الطوفان و هم ظالمون. (۲) ما نوح را بر مردمش به پیامبری فرستادیم. او هزار سال و پنجاه سال کم در میان آنان بزیست. و چون مردمی ستم پیشه بودند، طوفانشان فرو گرفت. بعد از آن هم حضرت نوح سالهای طولانی در این دنیا زندگی کرد. اگر انسانی به دور از هیاهوی شهرها و فارغ از غوغا و جنجال آنها زندگی کند، این امکان برای او وجود دارد که صدها سال قوی، سالم و به دور از هر گونه بیماری و هر گونه دارویی که موجب کوتاهی عمر می گردد، زندگی کند. اساسا از نظر عقلی این امکان برای نوع انسان وجود دارد که اگر در برابر ناملازمات پایدار باشد، بیماریهای مختلف به سراغ او نیاید، و غذاهایی که امکان هضم آنها برای او وجود ندارد، توانش را فرسایش ندهد، مدت زیادی به زندگی خود ادامه دهد. از نظر دانشمندان علوم پزشکی و علوم اجتماعی، چون توان و قوای جسمانی انسان محدود و مشخص است و زندگی پیشرفته امروز سرعت این توان او را زایل می سازد و باعث کوتاهی عمر انسان می شود، بخلاف زندگی ابتدایی و ساده که توان و قوای جسمانی انسان را کمتر کاهش می دهد و به همین دلیل باعث طولانی شدن عمر انسان می گردد. (۳) پزشکان معتقدند: دلیل مرگ زودرس انسانهایی که در جوامع پیشرفته و متمدن زندگی می کنند، بیماریهایی ناگهانی است که بر آنها عارض می شود، بویژه بیماریهایی درونی که انسان تنها بعد از گذشت مدتی طولانی از بروز آنها آگاه می شود، زیرا دیر آگاه شدن از این بیماریها باعث گسترش بیماری در سراسر بدن و رسوخ آن در پیکر انسان و در نتیجه

ص: ۸۳

-
- ۱- الشیخ الصدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۱۸. همچنین ر.ک: المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۶، ح ۵.
 - ۲- سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۴.
 - ۳- ر.ک: النجار، عبدالوهاب، قصص الانبیاء، ص ۴۸.

از بین رفتن امکان معالجه می گردد. بنابراین اگر انسانی در زندگی مراقبت کامل بر احوال خود داشته باشد، و مواظب بیماریهایی که بر جسم او عارض می گردند باشد، بویژه بیماریهایی داخلی، که احتمال در امان ماندن کامل از آنها کمتر وجود دارد، این امکان برای او وجود دارد که صدها سال به زندگی خود ادامه دهد. البته به شرطی که حوادث و بیماریهایی که غالبا در اثر استفاده نادرست انسان از مواهب زندگی به سراغ او می آید، در کار نباشد. اما برای انسانهای شریف و بزرگواری که عنایت خدا شامل حال آنها شده، و در پناه حمایت کامل خداوندی قرار گرفته اند، امکان زندگی کردن به مدت طولانی وجود دارد. مگر نبود یونس پیامبر، علیه السلام، که خداوند درباره اش فرمود: *فالتقمه الحوت و هو ملیم فلولا انه كان من المسبحین للبت فی بطنه الی یوم یبعثون، فنبذناه فی العراء و هو سقیم و انبتنا علیه شجره من یقظین و ارسلناه الی مائه الف او یزیدون، فآمنوا فمتناهم الی حین.* (۱) ماهی ببلعیدش و او در خور سرزنش بود. پس اگر نه از تسبیح گویان می بود، تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند. پس او را که بیمار بود به خشکی افکندیم، و بر فراز سرش بوته کدویی رویانیدیم. و او را به رسالت بر صد هزار کس و بیشتر فرستادیم. آنها ایمان آوردند و تا زنده بودند، برخورداریشان دادیم. همچنین خداوند متعال درباره عیسی مسیح، علیه السلام، فرمود: *و قولهم انا قتلناالمسیح عیسی بن مریم رسول الله، و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و ان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه، ما لهم به من علم الا اتباع الظن، و ما قتلوه یقینا، بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزا حکیما.* و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیامه یکون علیهم شهیدا. (۲) و نیز بدان سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم. و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر برایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره او اختلاف می کردند. خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند. تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را یقین نکشته بودند. بلکه خداوند او را به نزد خود فرا برد، که خدا پیروزمند و حکیم است. و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر آنکه پیش از مرگش به او ایمان آورد و عیسی در روز قیامت به ایمانشان گواهی خواهد داد. این کلام خداوند که می فرماید: *«لیؤمنن به قبل موته»* پیش از مرگش به او ایمان آورد. دلالت بر این دارد که مرگ هنوز به سراغ حضرت عیسی، علیه السلام، نیامده و مرگ ایشان بعد از نزول از آسمان در زمان ظهور مهدی موعود تحقق می یابد. از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، روایت شده است که: *ان عیسی بن مریم لم یمت و انه راجع الیکم قبل یوم القیامه... عیسی پسر مریم نمرده است بلکه او پیش از روز رستاخیز به سوی شما برمی گردد. مرحوم طبرسی نیز می گوید: به طریق صحیح از پیامبر روایت شده که: «کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم، یعنی المهدی، علیه السلام، حال شما چگونه است زمانی که زاده مریم در میان شما فرود آید، در حالی که امام شما، یعنی مهدی از شماست. (۳) شایان ذکر است روایت یاد شده را «بخاری و «مسلم در صحیح خود روایت کرده اند. (۱۲) اما در مورد پرسش دوم که چگونه ممکن است پسر بچه ای که هنوز به سن بلوغ نرسیده به امامت برسد؟ باید گفت که وقتی در مورد بعضی از پیامبران بزرگ مشابه چنین رویدادی واقع شده است دیگر جایی برای پرسش باقی نمی ماند. (۴) الشیخ الصدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۱۸، المجلسی، محمدباقر، همان، ص ۳۷. (۵) خداوند متعال در مورد حضرت یحیی، علیه السلام، می فرماید: *یا یحیی خذ الکتاب بقوه و آتیناه الحکم صبیا.* (۶) ای یحیی، کتاب را به نیرومندی بگیر. و در کودکی به او دانایی [حکمت] عطا کردیم. در مورد حضرت عیسی بن مریم، علیهما السلام، نیز خداوند می فرماید: *فاشارت**

١- سورة صافات (٣٧)، آيه ١٤٢ - ١٤٨.

٢- سورة نساء (٤)، آيه ١٥٨ - ١٥٩.

٣- ر.ك: البخارى، اسماعيل بن ابراهيم، صحيح البخارى، ج ٤، كتاب الانبياء، ص ٢٠٥، ح ٤٩؛ النيشابورى، ابوالحسين مسلم بن الحجاج، صحيح مسلم، ج ١، كتاب الايمان، ص ٩٤، ح ٢٤٤-٢٤٦؛ ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج ٢، ص ٢٧٢ و ٣٣٦.

٤- سورة مريم

٥-، آيه ١٢.

٦- همان، آيه ٢٩.

اليه قالوا كيف نكلم من كان في المهد صبيا. قال اني عبدالله اتيني الكتاب و جعلني نبيا. و جعلني مباركا اين ما كنت و اوصني بالصلوه و الزكوه ما دمت حيا. (۱) [مریم] به فرزند اشاره کرد. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم؟ کودک گفت: من بنده خدایم، به من کتاب داده و مرا پیامبر گردانیده است. و هر جا که باشم مرا برکت داده و تا زنده ام به نماز و زکات وصیت کرده است.

* ضرورت وجود حجت

در مورد ضرورت وجود امام و لزوم شناخت او روایات صحیح بسیاری با تعابیر متفاوت به نقل از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، در کتابهای روایی اهل سنت وارد شده است که برخی از آنها به قرار زیر است: من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة. هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. من مات و لیس علیه طاعة امام فمیتة میتة جاهلیة. هر کس بمیرد و بر طاعت امامی نباشد مردن او مردن جاهلیت است. من مات و لا امام له مات میتة جاهلیة. (۲) هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است. مشابه این روایت در روایات اهل سنت فراوان است که ما به همین مقدار بسنده می کنیم. بنابراین بر هر مسلمان صالح اعتقاد به پیروی از امام زمان خود واجب است. البته امامی که به مقام عصمت رسیده و مصون از هر گونه اشتباه و لغزش است. چنانکه رسول خدا، صلی الله علیه و آله، معصوم بود. زیرا امام الگو و نمونه است و شایسته نیست که الگو و نمونه انسانها دچار لغزش و اشتباه گردد. آنچه گفته شد همان چیزی است که امامیه پذیرفته و مبنای اعتقاد آنها به ضرورت وجود امام منتظر، علیه السلام، گشته است.

ص: ۸۵

-
- ۱- ر.ک: ابن حنبل، احمد، همان، ج ۳، ص ۴۴۶ و ج ۴، ص ۹۶؛ النیشابوری، ابوالحسین مسلم بن الحجاج، همان، ج ۶، ص ۲۱ - ۲۲؛ البیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین، السنن الکبری، ج ۸، ص ۱۵۶؛ ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۵۱۷؛ الامینی، الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۵۹.
- ۲- سوره مائده (۵)، آیه ۳۵.

نکته دقیقتری که در اینجا مطرح است موضوع ضرورت وجود واسطه فیض الهی در جهان است، همو که نبودش موجب می گردد زمین ساکنانش را در خود فرو برد. به اعتقاد شیعه حجت‌های الهی، درهای رحمت خداوند و سرچشمه برکاتی هستند که از جانب خداوند به بندگانش ارزانی می شود. در قرآن کریم می خوانیم: یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله... (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و به درگاه او وسیله ای بیابید. و در آیه ای دیگر: اولئک الذین یدعون یتغون الی ربهم الوسیله ایهم اقرب... (۲) آنهایی که کافران به خدایی می خوانند، در صدد آنند که خود به درگاه پروردگارشان وسیله ای بیابند و مقرب ترین شوند... شیخ صدوق به اسناد خود از سلیمان بن جعفر روایت می کند که: سالت الرضا، علیه السلام، فقلت: تخلو الارض من حجه؟ فقال: لو خلت الارض طرفه عین من حجه لساخت باهلها... از [امام] رضا، علیه السلام، پرسیدم: آیا زمین از حجت خالی می شود؟ فرمود: اگر زمین یک چشم بر هم زدن از حجت خالی شود، ساکنانش را در خود می برد. ایشان همچنین از امام باقر، علیه السلام، روایت می کنند که: لو بقیت الارض یوما بلا امام منا لساخت باهلها و لعذبهم الله باشد عذابه. ان الله تبارک و تعالی جعلنا حجه فی ارضه، و امانا فی الارض لاهلها، لن یزالوا فی امان من ان تسیخ بهم الارض ما دما بین اظهرهم. (۱۹) اگر زمین یک روز بدون امامی از ما بماند، ساکنانش را در خود فرو می برد و خداوند اهل زمین را به سخت ترین شکلی عذاب می کند. خداوند، تبارک و تعالی، ما را حجت بر روی زمین و مایه ایمنی اهل آن قرار داده است. و تا زمانی که ما در میان اهل زمین هستیم آنها از اینکه در زمین فرو برده شوند در امانند. بنابراین، همچنانکه، ائمه، علیهم السلام، واسطه های رحمت خداوند متعال در افاضه دین حق اند، واسطه های جاری شدن برکات زمین و آسمان بر بندگان نیز هستند.

ص: ۸۶

۱- سوره اسراء، آیه ۵۷.

۲- الشیخ الصدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، علیه السلام، ص ۱۵۰ - ۱۵۱. همچنین ر.ک: المجلسی، محمد باقر، همان، ج ۲۳، ص ۲۹.

قسمت اول سلام علی آل یس درود بر آل یاسین زیارت آل یاسین، یکی از زیارت‌های مشهور حضرت صاحب الامر، علیه السلام، است. راوی و ناقل این زیارت جناب ابو جعفر محمد بن عبدالله بن جعفر بن الحسین بن مالک جامع الحمیری القمی است که همه علمای رجال و بزرگان راوی شناس از او به بزرگی و قداست یاد کرده اند. او صاحب کتابهای متعددی بود که ظاهراً چیزی از آنها در دست نیست و چون در اواخر دوران غیبت صغری می زیسته مکاتبات بسیاری با ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر، علیه السلام، داشته و به افتخار جواب نائل آمده است. توقیعات متعددی به وسیله او نقل شده است که جمله آنها توقیعی است که متضمن زیارت شریف آل یاسین است. در آغاز توقیع مزبور چنین می خوانیم: به نام خدای رحمان رحیم. شما نه نسبت به امر پروردگار تعقل می کنید و نه از اولیای او پذیرایید. حکمتی بس کامل و تمام ولی چه سودی دارد بیمها و رهنمونها نسبت به جمعی که ایمان نمی آورند. سلام بر ما و بندگان شایسته خدا. هر گاه خواستید به وسیله ما به پروردگار توجه پیدا کنید و به ما متوجه شوید، پس آن گونه که خدای تعالی فرموده ست بگویید: بر آل یس درود و سلام باد... با شرح این مقدمه به شرح اولین سلام زیارت یاد شده می پردازیم: این سلام نخست از لطافت و ادب خاصی برخوردار است؛ زیرا گر چه این زیارت شریفه زیارت امام زمان، علیه السلام، است و همه سلامهای بعدی به آن وجود مقدس اختصاص دارد؛ در اولین گام، سلام است بر همه این خاندان و درود ست بر تمامی این دودمان. گویا چنین گفته اند که: تو که زائری و می خواهی مرا زیارت کنی، تو که مایلی بر من سلام و درود داشته باشی، ادب اقتضا می کند که اول به همه خاندان من، آباء گرامی و اجداد طاهرین من سلام کنی و درود بر آنها را، حتی بر سلام خاص من مقدم داری. آنان پدران و اجداد منند و از هر جهت احترام و اکرامشان فرض است و لازم. ظاهراً سلام بر خاندان رسالت، علیهم السلام، به عنوان «آل یس از دو آیه شریفه قرآن استفاده شده است؛ یکی نخستین آیه سوره مبارکه یس است. در روایات رسیده است کلمه «یس» ، اولین آیه این سوره نام نامی و اسم سامی حضرت ختمی مرتبت است که به نقل یک حدیث در این جهت بسنده می کنیم. عن سفیان بن سعید الثوری عن الصادق، علیه السلام، قال له: یا ابن رسول الله، ما معنی قول الله عز و جل «یس؟ قال: اسم من اسماء النبی و معناه یا ایها السامع الوحی. (۱) سفیان ثوری به حضرت صادق، علیه السلام، عرضه داشت: ای پسر رسول خدا،

معنای کلام پروردگار عز و جل «یس چیست؟ فرمود: نامی است از نام های پیامبر و معنایش، ای شنونده وحی است. دیگری آیه ۱۳۰ سوره صافات است: «سلام علی آل یاسین بیشتر مفسران و و قراء قرائت نافع و ابن عامر و یعقوب را در این آیه آل یاسین ضبط کرده اند نه الیاسین. (۱) احادیث بسیاری در تأیید این قرائت و این که مراد در این آیه سلام بر اهل بیت پیامبر خاتم، صلی الله علیه و آله، است، رسیده است که به عنوان نمونه یکی از آنها را می آوریم. حضرت صادق، علیه السلام، از جد امجدش امیرالمؤمنین، علیه السلام، نقل فرموده است که درباره آیه شریفه «سلام علی آل یس، فرمود: یس محمد و نحن آل یس. (۲) یس محمد است و ما خاندان و دودمان یس هستیم. مفسرین خاصه و عامه در تفاسیرشان از ابن عباس آورده اند که: «آل یس آل محمد، علیهم السلام اند» و یا «ما آل محمد آل یس هستیم». (۳) اطلاق اسم یس بر رسول خدا، صلی الله علیه و آله، و آل یس بر اهل بیت پاک و عترت و خاندان طاهرین او گویا جزء مطالبی بوده که جملگی بر آن بوده اند. لذا در اشعار تازی و فارسی فراوان این تعبیرات دیده می شود. مرحوم ابن شهر آشوب از حصکفی آورده است: یا ابن یاسین و طاسین و حامیم و نونایا ابن من انزل فیہ السابقون السابقونا (۴) سید حمیری گوید: یا نفس، لا تمحضی بالنصح مجتهدا علی الموده الا آل یاسینا (۵) ای دل، خیرخواه خالص کسی مباش و در دوستی هیچ کس کوشش و تلاش منما مگر سبت به آل یس. ناشی صغیر، شاعر بلند پایه سده چهارم در مطلع قصیده ای چنین گوید: یا آل یاسین من یحبکم بغیر شک لفسه نصحا (۶) ای آل یس، هر کس شما را دوست بدارد، بی هیچ شکی، برای خود خیرخواهی نموده است. عبدالرحمان بن احمد جامی - در قسمتی از قصیده ای که در مدح حضرت رضا، علیه السلام، سروده است - گوید: سلام علی آل طه و یس سلام علی آل خیر النبیین سلام علی روضه حل فیها امام یباهی به الملك و الدین سنایی غزنوی نیز در چکامه مبسوط پر محتوایی که بیانگر تشیع اوست از خاندان رسالت، علیهم السلام، به عنوان آل یس تعبیر نموده است که چند بیتش را می آوریم: گر همی مؤمن شماری خویشان را، بایدت مهر زر جعفری بر دین جعفر داشتن بندگی کن آل یاسین را به جان تا روز حشر همچو بی دینان نباید روی اصفر داشتن (۷) × برگرفته از کتاب «سلام بر پرچم افراشته، شرح سلامهای زیارت آل یاسین با اندکی تصرف و تلخیص.

ص: ۸۸

- ۱- تفسیر ابوالفتوح ج ۹، ص ۳۳۸؛ تفسیر مجمع البیان ج ۸، ص ۴۵۶؛ ده قرائت، ص ۴۵۱.
- ۲- تفسیر برهان ج ۴، ص ۳۳، برای اطلاع بیشتر از این روایات می توان به جلد ۲۳ بحارالانوار صص ۱۶۷ تا ۱۷۱ (باب ان آل یس آل محمد، علیهم السلام) مراجعه نمود.
- ۳- تفسیر مجمع البیان ج ۸، ص ۴۵۷؛ تفسیر قرطبی ج ۱۵، ص ۱۱۹؛ تفسیر آلوسی ج ۲۳، ص ۱۴۲.
- ۴- مناقب آل ابی طالب ج ۲، ص ۳.
- ۵- تفسیر ابوالفتوح ج ۹، ص ۲۶۲.
- ۶- الغدیر ج ۴، ص ۲۴.
- ۷- کلیات دیوان سنایی، ص ۴۶۷؛ ۴۷۱.

نسبت آیه الله شهید سید محمد صدر، قدس سره، با سلسله ای که از نظر صحت، وضوح و تواتر کم نظیر است به امام هفتم امام موسی کاظم، علیه السلام، می رسد. داستان ولادت آن بزرگوار خود جلوه ای است از لطف و فضل بی کران الهی. مادر گرامی ایشان از داشتن فرزند ناامید بود به همین دلیل در اثنای سفر حج به پیامبر اکرم متوسل شد و نذر کرد که اگر صاحب پسری شود او را محمد بنامد. بدین ترتیب پس از مدت زمانی کوتاه این حاجت برآورده گشت و آیه الله سید محمد صدر در سالروز ولادت پیامبر عظیم الشان اسلام ۱۷ ربیع الاول سال ۱۳۶۲ ق. پای به عرصه وجود گذارد. ایشان تحت سرپرستی جد مادری خود آیه الله العظمی شیخ محمدرضا آل یاسین، قدس سره، که از مراجع مشهور بودند و مدتی پس از وفات سید ابوالحسن اصفهانی، قدس سره، به عنوان بزرگترین مرجع شناخته شده بودند، همچنین پدر بزرگوارشان حاج سید محمدصادق صدر، قدس سره، پرورش یافتند و بدین ترتیب از همان ابتدای کودکی در خانه علم و فضل طعم شیرین علم را چشیدند که انعکاس این آموخته ها را می شد در خلق رفیع، بزرگواری و گشاده رویی و سعه صدر ایشان مشاهده نمود. سید محمد صدر، قدس سره، دروس حوزوی را در سنین کودکی و در سال ۱۳۷۳ ق. آغاز کرد. دروس ابتدایی را نزد پدر بزرگوارش و سپس سید طالب رفاعی و شیخ حسن طرد عاملی فرا گرفت و بقیه مقدمات را نزد سید محمدتقی حکیم صاحب کتاب «اصول العامه للفقهاء المقارن» و شیخ محمدتقی ایروانی آموزش دید. در سال ۱۳۷۹ ق. شروع به فراگیری کلیات فقه کرد، فلسفه الهیه را نزد شیخ محمدرضا مظفر و اصول و فقه مقارن را نزد سید محمدتقی حکیم و فقه را نزد شیخ محمدتقی ایروانی فرا گرفت. سید محمد صدر در این دوره همچنین از محضر شیخ مهدی مظفر در زمینه کلیات فقه، سید عبدالوهاب کربلائی در زمینه زبان انگلیسی، دکتر حاتم کعبی در علم نفس و دکتر فاضل حسین در تاریخ بهره برد. و در زمینه زبان انگلیسی و تاریخ از جمله موفقترین دانشجویان به شمار می رفت. با پایان یافتن کلیات، سید محمد صدر در سال ۱۳۸۳ ق. وارد مرحله بالاتر شده به فراگیری کفایه و مکاسب پرداخت.

ایشان کتاب کفایه، نوشته آخوند خراسانی، را نزد سید محمدباقر صدر، بخشی از کتاب مکاسب نوشته شیخ مرتضی انصاری را نزد سید محمدتقی حکیم و بقیه آن را نزد شیخ صدر باکوبی یکی از مبرزین فضلالی حوزه که به ورع و راستی مشهور بود تلمذ نمودند. پس از فراگیری کفایه و مکاسب به مرحله فراگیری دروس خارج رسید و همزمان از جلسات درس خارج اصول شهید محمدباقر صدر و آیه الله خوئی استفاده نمود. در مجموع استادان ایشان در دروس خارج فقه و اصول عبارتند از: سید محمدباقر صدر و آیه الله خوئی در دوره کامل اصول و کتاب طهارت، امام خمینی، قدس سره، در کتاب مکاسب و سید محسن حکیم در کتاب مضاربه. از جمله مهمترین مشایخی که به شهید صدر، قدس سره، اجازه روایت داده اند می توان به آیه الله ملا محسن طهرانی مشهور به آغا بزرگ طهرانی صاحب کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه»، پدرش سید محمدصادق صدر، دایی ایشان شیخ مرتضی آل یاسین و پسر عمویش آیه الله سید آغا حسین خادم الشریعه، سید عبدالرزاق مقرر صاحب کتاب «مقتل الحسین، علیه السلام»، آیه الله سید حسین خراسانی و آیه الله سید عبدالعلی سزواری و نیز دکتر حسین علی محفوظ اشاره کرد. همچنین شهید سید محمد صدر، قدس سره، در سال ۱۳۶۹ ق. و در سن ۳۴ سالگی مفتخر به کسب اجازه اجتهاد از محضر استاد بزرگوارشان سید محمد باقر صدر، قدس سره، گشت. شهید صدر، قدس سره، علاوه بر فراگیری دروس و استفاده از محضر استادان خود به ارایه درس و آموزش طلاب نیز می پرداختند که در این زمینه از جمله جلسات درس ایشان که تا آخر عمر شریفشان ادامه داشت به مواردی اشاره می کنیم: بحث اصولی بر متن کفایه الاصول، نوشته آخوند خراسانی، قدس سره، بحث فقهی استدلالی بر متن شرایع الاسلام محقق حلی، قدس سره، و نیز جلسات تفسیر قرآن کریم. ویژگی جلسات تفسیر شهید صدر، قدس سره، که ایشان را از سایر استادان متمایز می ساخت این بود که ایشان تفسیر قرآن کریم را از انتها یعنی از سوره مبارکه ناس شروع می کرد. با توجه به اینکه اغلب استادان قرآن را از ابتدا تفسیر می کنند در نتیجه سوره های ابتدایی قرآن به طور مفصل و مشروح بیان می شوند و هر چه به سوره های انتهایی نزدیک می شویم تفسیر اشاره وار با ارجاع به مطالب قبلی بیان می شود. لذا شیوه استاد باعث می شد که سوره های انتهایی با تفصیل بیشتر بیان شوند و در مجموع از مباحث استادان مختلف دوره کاملی از تفسیر قرآن کریم به دست آید. عوامل متعدد در رشد و شکوفایی بعد علمی شهید صدر، قدس سره، مؤثر بودند که از جمله مهمترین آنها می توان به عوامل زیر اشاره نمود: ۱- آگاهی ایشان از آراء و نظرات چهارگانه چهار تن از مشهورترین مجتهدان^۲ یعنی شهید سید محمدباقر صدر، قدس سره، آیه الله العظمی خوئی، قدس سره، سید محسن حکیم و امام خمینی، قدس سره. ۲- ویژگی سید محمدباقر صدر، قدس سره، در بیان مسائل و آرای جدید در زمینه اصول که این ویژگی در خصیت شهید محمد صدر، قدس سره، نیز تاثیر قابل توجهی گذاشته بود. ۳- اعلیت ایشان علاوه بر آنکه از دو مورد فوق قابل دریافت است، خصوصا در درس اصول خارج مورد اذعان طلابی بوده و هست که در بحث ایشان و بحث سایر استادان شرکت داشته اند. لازم به تذکر است که شهید سید محمد صدر، قدس سره، علاوه بر طی مدارج علمی و استفاده از محضر علمای و فضلالی حوزه در زمینه معرفت الهی و علوم اخلاقی نیز با بهره گیری از محضر یکی از کسبه نجف اشرف مراحل سیر و سلوک معنوی را طی نمود. از ویژگیهای شهید سید محمد صدر، می توان به خوش خلقی و تواضع ایشان اشاره نمود. همچنین ایشان در پاسخگویی به سؤالات فقهی، علمی و فکری از سرعت عمل قابل توجهی برخوردار بود. آنچه

در برخورد با استاد بسیار جلب توجه می کرد، حالت مراقبت و سلوک عرفانی ایشان بود. شهید صدر، دائما مراقب بود که در فعل و قول از خط الهی منحرف نشده، جانب اخلاص را رعایت کند و خود را از هر گونه ریا و تکبر دور نگهدارند و به همین دلیل بود که هرگز اجازه نمی داد کسی دست ایشان را ببوسد و یا موقع ورود ایشان به احترامشان صلوات بفرستد. شهید صدر، قدس سره، آنچنان در زمینه رعایت تقوی در همه اعمال و رفتار خود سعی می نمود که حتی مؤذنی را که در قرائت اذان اشتباه می کرد از اذان گفتن منع نکرده و فرمود: «نمی خواهم او را منع کنم، چه بسا میان او و خداوند ارتباط و اتصالی باشد که با این کار آن ارتباط از بین برود». ایشان در پاسخگویی به سؤالات نیز همیشه احتیاط می کرد تا مبادا سخنی به دور از تقوی از ایشان صادر گردد. در رابطه با علاقه و پشتکار ایشان در عبادت و سحرخیزی، یکی از نزدیکان شهید سید محمدباقر صدر، قدس سره، نقل کرده است که روزی حاج سید محمدصادق صدر، قدس سره، نزد شهید سید محمدباقر صدر رفته، از فرزند خود یعنی سید محمد صدر، قدس سره، نزد ایشان شکایت کرد. شکایت پدر نه از جهات قصور یا تقصیر فرزند بلکه به دلیل کثرت عبادت و شب زنده داری و گریه های شبانه او بود تا آنجا که سلامتی او را در خطر انداخته بود بدین ترتیب شهید سید محمد صدر، قدس سره، از ایشان خواستند تا در عبادت و شب زنده داری جانب اعتدال را نگهدارد و از آنجا که اطاعت از استاد لازم بود سید محمد صدر، نیز خواسته استاد را اجابت کرد. آن عالم بزرگوار در آخرین روزهای عمر شریف خود برای مقابله با رژیم بعث عراق، کفن پوشید و پس از وداع با نزدیکان و بستگان به قصد اقامه نماز جمعه به سمت مسجد کوفه که درهای آن توسط رژیم بعث بسته شده بود به راه افتاد، ایشان آن روز موفق شد با گشودن درهای مسجد نماز جمعه را با حضور جمع زیادی از مردم اقامه کند، اما حکومت عراق که از این حرکت ایشان سخت پریشان شده بود در ۳۰ بهمن ۱۳۷۷ خودرو حامل ایشان و دو فرزندش را مورد حمله قرار داد و آن بزرگوار و فرزندانش را به شهادت رساند. روحش شاد و راهش مستدام باد. از این شهید گرانقدر آثار متعدد و ارزنده ای به جا مانده که برخی از آنها چاپ شده و برخی به صورت دست نویس باقی است. یکی از ارزنده ترین آثار ایشان کتاب «موسوعه الامام المهدي، عليه السلام، است که از این مجموعه تاکنون چهار جلد منتشر شده است: ۱- تاریخ الغیبه الصغری ۲- تاریخ الغیبه الکبری ۳- تاریخ ما بعد الظهور ۴- الیوم الموعود بین الفکر المادی و الدینی و جلد پنجم این مجموعه به صورت دست نویس است و این امکان وجود دارد که مجموعه مذکور تا ۱۲ جلد برسد. شهید سید محمد صدر، قدس سره، خود در یکی از جلسات درس در مورد این مجموعه فرمود: این مجموعه برای هر سؤالی که درباره مساله مهدویت به ذهن خطور می کند؛ گشوده است تا سؤال مورد نظر را بر آن بیفزاییم. این مجموعه از آثار که مشتمل است بر آرا و نظرات پیرامون سؤالات متنوع حول مساله مهدویت و نیز نقد و بحث برخی از آرا، مجموعه ای است نسبتا کامل و جامع که می تواند مسلمین خصوصا شیعیان را در این زمینه مستغنی کند. نکته جالب توجه درباره این مجموعه آن است که سید محمد صدر در سن ۲۹ سالگی این مجموعه را تالیف کرده اند. با این مقدمه به شرح اجمالی مطالب مطرح شده در مجموعه یاد شده می پردازیم:

نخستین جلد از «موسوعه الامام المهدی به بررسی تاریخ غیبت صغری اختصاص دارد. مؤلف کتاب، در این جلد با روشی جدید به تحلیل تاریخ زندگانی حضرت هادی، حضرت عسکری و حضرت مهدی، علیهم السلام، پرداخته است. کتاب «تاریخ الغیبه الصغری» با مقدمه ای مبسوط از شهید سید محمدباقر صدر، استاد شهید سید محمد صدر، با عنوان «بحث حول المهدی شروع می شود، که این مقدمه بعدها به صورت مستقل به چاپ رسیده است. شهید سید محمدباقر صدر در پایان این مقدمه می گوید: پس من به همین مقدار اکتفا می کنم و توضیح و تشریح مسائل را به این کتاب وامی گذارم. برآستی که این کتاب، مجموعه ایست گرانقدر درباره امام مهدی، علیه السلام، که به وسیله یکی از فرزندان شاگردان عزیز ما یعنی علامه بحاثه سید محمد صدر، نوشته شده و تا کنون نظیر این نوشته در میان کتب و تصانیف شیعه از جهت جامعیت مطالب وجود نداشته است... پس از مقدمه شهید سید محمدباقر صدر شاهد مقدمه ای از مؤلف هستیم که در آن به نقاط ضعف تاریخنگاری اسلامی به طور عام و تاریخنگاری شیعی به طور خاص اشاره شده است. مؤلف اساسی ترین نقاط ضعف تاریخنگاری شیعی را چنین بیان می کند: ۱- تاکید بر جنبه اعتقادی موضوع امامت و اثبات امامت ائمه و بی توجهی به تلاشها و فعالیتهایی که ائمه، علیهم السلام، در عرصه اجتماع داشته اند. و همچنین نپرداختن به رویدادها، انقلابها و حوادث اجتماعی که در عصر ائمه به وقوع پیوسته است؛ ۲- پراکندگی، و نبود دسته بندیهای مناسب در بیان رویدادها و وقایع تاریخی؛ ۳- مشخص نبودن زمان و مکان بسیاری از وقایع تاریخی و عدم ذکر رویدادهای همزمان با یک حادثه تاریخی خاص؛ ۴- رعایت نکردن حجم مورد نیاز هر مطلب تاریخی و در نتیجه زیاده گویی در جایی که باید اختصار گذشت و گزیده گویی در جایی که نیاز به تفصیل است. مطالب کتاب در دو بخش اصلی سامان یافته است؛ بخش اول تاریخ زندگانی امام هادی و امام حسن عسکری، علیهما السلام، که در آن در ضمن چهار فصل موضوعات زیر بررسی شده است: ۱- عصر امامت امام هادی و امام حسن عسکری، علیهما السلام (ویژگیهای این عصر و نهضت‌هایی که در آن واقع شده است)؛ ۲- تاریخ امام علی بن محمد هادی، علیه السلام؛ ۳- تاریخ امام حسن بن علی عسکری، علیه السلام؛ ۴- تاریخ امام مهدی، علیه السلام، در زمان زندگی پدرشان؛ بخش دوم کتاب به بررسی تاریخ غیبت صغری اختصاص دارد. اصلی ترین عناوین که در این قسمت مورد بررسی قرار گرفته اند عبارت اند از: ۱- تاریخ عمومی دوران غیبت صغری؛ ۲- خط مشی های عمومی [حضرت مهدی] در این دوران؛ ۳- سفیران چهارگانه، زندگانی و فعالیت‌های آنها؛ ۴- سفیران دروغین امام مهدی؛ ۵- امام مهدی، زندگی و فعالیت‌های ایشان؛ شایان ذکر است بخش اول کتاب «تاریخ الغیبه الصغری توسط آقای محمد امامی شیرازی ترجمه شده و با نام «پژوهشی در زندگی امام مهدی و نگرش به تاریخ غیبت صغری شده است.

این کتاب پس از بحثی مقدماتی در زمینه تقسیم غیبت در ضمن سه بخش موضوعات زیر را مورد بررسی قرار داده است: بخش اول: تاریخ شخص امام مهدی، علیه السلام این بخش مشتمل بر فصول زیر است: از جمله مهمترین مشایخی که به شهید صدر، قدس سره، اجازه روایت داده اند می توان به آیه الله ملا محسن طهرانی مشهور به آغا بزرگ طهرانی صاحب کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» اشاره کرد. از ویژگیهای شهید سید محمد صدر، می توان به خوش خلقی و تواضع ایشان اشاره نمود. همچنین ایشان در پاسخگویی به سؤالات فقهی، علمی و فکری از سرعت عمل قابل توجهی برخوردار بود. شهید صدر، دائما مراقب بود که در فعل و قول از خط الهی منحرف نشده، جانب اخلاص را رعایت کند و خود را از هر گونه ریا و تکبر دور نگهدارند و به همین دلیل بود که هرگز اجازه نمی داد کسی دست ایشان را ببوسد. ۱- راز اساسی غیبت امام مهدی، علیه السلام؛ ۲- تکلیف اسلامی امام مهدی، علیه السلام، در زمان غیبت؛ ۳- زندگی شخصی امام مهدی، علیه السلام؛ ۴- ملاقات با امام مهدی، علیه السلام، در دوران غیبت کبری؛ ۵- نامه امام مهدی، علیه السلام، برای شیخ مفید. بخش دوم: تاریخ انسانی در عصر غیبت کبری این بخش مشتمل بر فصول زیر است: ۱- بررسی اخباری که در زمینه پیشگویی آینده وارد شده اند؛ ۲- پیشگویی هایی که در اخبار آمده است. ۳- تکلیف اسلامی در زمان غیبت کبری الف) عزلت یا جهاد ب) تقیه ج) انتظار بخش سوم: شرایط و نشانه های ظهور این بخش مشتمل بر فصول زیر است: ۱- شرایط ظهور مؤلف در این فصل، ضمن بیان تفاوت میان شرایط و نشانه های ظهور، این موضوعات را مورد بررسی قرار داده است: شرایط لازم برای تحقق ظهور و حکومت عدل جهانی، ارتباط شرایط ظهور با طرح و برنامه الهی و طرح و برنامه خاص خداوندی برای تعیین و به وجود آوردن شخصی که بتواند جهان راء رهبری کند. ۲- نشانه های ظهور مؤلف در این فصل ابتدا، روش کلی خود را در برخورد با روایات مربوط به تعداد نشانه های ظهور بیان می کند، سپس به بیان مفهوم نشانه و انواع تقسیم بندیها در این زمینه می پردازد. در ادامه برخی اشکالات و ابهاماتی را که در زمینه نشانه های ظهور مطرح شده اند، بیان می کند و به آنها پاسخ می دهد. سپس نشانه های ظهور را اعم از حتمی و غیر حتمی با عنایت به تقسیم بندی آنها از نقطه نظرهای مختلف بیان می کند.

این کتاب ابتدا در مقدمه خود درباره اهمیت شناختن تاریخ بعد از ظهور، طرق استدلالی به کار گرفته شده در کتاب برای تمیز دادن مطالب صحیح و ناصحیح از یکدیگر، مشکلات موجود در بحث کردن از تاریخ بعد از ظهور، راه حل مشکلات مذکور و نیز بیان سرفصل مطالب مطرح شده در ادامه کتاب، مطالبی را بیان کرده است. در ادامه تاریخ بعد از ظهور سه بخش بیان گردیده است: بخش اول: مقدمات ظهور این بخش خود در دو باب بیان گردیده است: باب اول: مطالب اساسی و زیر بنایی مربوط به ظهور که خود در پنج عنوان مورد بررسی قرار گرفته است. در اینجا به طور اجمال به این پنج عنوان اشاره می کنیم: ۱- ارتباط روز ظهور با طرح کلی خداوند برای بشریت؛ ۲- تاثیر غیبت کبری بر بعد از ظهور؛ ۳- تعیین زمان ظهور با توجه به شرایط و نشانه های آن و نیز فایده تحقق این نشانه ها در نسبت با زمان بعد از ظهور؛ ۴- طرح و برنامه کلی امام مهدی، علیه السلام، در ارتباط با زندگی، وجود و قانونگذاری؛ ۵- طرح و نقشه کلی خداوند برای دوران بعد از ظهور. باب دوم: در این باب، حوادث و وقایع نزدیک به زمان ظهور از قبیل جنگهای سفیانی، فتنه دجال، قتل نفس زکیه و... بیان گردیده اند. بخش دوم: حوادث مربوط به ظهور و برپایی حکومت جهانی امام زمان، علیه السلام، تا زمان وفات آن امام، علیه السلام؛ این بخش مشتمل بر چهار فصل است: ۱- معنای ظهور و چگونگی آن و رویدادهایی که در مسیر حرکت امام مهدی، علیه السلام، به سمت عراق رخ می دهد؛ ۲- چگونگی برپایی عدل در جهان به دست امام مهدی، علیه السلام؛ ۳- حکومت جهانی امام مهدی، علیه السلام؛ ۴- چگونگی ارتحال امام مهدی، علیه السلام؛ بخش سوم: جهان بعد از امام مهدی، علیه السلام. این بخش نسبت به دو بخش قبل مختصرتر است و تفصیل مطالب آن به کتاب چهارم واگذار شده است، در بخش سوم کتاب در دو باب تنظیم گردیده است: ۱- رهبری بعد از امام مهدی، علیه السلام؛ ۲- سرنوشت نهایی بشریت.

سه کتاب قبلی در مورد تاریخ امام مهدی، علیه السلام، از دیدگاه امامیه بود. در این کتاب مؤلف اعتقاد به وجود روز موعود و آینده ای درخشان و امیدوارکننده برای بشریت را از دو دیدگاه مادی و دینی بررسی کرده است. در بخش اول این کتاب مؤلف به طور مختصر بر این نکته تاکید می کند که فرد مادی با اتکاء به دیدگاه مادی اش نمی تواند آینده ای درخشان و سعادتمند را برای جهان پیشگویی کند اما در میان مذاهب مادی مارکسیسم به سبب دیدگاه ویژه ای که در زمینه جامعه و تاریخ بشریت دارد عقیده ای متفاوت با سایر مذاهب مادی دارد. در بخش دوم کتاب به طور مفصل دیدگاه مارکسیسم مورد بررسی قرار گرفته است، روال بحث در این بخش به صورت زیر می باشد: مقدمه این بخش خود شامل سه مبحث زیر است:

- ۱- مضمون مشترک بین مادیت تاریخی و سنت عام الهی؛ در این بخش بشارت به آینده ای سعادتمند برای بشریت به عنوان عقیده و نظریه ای مشترک مطرح گردیده است. ۲- ریشه ها و سرچشمه های تفکر مارکسیستی در این قسمت به دلایل به وجود آمدن تفکر مارکسیستی در بین انسانها اشاره شده است؛ ۳- مشکلات موجود در مباحثه و گفتگو با مارکسیستها. پس از این مقدمه مؤلف برای بیان (مادیت تاریخی) ابتدا دو مبحث زیر را به صورت مقدمه بحث بیان کرده سپس به تشریح نظریه مادیت تاریخی می پردازد: ۱- پایه های فلسفی مادیت تاریخی؛ ۲- پایه های اقتصادی و اجتماعی مادیت تاریخی. بخش سوم کتاب آینده سعادتمند برای بشریت را از نقطه نظر سنت عام الهی برای تکامل بشریت مورد بحث قرار داده است. در این بخش مطالب زیر به چشم می خورد: ۱- پایه ها و اصولی که این طرح و سنت عام الهی بر آنها استوار گردیده است؛ ۲- تفصیل و تشریح طرح و سنت عام الهی و مراحل آن؛ ۳- تطبیق بعضی حوادث تاریخی با طرح سنت عام الهی و نیز بیان برخی شبهات و ایرادات پیرامون سنت عام الهی و پاسخگویی به آنها. قابل ذکر است که مؤلف در این کتاب طرح عام الهی را در مقابله با مادیت تاریخی که مارکسیستها به آن قائلند مورد بررسی قرار داده است و از این دو نقطه نظر آینده بشریت را به تصویر کشیده است. × زندگینامه شهید سید محمد صدر، با استفاده از کتاب «نبذه مختصره عن حیاة الشهید السید محمد الصدر» که توسط مؤسسه الرضا، علیه السلام، تهیه شده، تنظیم گردیده است. از این شهید گرانقدر آثار متعدد و ارزنده ای به جا مانده که برخی از آنها چاپ شده و برخی به صورت دست نویس باقی است. یکی از ارزنده ترین آثار ایشان کتاب «موسوعه الامام المهدی، علیه السلام، است نخستین جلد از «موسوعه الامام المهدی به بررسی تاریخ غیبت صغری اختصاص دارد. مؤلف کتاب، در این جلد با روشی جدید به تحلیل تاریخ زندگانی حضرت هادی، حضرت عسکری و حضرت مهدی، علیهم السلام، پرداخته است.

در صبح یک آدینه! سوار بر سمند سپیده با رایت آفتاب بر دوش، تا به اهتزاز درآورد آن را بر بلندای گنبد گیتی! او می آید تا با آذرخش ذوالفقارش سینه شب را بشکافد! و خورشید خدا را نمایان سازد! او می آید زیباتر از هزار نگار و خوبتر از صد هزار بهار! او می آید و از بادهای خزانی، انتقام همه لاله های پرپر را می گیرد! همان بهاری که لاله ها به احترام او برخاسته اند و آن نگاری که، نرگسها نگران مقدم اویند. شاهدی که شقایقها آینه افروز نگاهش هستند و چشمه ها به دنبال او جاری می گردند. و مردی که پیشاپیش مشرق آفتاب بهاریست و بوی خدا از ردایش جاری است. مردی که بوی سحر، صفای سپیده ، صداقت آینه، مهربانی مهر، لطافت نسیم، نازکی گل، پاکی شبنم، تلاوت رود، غوغای صبح، ترنم باران، زلالی چشمه ساران، روح توفان، شکوه آسمان، صلابت کوهستان، هیبت آتشفشان، آرامش صحرا، عمق دریا و وسعت هستی با اوست. او خواهد آمد و شهری خواهد ساخت، به زیبایی بهشت، به وسعت تاریخ در گستره هستی. شهری خرم، شهری آباد، شهری خالی از بیداد و بهشتی تهی از جور شداد. شهری مملو از گل و گیاه و لبریز از نور و آب، شهری پر از پرنده و شکوفه و شقایق، شهری لبالب از شهد و شور و شیدایی و سرشار از هلهله و شادی. او خواهد آمد و شهری خواهد ساخت که در رؤیا نمی آید و در خیال نمی گنجد. همان شهر آرزوها شهر آینه ها، شهر آبیها، شهر همیشه بهار، شهری که آفتابش همیشه لبخند می زند. شهری که آسمانش سبز است، دریایش سبز است، صحرایش سبز است، و دلهای مردمش نیز سبز است. شهری که درختانش سبزند و هیچ گاه رخت عزا نمی پوشند. شهری که مرغانش، نوحه نمی خوانند، بادهای مرثیه نمی سرایند، دریاها موسیقی آرامش بخش، پخش می کنند و ماهیها آواز آزادی سر می دهند. شهری که قناریهایش در قفس نمی خوانند، دل گنجشکانش نمی لرزد، قوهایش در خلوت نمی میرند، پرستوهایش مهاجرت نمی کنند و از سقف ایوانهایش همیشه چلچله می چکد. شهری که آسمان هر کجایش یک رنگ است، هوای هر بامش تابستانی است. در کنار کاخهایش، کوخهایی خراب نشده، چینه هایش کوتاه است و کسی برای دیدن آسمان، کلاهش نمی افتد. شهری که سنگفرش خیابانهایش، بال فرشتگان است. از کوچه هایش بوی یاس می آید. در تمام خانه هایش عطر گل محمدی می وزد. واز پارکهایش شمیم بهشت به مشام می رسد.

شهری که شیطان در آن، پرسه نمی زند، نگاهها مسموم نیست گوشها حرف ناحق را نمی شنوند، زبانها سخن لغو نمی گویند و دهانها گوشت مرده مسلمانی را نمی جویند. شهری که در آن گل را نمی فروشند، مسلمان از مسلمان سود نمی برد کسی از کسی ربا نمی گیرد. لباسها را مد روز نمی دوزند و زیباییهایش تحمیلی نیست! و کسی زیبایی اش را به رخ دیگران نمی کشد، بر مالش نمی نازد و دنیایش را وسیله فخرفروشی قرار نمی دهد، مردانش دنیا را سه طلاقه کرده اند و مهریه زنانش مهر کربلا و مهر زهراست! شهری که الگوی زنانش، فاطمه و زینب، سلام الله علیهما، است و اسوه مردانش محمد، صلی الله علیه وآله، و علی، علیه السلام، است و سوژه جوانانش حسن و حسین دو آقای جوانان بهشت اند. شهری که در آن، گردنکشان شکسته، زنجیر بردگان گسسته، دست شیاطین بسته و هر کس در جای خود نشسته! و کسی راه حق را نبسته! شهری که ساکنانش شناسنامه ندارند، هر کس به سیمایش شناخته می گردد و در و دیوارش آینه کاریست. شهری که در آن همه از حرام متنفرند، چرا که حلاوت حلال را چشیده اند، معروف مشهور است و منکر منفور. واژه ظلم و ستم از فرهنگش رفته و قاموس قسط به عدالت بین همه تقسیم شده! شهری که در آن، مسجدها سرد نیست، میکده عشق گرم است، در خانقاه سماع نیست و در مراسم شادی غفلت نمی رقصد و کسی کف باطل نمی زند. شهری که در آن ازدحام نیست، ترافیک نیست، تصادف نیست، صدای دلخراش نیست، زندان نیست، داروخانه نیست، بیماری نیست، دعوا نیست، پاسبان نیست، گاوصندوق نیست و شیر به همه می رسد. شهری که ماهیهای قزل آلا در تور توریستها حرام نمی شوند. داس دهقان آشیانه بلدرچین را تهدید نمی کند. باران از سقف آلاچیق دهقان فقیر چکه نمی کند. و بره و گرگ از یک آبشخور می خورند. شهری که شکم مردمش، گورستان حیوانات نیست. سفره هابا میوه و سبزی رنگین شده و بر سفره هیچ دلی غم نان نمی ماند و اگر غمی باشد، تنهاغم یاراست و اندوه دیداردوست. همه با فراغت بال و آسایش حالی که دارند تنها به عبادت حق مشغولند و دلها گرفتار دلدارست. و همه از باده الست سرمست. شهری که دنیا به مردمش رو آورده، ولی آنها از دنیا گریزانند. شهری که سیب زمینی در زیرزمینهایش نمی پوسد. پیازها آفتابی هستند، میوه ها در سردخانه بی مزه نمی شوند، پرتقال و خرما، خوب و بد نمی شود. همه مزه خوراکیها را می دانند و دلی حسرت چیزی را نمی خورد. شهری که تابلوهایش دروغ نمی گویند و تاب تبلیغ شکم و شهوت را ندارند. صدا و سیمایش آگهی کثرت گرایی و

مصرف بیشتر پخش نمی کند و هیبت گودزیلا را نمایش نمی دهد و عکس ابتدال، تصویر خشونت و فیلم فلاکت در آن پیدا نیست. گند اسراف از زباله هایش به مشام نمی رسد و در مصرف هر چیز اعتدال رعایت می گردد. شهری که در آن عملی آلوده به ریا نیست و کسی زهد نمی فروشد و به فسق مباحات نمی کند، گرگی لباس میش نپوشیده، تمساح اشک نمی ریزد، دست التماس برای نفس به سوی کسی دراز نمی شود و پای تجاوز به حریم دیگران وارد نمی گردد. شهری که آب در لانه مورچه نمی افتد، کسی ساز خود را نمی زند، آشها شور یا بی نمک نمی شوند، ولایتی بی ولایت نمی ماند، هر کس به اندازه سعی ای که کرده است بهره مند می گردد، و بوی بهبودی اوضاع شنیده می شود. شهری که در آن دل نمی گیرد، حوصله سر نمی رود، آدمهای کاریکاتوری رشد نکرده اند، نسل کشی نیست، خودکشی نیست، شور و غوغای زندگی بر پاست. شهری که بنرها به پیکانها پز نمی دهند، سوارها به پیاده ها پوزخند نمی زنند، کاخها جلو آفتاب کوخها را نمی گیرند، چشم و هم چشمی نیست، دنیا چشم کسی را نمی گیرد، ملاکها مدرک نیست، گرچه مدرک کسی کمتر از اجتهاد نیست و ملاکهای برتری، تقوا و پرهیزکاریست ولی حتی هیچ کس تقوایش را به رخ نمی کشد. شهری که در آن زمینها بی مرز است، پرچمها یک رنگ است، زندگی زیباست، عطر وحدت از همه جا به مشام می رسد و جز محارم چیزی خصوصی نیست. شهری که در آن عقل عقیل نمانده، دلها جوان می ماند، روی سنگ قبرها ترکیب «جوان ناکام نقش نبسته. شهری که در آن مزرعه ها لم یزرع نمی ماند، کرتها معطل نشده اند و آبها هدر نمی رود. شهری که رودهایش خروشان، چشمه هایش جوشان، گاوهایش شیرافشان، درختانش پر بار، کشتزارهایش بی آفت و محصولاتش بابرکت است. شهری که باران عشق باریده و شبم شوق بر گلبرگها چکیده و سبزه معرفت روییده، گل یکرنگی جوشیده و آفتاب حق همه جا دمیده و همه به آرزوهایشان رسیده اند. شهری چنان، که در خاطر نگنجد، در خیال نیاید، و به هیچ دلی خطور نکرده که خدا برای بندگان صالحش در چنین شهری چه چشم روشنی هایی مهیا کرده. خدایا! ما مشتاق چنین شهری هستیم، شهری که در آن دولت با کرامت خلیفه تو برپاست همان امامی که انبیا به احترام او برخاسته اند. و آن موعود سبزی که وعده ازلی و تخلف ناپذیر تو در آن حاکمیت دارد، و در دولت دین پناهش اسلام و اهلش را عزت و سربلندی می بخشی و نفاق و کفر و اهلش را ذلیل و خوار می گردانی، مهربانا از تو می خواهیم که ما را در آن دولت حقه، اهل دعوت به طاعتت و از پیشوایان راه هدایت قرار دهی و به واسطه آن امام بزرگوار به ما عزت و کرامت و خیر دنیا و آخرت را عطا فرمایی. انک سمیع الدعاء یا رب العالمین.

مردم! عشق را حاجت به شناسنامه نیست. در روستایی از خراسان یا شهرک گمنامی در کناره جابلقا، همان قدر می توان یافتش که در آسمان پرستاره کویر. عشق، آخرین جمله خدا با موسی بود و نخستین معجزه آدم. با او چندی به گرمی رفتار کنید، تا ببینید که صدف سینه شما از چه گوهری پرداخته است. عشق را معبودی است و موعودی. بر ساقه معبود می پیچد تا میوه موعود چیند. از این چیدن و پیچیدن، عشق را دو نصیب است: نخست آن که خود را می بیند و دیگر آن که خود را نمی بیند. و از این دیدن و نادیدن، به سایه روشن هایی می رسد که آنجا بیرقی در دیدرس است، بیرقی سبز که خونی تازه پای آن ریخته اند. آنگاه بودن را همزیستی دو رنگ می فهمد: سبز و سرخ. غروبهای در خون، طعن تحقیر به زندگانی ماست. یک یک می آیند و دفتر روزگار ما را ورق می زنند. نامهای ما، ترانه لودگی های چرخ است. فراوان می خوانیم که فرزندی، پدری را، و مادری، فرزند خردش را فروخت. و نمی دانیم که این فرزندکشی ها و آن پدر کشتگی ها، تا وقتی که سطرهای سیاه صفحه حوادث روزنامه ها را می خراشد، آسمان فرزند موعودش را میان ما رها نخواهد کرد. غریبانه تر از این چیست که معشوقی از عاشق خود، بر خود بلرزد و آشکار

بودنش را تنها به سرزمین وعده ها، حوالت دهد؟ از این بیرحم تر چه سرنوشتی است که آب از رودخانه بگریزد و از دریا به صحرا نپردازد؟ چه قضایی چنین بی قدرمان کرد که با زبان تشنگی، آب را دشنام می دهیم؟ کدام برج نحس بر طالع ما سایه انداخته است که خورشید را میان زباله های تمدن می جوییم؟ چه جادویی در جان ما کارگر افتاده است که کار و بارمان، مزایده عشق است و مناقصه خرد؟ من در خلوت خویش، عکس تو را به دیوار دل آویختم. هر صبح دستمال اشک آلودم را بر سر و روی آن می کشم تا غباری از رهگذر عمر من بر دامن او نشیند. هر که می آید اشتیاق مرا به تو بیشتر می کند. بی وفاییها مرا به یاد وفای تو می اندازد. نازیباییها، ذائقه مرا بیمار کرده است. و من هیچ گاه نیارستم که عکس تو را از قاب اشک بیرون کشم و میان خنده و گل بنشانم. خنده را دوست دارم، که اشارتی است به شادی روزگار وصل، گریه را دوستتر می دارم که حکایت امروز ماست. گریه و خنده، دو بال کبوترهایی است که هر روز بر بامی می نشینند و از آنجا افقهای در خون را قرائت می کنند. مرا که در خلوت تو زیسته ام، از نگاه خود نینداز. اگر تو را هزار یار فداکار است، من جز تو ندارم. اگر موعود به موعد خود وفا نکند، این رسم را از قاموس الفاظ خواهند سترد. بد بودن مرا بهانه مکن. خوبی خود را بین و تلخی فراق را. بین که چگونه از چشمه جانم، نگاههای تلخ می تراود. بین که چسان در دست من، تسبیح نذر می چرخد و قرار ندارد. بین که چگونه از عشق پشیمانم می کنند. بین که تنهایی چه بی رحمانه به جانم چنگ می زند. ای از همه خوبتر! هر سنگ را که به تراشیدن آن دست بردیم، کلوخ بود. هر چوب را که در حافظه آن باغی جستیم، (۱) لانه موریانه بود. هر اشک را که باور کردیم، چرکاب شهوت در زندان بود. هر چراغی که برافروختند، همایش کرمهای شب تاب بود. هر نسیمی که در باغ زندگانی ما رقصید، عسوه های عجوزه ابتدال بود. همه را بیازمودم، ز تو خوشترم نیامد چو فرو شدم به دریا، چو تو گوهرم نیامد سر خنبه ها گشودم، ز هزار خم چشیدم چو شراب دلکش تو به لب و سرم نیامد (۲)

ص: ۱۰۰

۱- هر که در حافظه چوب ببیند باغی صورتش در وزش بیشه شور ابدی خواهد ماند سهراب سپهری

۲- مولانا، دیوان شمس.

چرا امام زمان تا کنون ظهور نکرده است؟

شهید سید محمدباقر صدر تحقیق: عبدالجبار شراره ترجمه: مصطفی شفیعی مبحث ششم [به این سؤال می پردازد که پذیرفتیم امام زمان، علیه السلام، وجود خارجی داشته و دارد] ولی چرا در طول این مدت ظهور نکرده است؟ وقتی آن حضرت خود را برای یک دگرگونی اجتماعی آماده ساخته است چه چیز مانع وی شده است که در دوره غیبت صغری یا سالهای پس از آن به میدان بیاید و غیبت خود را طولانی نسازد؟ با توجه به اینکه در آن زمان، زمینه و شرایط کارهای اجتماعی و اصلاحی بسیار آسان تر بوده است. آن حضرت به واسطه رابطه مستقیمی که بر اثر برنامه ریزی های خاص در زمان غیبت صغری با مردم داشت، این امکان را یافته بود که یاران خود را گرد آورد و با قدرت، کار خود را شروع کند. قدرتهای حاکم آن زمان نیز به این مرتبه از توان و نیروی دهشتناک که انسان امروزه بر اثر پیشرفت علم و صنعت به آن دست یافته است، نرسیده بودند. جواب این است که هر کاری برای تغییر ساختار جامعه به وقوع پیوندد موفقیت آن بستگی به یک سلسله شرایط و زمینه های خارجی دارد و تا همه آن شرایط کاملا تحقق نیابد امکان رسیدن به هدف وجود ندارد. البته آن تغییرات اجتماعی که سرچشمه ای الهی دارد از نظر پیام، ربطی به عوامل خارجی (۱) ندارد. زیرا پیامی که زیر بنای این تغییرات است الهی و آسمانی است و شرایط خارجی در آن مؤثر نیست ولی از جنبه اجرایی به شرایط بیرونی

ص: ۱۰۱

۱- علی رغم اینکه شهید صدر (ره)، در اینجا به عوامل خارجی و نقش آن در پیروزی انقلابها، اهمیت می دهد - که درکی عمیق از عوامل اجتماعی و روانی است - ولی ایشان نظریه جدیدی درباره فهم تغییرات اجتماعی که از ناحیه رسالتهای آسمانی پدیدار می گردد، عرضه داشته است که از جهت رسالت و پیام، قانون خاص خود را دارد و از جهت موفقیت اجرا وابسته به عوامل خارجی است. مقصود از عوامل خارجی، حالت سیاسی و اجتماعی مردم، واقعیتهای بین المللی و تواناییهای مردم در بهره وری از امکانات ذاتی و استعدادهای روحی است.

متکی است و موفقیت و زمان انجام آن بستگی به آن دارد و درست به همین جهت بوده است که آسمان در انتظار ماند تا پنج قرن از جاهلیت بگذرد و آن وقت آخرین پیام خود را به واسطه حضرت محمد، صلی الله علیه و آله، فرستاد و با آنکه جهان در دوران فترت نیاز شدید به پیامبر داشت ولی به خاطر وابستگی اجرایی به شرایط خارجی در آن تاخیر شد. این عوامل خارجی که اجرای اصلاحات بدان نیاز دارد برخی عبارت است از فضای مناسب و جو عمومی برای تغییرات مورد نظر و برخی جزئیات که جنبش انقلابی در پیچ و خمهای باریک آن را می طلبد. برای نمونه، انقلابی که «لنین در روسیه با موفقیت رهبری کرد به عامل مهمی مانند جنگ جهانی اول و سست شدن پایه امپراتوری [تزار] وابسته بود که در ایجاد فضای مناسب برای انقلاب سهم بسزایی داشت و عوامل جزئی و محدود دیگری نیز در آن مؤثر بود مانند اینکه «لنین توانست سلامت وارد روسیه شود و انقلاب را رهبری کند که اگر هر حادثه ای باعث تاخیر ورود او شده بود احتمال داشت انقلاب نتواند به این سرعت حاکم شود. آری سنت تغییرناپذیر الهی بر این است که اجرا و ایجاد تغییرات اصلاحی بستگی به عوامل خارجی، فضای مناسب و جو عمومی داشته باشد و به همین جهت بوده است که اسلام پس از یک دوره طولانی و پس از چندین قرن، ظهور کرد. پس با اینکه خدای بزرگ، توانایی دارد همه مشکلات و همه سختیها را برای پیام رسانیهای آسمانی، هموار و با اعجاز فضای مناسب ایجاد کند، این روش را انتخاب نکرده است زیرا امتحان و ابتلا و رنجی که مایه تکامل انسان می شود در صورتی تحقق می یابد که تحولات، طبیعی و مطابق با شرایط خارجی باشد البته این مانع نیست که خداوند در برخی جزئیات دخالت کند، جزئیاتی که در اصل فضای مناسب مؤثر نیست ولی گاهی برای ایجاد تحرک لازم است مانند کمکها و توجهات غیبی که خداوند در لحظه های حساس و بسیار دشوار به اولیای خود می کند چنانکه: آتش نمرود برای ابراهیم گلستان می شود (۱) و دست آن یهودی پیمان شکن که شمشیر بر روی پیامبر کشید از حرکت می افتد (۲) و یا تندباد شدیدی که چادرهای کافران و مشرکان را زمانی که در جنگ خندق، مدینه را در محاصره داشتند از ریشه در می آورد و ترس و وحشت را در دلهای آنان می افکند. (۳) ما موقعیت امام زمان، علیه السلام، را با این دید بررسی می کنیم تا دریابیم که انقلاب او از نظر اجرا همانند همه انقلابها به زمینه های عینی و خارجی بستگی دارد و بایستی فضای مناسب موجود باشد از اینرو طبیعی است که منتظر آن شرایط باشیم و همه می دانند که حضرت مهدی کارش محدود به یک منطقه و یک بخش از جهان نیست و رسالتی که از جانب خداوند بزرگ بر دوش او گذاشته شده، جهانی است و بایستی همه بشریت را از تاریکی ستم به روشنایی عدل، رهنمون

ص: ۱۰۲

۱- اشاره به کلام خداست «قالوا حرقوه و انصروا الهتکم ان کنتم فاعلین. قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم. و ارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین.» سوره انبیا، (۲۱)، آیه ۶۸ - ۷۰ یعنی: گفتند او را بسوزانید و خدایان خویش را یاری کنید، اگر کننده اید. گفتیم. ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش. و خواستند درباره او چاره بد سازند پس آنان را زیانکارتر ساختیم.

۲- تفسیر ابن کثیر ج ۲، ص ۳۳، محمدباقر، بحارالانوار ج ۱۸، باب معجزات پیامبر، صلی الله علیه و آله، صفحات ۴۷، ۵۲، ۶۰ و ۷۵.

۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۴، حوادث سال پنجم هجری.

گردد. (۱) برای اجرای چنین تحول بزرگی تنها وجود رهبر صالح کافی نیست و گرنه در همان زمان پیامبر این شرط وجود داشت. پس این تحول بزرگ، فضای مناسب جهانی می طلبد که همه زمینه های خارجی لازم برای انقلاب عمومی در آن وجود داشته باشد. عامل اساسی در ایجاد این فضای مناسب و پذیرش پیام جدید عدالت از طرف مردم همانا احساس پوکی و پوچی است که انسان متمدن آن روز خواهد کرد و منشا این احساس، تجربه های مختلف بشری از تمدن است؛ تمدنی که جنبه های منفی آن پشت او را خم می کند و به آنجا می رسد که می فهمد شدیداً نیاز به کمک دارد و از عمق جان، توجه خود را به عالم غیب یا منبعی مجهول، معطوف می دارد. اما از نظر پیشرفتهای مادی می توانیم بگوییم در آینده شرایط برای رساندن پیام به جهانیان بهتر از گذشته است؛ زیرا بخشهای مختلف دنیا به هم نزدیک می شوند، مردم می توانند با هم ارتباط برقرار کنند و وسایلی که یک سازمان مرکزی برای آگاه سازی ملتها از رسالت جدید بدان نیاز دارد، در دسترس می باشد. اما آنچه در سؤال به آن اشاره شده که هر چه بیشتر در ظهور آن حضرت تاخیر بیفتد، ابزار و آلات جنگی پیشرفته تر خواهد شد، درست است ولی این ابزار و آلات مادی برای کسانی که روحیه خود را باخته اند و از درون پوسیده اند به چه کار می آید؟ چه بسا در طول تاریخ که کاخ یک تمدن بزرگ با اولین تلنگر فرو ریخته است، چرا؟ برای اینکه چنین بنایی در واقع از قبل فرو ریخته بوده است و هیچگونه پشتوانه و تکیه گاهی نداشته است. (۲)

ص: ۱۰۳

۱- چنانکه حدیث شریف نبوی تصریح می کند: «لو لم یبق من الدنيا الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث رجلا منی او من اهل بیتی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا» یعنی: اگر از دنیا یک روز بیشتر باقی نمانده باشد خداوند آن روز را آنقدر طولانی می سازد تا مردی از من - یا از اهل بیت من - مبعوث کند که زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد. (التاج الجامع للاصول، منصور علی ناصف، ج ۵، ص ۳۶۰).

۲- ما در ابتدای دهه نود مصداق این گفته شهید صدر را بخوبی دیدیم گفته ایشان مستند به درک عمیق ایشان از جامعه بشری بود؛ اتحاد جماهیر شوروی که یکی از دو قطب حاکم بر جهان بود چگونه بسرعت از هم پاشید به گونه ای که چیزی از آن باقی نماند.

پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله: «وقتی فقر از در خانه ای وارد شود، ایمان از در دیگر بیرون می رود.» خیابان لاله زار جنوبی، ساعت ۱۰ صبح - یکشنبه سوم مرداد ۱۳۷۸ دو کودک ۸ الی ۱۱ ساله از انتهای خیابان به سوی شمال می روند. وضع ظاهری آنان آشفته است، دست و صورت‌های نشسته آنها، لباسهای کثیفشان، موهای پریشان و... همه، حکایت از بی سر و سامانی آنها دارد. ناخودآگاه به یاد این سخن امام علی، علیه السلام، می افتم که می فرمایند: خدا را، خدا را، درباره یتیمان! مبدا آنها را روزی سیر نگهدارید و روز دیگر گرسنه بمانند و مبدا (در اثر بی توجهی و بی تفاوتی) در نزد شما ضایع و تباه شوند. «وصیت به حسن، علیه السلام، و حسین، علیه السلام، صفحه ۷۰۹ ترجمه عبدالحمید آیتی من تصادفی آنها را دیده ام، کودکان جلوتر از من حرکت می کنند. ناگهان چشمانم به پاهای برهنه یکی از آنان می افتد. پاهایش آنقدر سیاه است که می پندارم جوراب مشکی پوشیده است! اما نه، احتمالاً از بس پابرهنه روی آسفالت حرکت کرده پاهایش اینطور شده است. حس کنجکاو او مرا وامی دارد که مسافتی آنها را تعقیب کنم و ناظر حرکات آنها و برخورد مردم با آنها شوم. کودکان بدون توجه به اطرافیان حرکت می کنند. دست در گردن هم انداخته اند و گاهی زیر لب با هم نجوا می کنند. رهگذران و مغازه داران آنها را مانند سایرین می بینند!! نه آنها از کسی تقاضای کمک می کنند و نه کسی به آنها ترحم می کند. لاله زار ام القری اسلامی لبریز از شوکران بی تفاوتی ها است! پرده دوم: پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله: «هر کس صبح را آغاز کند و به فکر رفع مشکلات مسلمین نیازمند نباشد، مسلمان نیست.» ناگهان نگهبان - یا فروشنده و یا... بهر حال از افراد پاساژ بود - مانند اژدهایی غران! به سوی آنها حمله می برد و می گوید: گم شید، کدام گوری می روید؟! گدا و... کم داشتیم که شماها هم به آنها اضافه شده اید و... با خود می گویم: آیا این فرد از سخن رسول اکرم درباره یتیمان اطلاع دارد و این گونه با این بچه ها برخورد می کند؟! ولی هرگز! گمان نمی کنم مسلمانی به اهمیت رسیدگی به ایتم از نظر پیامبرش اطلاع داشته باشد و این گونه آنها را براند. حضرت محمد، صلوات الله علیه، می فرمایند: «در بهشت منزلی

است که آن را «خانه خوشحالی می نامند و جز کسانی که یتیمان مؤمنان را خوشحال کرده اند، وارد آن خانه نمی شوند.» «نهج الفصاحه ص ۱۷۵» کودکان سراسیمه برمی گردند و جلو در سینما نادر دست در جیب می برند. یک اسکناس پنجاه تومنی و چندین سکه از جیب در می آورند و از مسؤول فروش بلیط، بلیط بازی با کامپیوتر یا آتاری را می گیرند و می روند مشغول به بازی می شوند! خدایا! اینها پول برای خرید دمپایی ندارند اما دارایی خود را برای بازیهای کامپیوتری خرج می کنند، الله اکبر که تبلیغات چه به روزگار برخی از کودکان ما آورده است؟! ناخودآگاه به یاد سخن دکتر شریعتی می افتم که می گفت: استعمار با تبلیغات حساب شده، به اسیکموها، فریزر می فروشد! وضعیت ظاهری کودکان، بی تفاوتی مسلمانان و خصوصا برخورد این فرد با کودکان مرا کلافه کرده است. به نظرم می رسد که عکس گرفتن از آنها با این حالت در حین بازی با آتاری یا کامپیوتر سوژه خوبی است، به دوستم می گویم یک عکس از اینها بگیر. همکارم با مسؤول سینما صحبت می کند، کارتش را به او نشان می دهد و علت گرفتن عکس را مفصل برایش توضیح می دهد اما ایشان می گوید: - نمی شود! می پرسم: چرا؟! می گوید شما باید از وزارت ارشاد اجازه بگیرید، به ما گفته اند که بدون اجازه آنها کسی حق ندارد درون سینما عکس بگیرد به ایشان پیشنهاد می کنم: بسیار خوب ما عکس را با کادر بسته می گیریم تا فقط کودکان و صفحه تلویزیون گرفته شود و ضمنا اسمی هم از شما و سینمایتان نمی آوریم! - می گوید: نه آقا، نمی توانیم به شما اجازه عکس گرفتن بدهیم. بروید وزارت ارشاد از آن طریق اقدام کنید؟ می گویم: ولی اینها چند لحظه دیگر می روند و سوژه ما دیگر با این حالت وجود ندارد که ما مجوز از وزارت ارشاد بگیریم! می گوید: جز این راهی وجود ندارد!! به من مربوط نیست! با خود می گویم: پس چرا این مسلمان از گرفتن یک عکس آنهم از طرف دیگری ممانعت می کند؟! خدایا! این دیگر چه وضعی است... در فرصتی که کودکان در حال بازی هستند و ما منتظر می مانیم تا آنها از سینما بیرون بیایند، با یکی از کاسبهای محل به گفتگو می نشینم: - اینها را می شناسید؟ نه ولی مدتی است که اینها را می بینم! همیشه همین طور می آیند؟ - بله همیشه این نفر کوچکتر پابرنه است! مثل اینها هم، افراد دیگری را اینجا دیده اید؟ - بله خانمی است که سه بچه خردسال دارد هم بچه هایش پابرنه هستند و هم خودش پابرنه است. به نظر شما امکان سوء استفاده از این افراد در اینجا وجود دارد؟ - من ندیده ام اما با توجه به اینکه محلی است که فقط آقایان رفت و آمد دارند و اگر خانمی هم بیاید با شوهر یا بستگانش است امکان هر چیزی هست. اینها چگونه با کسبه برخورد می کنند؟ - دست دراز می کنند و پول می خواهند. روزی چند نفر مثل اینها اینجا می آیند و گدایی می کنند؟ - حداقل روزی ۱۵ تا ۲۰ نفر مثل اینها اینجا می آیند و می روند. بیشتر اینها چه افرادی هستند؟ اکثر آنها زن هستند زنهایی ۳۵ ساله به بالا. شما به چند نفرشان کمک می کنید؟ - من اگر پول خرد داشته باشم به پیرزنهایی که احساس می کنم نیاز به کمک دارند، کمک می کنم. شما در بین متکدیان، کسانی را دیده اید

که از اینها نیازمندتر باشند؟ - نه، من تا کنون نیازمندتر از اینها ندیده ام. پس چرا به آنها کمک نمی کنید؟ - چون اولاً تعداد متکدیان خیلی زیاد است به طوری که باعث می شود انسان بی تفاوت شود. ثانیاً نمی دانیم که آیا اینها واقعا محتاجند یا اینکه توسط افرادی به بیگاری گرفته می شوند. گاهی هم چون پول خرد ندارم، نمی توانم به آنها کمک کنم! به نظر شما اینها شب کجا می خوابند؟ - نمی دانم ولی با توجه به اینکه فکر می کنم یک ماه است که دست و صورتشان را نشسته اند و حمام نکرده اند احتمالاً در خیابان می خوابند. تا حالا شده است از آنها بپرسید چرا تکدی می کنند و با درد دلشان آشنا شوید؟! - خیر. چرا این کار را نکرده اید؟ مگر وقتی شما این طور افرادی را می بینید ناراحت نمی شوید؟ مثلاً نمی ترسید که خدای ناکرده در اثر حوادث، بچه های خودتان هم روزی نیازمند شوند؟ پس چرا حالا نسبت به کودکان آواره دیگران بی تفاوت هستید؟ - می گوید: ما حداقل روزی صد تومان به صندوق صدقات کمیته امداد می ریزیم. توقع داریم که مسؤولین کمیته در رساندن صدقات به مردم بیشتر دقت کنند. نه اینکه اینها این طور آواره باشند و صدقات مردم صرف خرید جهیزیه و مراسم عروسی و... شود. البته آن کارها هم خوب است اما اینها مهمتر است و باید آنها با امکاناتی که دارند نیازمندان واقعی را شناسایی کرده و نگذارند کارشان به اینجا و تکدی برسد. - سخن شما در این خصوص منطقی است. ولی حالا خودتان چرا وقتی زمینه ای برای انفاق پیش آمده، اقدام نمی کنید؟ - خوب من هم حرفهای شما را قبول دارم ولی خوب... به نظر شما چرا کاسبها و همکاران شما به اینها توجه نمی کنند. در طول خیابان لاله زار که من با اینها بودم، هیچ کس نسبت به اینها واکنشی نشان نداد. - والله، به ذهنم می رسد که مردم فکر می کنند اینها عادت کرده اند و به همین دلیل اگر کسی هم واقعا نیازمند باشد، به او هم کمک نمی کنند! پرده سوم: پیامبر اسلام حضرت محمد، صلی الله علیه وآله: «آیا دوست داری دلرحم شوی و حاجتهایت برآورده شود؟ با یتیم مهربان باش او را نوازش کن، از غذای خویش به او بخوران تا دلت نرم شود و حاجتهایت برآورده شود. «نهج الفصاحه، ص ۶» حالا، بچه ها از سینما بیرون آمده اند، همراه همکار عکاسم در ادامه این کوچه دنبال آنها راه می رویم. عکاس چند عکس از آنها می گیرد، من خودم را به آنها می رسانم و به کودک کوچکتر که کفش ندارد می گویم: آقا پسر! دمپایی ات کو؟ - نگاهی معصومانه به من می کند و می گوید: آقا، دمپایی ندارم! می خواهی از فروشگاه روبرویی برایم بخرم؟ هر دو نگاه ناباورانه ای به من می کنند و سرشان را پایین می اندازند. به همکارم می گویم: برویم از این فروشگاه برای این آقا پسر یک دمپایی بخریم. حالا به خیابان فردوسی و فروشگاه مرکزی شهر و روستا رسیده ایم، وارد فروشگاه می شویم برای برادر کوچکتر دمپایی می خرم برادر بزرگتر به او نگاه می کند و هر دو با هم می خندند. به برادر بزرگتر می گویم: تو هم بردار! و او نیز یک دمپایی هم رنگ ولی یک شماره بزرگتر از اولی بر می دارد! می گویم: دمپایی قبلی ات خیلی کهنه است آن را دور بینداز! می گوید: این مال کسی است! امانت گرفته ام باید آن را به صاحبش برگردانم! پس از آنکه از فروشگاه بیرون آمدیم با آنها به گفتگو نشستیم. اول با برادر بزرگتر صحبت می کنم: اسم شما چیست؟ - سلیم فامیلی ات چیست؟ - رضایی چند سال داری؟ - ۱۲ سال از کجا آمده اید؟ - از زاهدان چرا از زاهدان آمده اید؟ - پدرم مرد، مادرم مریض بود، پول نداشتیم و کسی هم به ما کمک نمی کرد آمدیم اینجا شاید بتوانیم با گدایی زندگی کنیم! بیماری مادرت چیست؟ - سردرد شدید دارد، نمی تواند حرکت کند پول هم برای اینکه او را به دکتر ببریم نداریم، مجبور است در خانه استراحت کند! چند برادر داری؟ - من و این برادرم، دو نفر هستیم. چند خواهر داری؟ - ۳ تا چند ساله هستند؟ بزرگترند؟ - کوچک هستند. چند سال است که پدرتان مرده است؟ - ۷ سال خرج زندگی شما را چه کسی تامین می کند؟

- خودمان گدایی می کنیم! چند سال است گدایی می کنید؟ - دو سال روزی چند درآمد دارید؟ - از ۵۰۰ تا ۷۰۰ تومان
شبهها کجا استراحت می کنید؟ - خونه منزلتان کجاست؟ - طرفهای میدان شوش یک اتاق کوچکی کرایه کرده ایم، آنجا
زندگی می کنیم. پس شما خرجی خانواده تان را در می آورید؟ - آره کمیته امداد به شما کمک نمی کند؟ - نه آنجا نرفته
ایم نمی دانیم آنجا کجاست!! چرا مادرت به کمیته امداد نرفته است؟ - اون نمی تونه بره و نمی دونه کجا بره ماهی چقدر
اجاره اتاقان است؟ - ۳ هزار تومان کجاست که ماهی ۳ هزار تومان کرایه دارد؟ - اتاقش خیلی کوچک و خراب است چرا
اینقدر پریشان و نامرتب هستید؟ حمام نمی کنید؟ - چرا حمام گاهی می رویم ولی چون اتاقمان خاکی و کثیف است و
مادرمان هم مریض است دیگر... چند کلاس درس خوانده ای؟ - ۵ کلاس به سراغ برادر کوچکتر می روم، معصومه نگاهم
می کند، در نگاهش غم غریبی یافت می شود. سمت چیست؟ نعیم چند سال داری؟ - ۷ سال خونه تون کجاست؟ - شوش
چند سال است که گدایی می کنی؟ - چاره ای نداریم. آواره و مجبوریم. باید خرج منزل را درآوریم، خودمان هم می دانیم
گدایی بد است. چرا دنبال کاری نمی روید؟ - کسی را نمی شناسیم و کسی هم نیست که ما را راهنمایی کند و یا بشناسد و
سر کار بگذارد. آری، اینها آواره و تنها مانده اند، در هیچ خانه ای به رویشان باز نمی شود و ظاهرا هیچ دست مهربانی بر
دردهای آنان مرهم نمی نهند. گویا مؤمنین فراموش کرده اند که پیامبر اسلام در خصوص کفالت و نگهداری و توجه به ایتم
فرموده است: «بهترین خانه مسلمانان خانه ای است که در آن یتیمی باشد و به او نیکی کنند و بدترین خانه های مسلمانان خانه
ای است که در آن یتیمی باشد و به او بدی کنند. من و کسی که کفالت یتیمی را بر عهده بگیرد در بهشت
مانند دو انگشتر همراهیم. «نهج الفصاحه، ص ۳۵۶ اگر کاری باشد، حاضرید بروید انجام دهید؟ - بله، شما کاری سراغ دارید؟
من ساکت می شوم!! گویی سکوت من طولانی به بچه ها می فهماند که از دست امثال من هم کاری بر نمی آید... با هم می
گویند: آقا! برای دمپایی ها، خیلی ممنونیم، خدا به شما عوض دهد، کاری ندارید! نه بچه ها!! خداحافظ خداحافظ شما باشد
و در حین خداحافظی کمی آنها را نصیحت و راهنمایی می کنم اما می دانم که آنها به کار، توجه مسئولین و حساسیت مردم
بیشتر از نصیحت من نیاز دارند!

«او» راز روشنایی است. «او» قیامت آخرین عرصه خاک است. «او» بزرگترین کلمه حق در میان اباطیل آخرالزمان است. «او»، روح سبزه ها و سبزترین روح آدمی است. «او» غایب حاضر است. صاحب العصر، علیه السلام، روشن کننده دیده ابرار به نور جمال «یار» است. صاحب العصر، علیه السلام، قائم بزرگترین قیام در بین «رکن و «مقام است. صاحب العصر، علیه السلام، قائد مجاهدان روز و امام عابدان شب است. وقتی بشریت راه خویش را در گمراهی جستجو کند، «هادی می آید. وقتی شقایقها جهان را خونرنگ نمایند، «منتقم می آید. وقتی که انسان از درک حقیقت فراری شود «حق از پرده غیبت آشکار می شود. وقتی بت سازی شغل اکثر مردم شود، ابراهیم آخرالزمان بانگ توحید سر می دهد. چون قاریان قرآن به ظواهر آن مشغول شوند، قرآن ناطق با مردم سخن می گوید. چون وعده خدا بر مستضعفین حتمی است، امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، می آید. چون صلح سلامت زاست، «اباصالح به تعمیر آن قیام می کند. وای بر کسانی که ظالمانه زندگی می کنند و حضور «منتقم را باور ندارند. هرکس جویای هدایت کامل است، در انتظار «هادی صالح شود. هرکس آماده جهاد است در رکاب غایب حاضر، به آماده سازی خویش پردازد. «تپش قلم جلد چهارم از مجموعه ای است که آقای «عباسعلی کامرانیان به رشته تحریر درآورده اند و انتشارات کیهان چاپ و انتشار آن را عهده دار بوده است. آقای کامرانیان در زمره روزنامه ناگاران است که تاکنون با ذوق و لطافت خاصی جملات قصار و شاعرانه و اخلاقی بسیاری را تقدیم خوانندگان خود کرده اند. برای ایشان آرزوی موفقیت داریم.

سالها به یادش بودم، مدتها در فراقش می سوختم و ساعتها به عشقش اشک می ریختم. عصر جمعه ای، هنگام خواندن دعای سمات، آن جایی که نوشته: «حاجت را بخواه. از خداوند متعال، درخواست دیدارش را نمودم. همان شب در عالم رؤیا گفته شد، در مکه دیدارش خواهی کرد. در سفر حجی که پیش آمد، توفیق تشریف حاصل نشد. در سفر بعد، حرکت صبحگاهان، در لحظه بیدار شدن، ملهم شدم: اعملوا! انکم ملاقوه و بشر المؤمنین. و اگر جمله اخیر «و بشر المؤمنین نبود، تا واپسین لحظات عمر به کسی عنوان نمی کردم. در اینجا بود که یقین کردم در این سفر، موفق به دیدار خواهم شد، جملاتی از دعای سریع الاجابه و از دعای مشلول و آیاتی از قرآن، من جمله آیه «انی توکلت علی الله» (۱) و آیه «انی وجهت وجهی للذی...» (۲) از ابواب سمت چپ قبله هستند. (۳) و تکرار ده مرتبه «امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض» (۴) و در دفعه دهم تا آخر آیه و ده مرتبه «یا الله و قسم دادن خداوند را به خمسه طیبه و در پایان «اللهم ارنی الطلعه الرشیده و اکحل ناظری بنظره منه» (۵) در طول این سفر به جده، مکه،... زمزمه می نمودم و از جان و دل دیدار او را از خلاق منان مسالت می نمودم. یادم هست که در روز هفتم مکه، خلف مقام، تمام صحیفه سجادیه را خواندم، ناامیدانه به سمت منزل روانه شدم، در حین عبور از مسعی لحظه ای نشستم در کمال یاس و اندوه ناگهان به قلبم درخشید: «گل نرگس، گل وفا!» باز جان تازه ای گرفتم برخاسته به سوی منزل حرکت کردم. سحرگاهان شب دهم، در مشعر، در نماز و تر اشاره غیبی شد «یوم ظعنکم (۶) ، یعنی روز حرکت، تصور کردم روز حرکت از مکه است که چنین نشد، ولی در عین حال در مدینه در بیت الاحزان و بقیع و... همه جا می نالیدم و می گریستم و همان زمزمه را که اشاره رفت، با خود داشتم. سحرگاه روز آخر اقامت در مدینه، با خود گفتم: «برای نماز صبح به مسجدالنبی بروم. به محض ورود به مسجدالنبی از باب جبرئیل یا باب النساء (۶) در حالی

ص: ۱۰۹

۱- سوره هود (۱۱)، آیه ۵۶.

۲- سوره انعام

۳- آیه ۷۹.

۴- سوره نحل (۲۷)، آیه ۶۲.

۵- بخشی از دعای عهد، ر.ک: قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.

۶- سوره نحل (۱۶)، آیه ۸۰.

که تمام جمعیت بعد از خواندن نماز صبح نشسته و در حال تعقیبات نماز بودند، در صفوف جلو، زاویه سمت چپ، متوجه فردی شدم که روی از قبله به سمت باب چرخانده و نگاهش به من است که کاملاً می توان از حالتشان گفت که از پشت دیوار مرا می دیده است. با دست اشاره می فرماید که به سوی ایشان بروم، صفها را که حدود دهها صف بود، می شکافتم و نگاهم را بر نمی داشتم که مبدا در انبوه جمعیت، ایشان را گم کنم. جالب اینجاست که ایشان هم تا لحظه رسیدن حقیر، آن طور که شرحش رفت پیوسته به سمت حقیر، عنایت داشتند. با اشاره ایشان معانقه نمودم از محضرشان سؤال کردم: «نامتان چیست؟» سری تکان دادند و جوابی نیامد. رو به جانب آن کعبه مقصود، روحی فدا، پشت به ستونی، در یک قدمی ایشان به نظاره ایستادم. صورت به گونه گل سرخ، دندانها همچون صدف، محاسن مانند یرزاق سیاه و براق، موهای سر به سان ابریشم، نازک و به بلندی چهار انگشت و در عین حال حلقه حلقه که قسمتی را با عرقچین سفید دستباف پوشانده بودند. پیراهن بلند عربی به رنگ آسمان و جلیقه ای بر اندام آن حضرت برازنده بود. در جایی جلوس فرموده که سنگ کف جلوی ایشان پیدا بود که نیازی به مهر نباشد. دو نفر در سمت راست و دو نفر در سمت چپ آن حضرت، ملبس به لباس اهل یمن، مؤدب و متواضع نشسته، در حالی که سرها به زیر، مشغول تعقیب بودند و تا لحظه آخر سر بلند نکردند، با خود گفتم: «حضرتش را سوگند دهم، تا خویش را معرفی فرمایند.» از آن ترسیدم که ملزم به جواب شوند، در صورتی که میلشان نباشد، در واقع نخواستم موجب ایذاء باشم و درخواست دیگری هم نداشتم، در تمام مدت اطمینان داشتم حضرت هستند، ولی یقین کامل حاصل نمی شد، برای نیل به این مقصود گفتم: «خوب است به صورت استدعا خواسته ام را مطرح کنم.» جلو آمدم، عرض کردم: «استدعا می کنم، خود را معرفی فرمایید.» پاسخ را در کمال بزرگواری و عطوفت در قالب جمله ای فرمودند که حقیر خود را کوچکتر از آن می دانسته و می دانم که مصداق آن تعبیر واقع شوم، آن گاه در کمال انفعال از اظهار عنایتشان ایستادم و غرق تماشایشان شدم. از آنجا که نماز صبح را نخوانده بودم، با خود فکر کردم در جایی که سنگ کف معلوم باشد، نماز بخوانم، غافل از اینکه، با دور شدن برای حصول این مقصود، در برگشت هرگز حضرتش را نخواهم یافت. ای غایب از نظر، به خدا می سپارم جانم بسوختی و به دل دوست می دارم پی نوشتها: x. حکایت این دیدار در جلد دوم کتاب «شیفتگان حضرت مهدی نوشته آقای احمد قاضی زاهدی گلپایگانی نقل شده است. نویسنده کتاب در مقدمه این حکایت چنین نوشته است: «یکی از دوستان حوزه علمیه قم، که از دانشوران و محترمین جنوب شرق ایران است تشرف جالب و زیبایی نصیبتان شده بود و در تاریخ سوم ربیع الاول سال ۱۴۱۴ ه ق مطابق با ۳۰/۶/۱۳۷۲ در بیت آیه الله صافی و آیه الله گلپایگانی برای معظم له، نقل کرده بودند و در پایان حضرت آیه الله گلپایگانی با چشم اشک آلود فرموده بودند: «رزقنا الله مثل ذلک.» یکی از دوستان، با اصرار زیاد از ایشان تقاضا کرده بودند که برای خوانندگان کتاب شیفتگان حضرت ولی عصر، علیه السلام، نوشته شود، ایشان به شرط آنکه نامی از ایشان برده نشود، موافقت نمودند و قضیه چنین است:

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

